رساله ... در ... سنه ۱۲۵۱ ...

۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی مالک الملک وقاسم الانوار والصلوة
علی قوام الدین محمد الامین وآله الاطهار حمدی بی نهایت
وحمد و مدحی خارج از احاطه احصی وعد شاهی را جل وعلا سزاوارست
که سلاطین جهان ربنا ظلمنا گویان اعتراف بعبودیت واقرار
بربوبیت او کرده اند وخواقین زمان روی نیاز بر زمین ودست دعا
بر آسمان سجده بندگی بجای آورده اند جل من لا اله الا هو لا یقال
کیف هو ولا ما هو هیچ ذاتی بذات او نرسد عقل کل در صفات
او نرسد وشکر بی در طریقه نواد اصحاب سداد ثمره دولتین
لئن شکرتم لازیدنکم بخشد وکسی را تعالی شانه وتواتر احسانه
در خورست در بمقتضای توتی الملک من تشاء اشخاص دنیا را
حیث اراد داشته هر روز قیمتی جدید میسر باید وبموجب ان
الارض یرثها عبادی الصالحون نفایس حصص از اکرام
انعام لعلی ساید له الحکم والیه ترجعون خوشه دانه
فتح دهان خاکی توشه گوشه نشینان پاک عقده گشا بنده
هر شکل قبله نامه هر مقبل وصلوات زاکیات وتسلیمات
نامیات حرتی را شایسته وهادی را بایسته است که بجس خلق
نوع قریش را بصفت ان الاعراب اشد کفرا ونفاقا
متصف بودند بهدایت ان الذین یبایعونک انما

یبایعون الله رسانید واز ضلالت وغوایت رهانید یعنی
خلاصه انس وملک وغرض آفرینش ارض وفلک وواسطه قوام دنیا
ودین بمقتضای انا بنی آدم بین الماء والطین چهره
شمع ازل نور اوست قلم اولین حرف منشور اوست چهار
مطالع دفتر اصطفی پیران روز جزا را شفیع تقدیر شرف
سلاله بطحی اگر چه لوح خوان ما اوحی قاید الخلق بالهدی
والعون نوشته لولاک ما خلقت الکون علیه وآله من الصلوة
اتمها واکملها ومن التسلیمات اتمها واسناها ما دامت الارض
والسماء وینابیع الظلم والضیاء اما بعد پس این رساله
دوچهره دلگشای عیت قیله صادر شد از گوشه نشین زاویه
عبودیت وبنده کمین معتکف صومعه دعاگوئی وثنا خوانی معروف
بدولتخواهی وهواداری سلسله علیه خاقانی علی محمد بن محمد شریف المرحوم الحاج
العربی الاسترابادی که در ربیع نحو سبهیها در سنه هزار ودویست
وپنجاه ویک هجری متمشد است بر بیان معظم مسائل متعلقه بعلم
سیاست مدنی وضوابط ملکی وقوانین سلطنت وشهریاری از میامن
دولت ثمره شجره سلطنت وعالم مداری قطب سپهر خلافت
وشهریاری ظل ممدود الهی وطوبای بهشت شهنشاهی جامع
کمالات صوری ومعنوی حاوی فیوضات دینی ودنیوی منبع
کمال الفضل والکمال مرکز دایره الفخر والاکمال له علم ومعرفت

دفطرت حکمت و مشرب تحقیق و کشف حقایق مرجع العلماء و الفضلاء
ملجأ الاتقیاء و الصلحاء المستغنی عن الاغراق فی المدح و الثناء المرتقی
فی مراتب العز و العلاء الانور من بدر الدجی فی اناله البرایا الاظهر
من شمس الضحی فی العدالة بین الرعایا الموفق بالطاف الالهیة
المؤید بعنایات الصمدیة بانی بنیان الاحسان و اللطف هادم
اساس الجور و العنف واسطه طلوع اختر دولت و وسیله
وفور عدل و احسان رافع اعلام شریعت سید المرسلین ناشر
آثار ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین شهزاده ای که تصور
ظلم و جور ننموده و مبتدعات ارباب عدوان را تصدیق نفرموده
و احکام جهان کام ذاتی و جمیع اوست و فصل جنس خصوصیات خاصه
ذات با برکات او قضیه علو منزلت و سمو مرتبت او را
همه کس تصدیق کرده و جلالت حسب و نسب او را اهل عالم دانسته
دفع یاجوج بلا حکم او سدی سدید حفظ سکان زمین را
رای او حصن حصین عادلی رهنمای ملک آرای اذا حکمتم بین
الناس ان تحکموا بالعدل بگوش هوش او سپرده و بمضمون
اقسطوا ان الله یحب المقسطین عمل فرموده و بموعظه و اما
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض تمسک کرده کفیل مهام
انام حامی مهام اهل اسلام مفتاح خزاین جود و لطف منبع
مقاصد شرع النبی اشارات قانون الشفا و قواعد الحکامه ارشاد

الوری

الوری منتهی مطلب السلاطین لثم تراب اقدامه و مطلب ان
اهل زمانه تذکره و ذکر انعامه فاق البریة فی خلق و خلق
و لم یدانوه فی علم و لا حلم و لا کرم صیت عدالت او در اقطار
و امصار چون برید صبا جهان گردست و صدای پاس سیاستش
چون نسیم شمال گیتی نورد امیرزاده ای که اگر ستون عدلش
حافظ کارخانه گنبد نشدی فلک از شدت قهر سرکش در گرداب
اضطراب افتادی و نهیب صدمه یاخذ کل سفینة غصبا
روی نمودی که هرگز نشان جز عرض لازم که جوهر قائم است
بر آستان او جهت خدمتکاری قیام نموده و سروران جهان
از ملازمت سده سنیه اش آبرو افزوده در استقبال دشمن
کمان پر اجل ایشان جز علت بادی بر فنا علی مقدم دارد آن
نصرت آئینش طالیه طلیعه ظفر همچون علم صوری بر غائب
معلم علم فتح طراز رایتش موشح با انا فتحنا لک فتحا مبینا
داراشیر برق کردار صاعقه آثارش طلوع النجم فتح هویدا
عروس مقاصد انام جز بدست مشاطه التفات او چهره ننماید و
حرام خاص و عام جز بدستیاری لطفش در کنار نیاید حضرت سکندر
آیت فریدون روزگار المدعو بامیرزاده کامکار السلطان بن
السلطان ابوالمظفر اردشیر میرزا لا زالت حضرته العلیه
و سدته السنیه ملجاء لطوائف الانام و ملاذا لهم فی حوادث

الایام و ادام ظلال عنایته که حمایة الایمان معطوفة و همته العلیا الی
تشیید مبانی الشرع الشریف مصروفة فانه قد اتصف من
الاخلاق بارکانها و ارجانها و من الهمم باعلاها و اسناها گر بمداحی
او کردند خلق همزبان ❁ وصف ذاتش از هزاران یک نیاید در بیان
باد یا رب در پناه شاه عالم تا ابد ❁ باد با صاحب قران در رتبت
صاحب شان ❁ اللهم صیر جناب جلاله موارد الامال
و مصادر الاقبال و معادن الیمن و الکرامة و مواطن الامن و السلامة
و رده توفیقا علی رتبة العلا و تقویة الفضلاء و اجعل ما یتواصل الی
ذوی العلم من نعمه مشکورا و ما یتوارد الی اهل الفضل من کرمه
مبرورا و من قال آمین ابقی الله مهجته و بعد باعث بر تسوید این
رساله و تنمیق این عجاله آنکه مسموع سمع احقر دعاگویان قدیم
و اصغر ثنا خوانان و هواخواهان حقیقی گشته که همواره خواطر
قدسی مظاهر آنحضرت مهبط فیوضات الهی و مظهر فتوحات نامتناهی
بر ترویج جمله معارف و علوم و کسب همه آداب و رسوم متعلق
بهمه چیز و در اموری که متعلق بعلم سیاست مدن و ضوابط ملکی و دوا این
سلطنت و شهریاری است پیوسته نصب العین خواطر خورشید
مظاهر گشته است دقیقه از نهار امور غفلت نمی سازند و تعویق
و تسویف آنها را جایز نمی شمارند بنا علی هذا چنین بر دل عزم تصمیم
در تحریر این رساله علیه خاقانی شکر احکام پادشاهانه قرینی و صدیدی

ودعایات

و دعایات بدعایات شاهانه و دعای خلود دولت روز افزون
ابد مقرون ذاتش بمقتضای عقل لازم و بقانون شرع شریف
متحتم بود این بنده قلیل البضاعة فرومایه عدیم الاستطاعة بمودای
الحب و البغض یتوارثان مذکره و تتبعه اینمعنی را بر ذمه لازم
دانسته بنگارش بعضی مسائل این علم پرداخته اگرچه شروع
در امثال این امور نمودن نه حد هر کس بود خصوص چون منی میدانم ارتکاب بیقین
این نوع مهام لایق همچو منی نیست من این میدانم نام تو کجا و دانش
فضل کجا اظهار کمال که بجز از تو رواست ❁ امروز اگر ز جهل گوئی سخنی
فردا چه شود حال تو نزد فضلا ❁ با وجود خیال چنین و اندیشه محال
ازین هرگاه ملاحظه احوال خود می نمود واضح بود اکثر کتب شرح
پریشانی ما را در حاشیه کتب ملامت و دیباچه رساله نهایت
مفصلا و مشروحا نوشته و پرداخته وصف الحال آنکه مؤلف
چرا نیم وار ... شده حیرانی خود ❁ زانها ازین بروان بدین و سامان خود
چندانکه بکمال خویشتن مینگرم ❁ جمع آمده اسباب پریشانی خود
مقاصدم همه از جور چرخ در تاخیر ❁ مطالبم همه از دور دهر در تعویق
نه نوبتی که ز اوضاع چرخ گیرد پرسش ❁ نه محرمی که ز احوال من کند تحقیق
نه مشفقی که ز غم شوید از غبار ملال ❁ نه همدمی که دلم جوید از نشاط تشویق
رهائیم نه مصور شود بهیچ نهجی ❁ خلاصیم نه میسر شود بهیچ طریق
ز دست چرخ کشیده بیکار مانده این کار ❁ کنون اراده ابواب حاجت ام تعلیق

مثال کار خود از بخت زبون نمی یابم ؛ به کجا برگردم هر چند میکنم تعمیق
و اگر اندیشه روزگار خود میکنم معلوم شود که هر آن صاحب بستر
لقمه بر اسم ما را در دفتر کم نامان و جریده فراموشان سر دفتر ساخت.
حق واجب دلم ساخته مناسب حال این پریشان احوال آنکه
؛ مائیم از جمله ناکامانیم ؛ چون حیرانان کامل جهان حیرانیم ؛ نه یار
شدن نه جای جان داران ؛ حیران و سراسیمه و سرگشته ایم ؛ نه گوشه
توانم گوشه گرفتن ؛ نه گوشه جام جهان نمای دید ؛ نه هم حرف دلی راز
دل با وی گویم ؛ نه یاد دوران [illegible] نامه ام ؛ مدام دام الم گشته
پای بند دلم ؛ همیشه تیشه با سم لگنده کلک مراد ؛ بسیر [illegible] اگر عقل
رهنمون شود دلم ؛ صحن دل شود از سینه غم صحرا آزاد ؛ غبار خاطر چو
بیشتر شود نحو ؛ رخ عارض گل نسرین و ماهت شد ؛ درون
سینه حرارت شعله [illegible] ؛ کز التهاب [illegible] کار [illegible] داد ؛
زابر دیده چه زر نم بر سر [illegible] شود ؛ چون رگ بسته بفرات و دجله بغداد
و مع هذا با چنین حال پریشانی خدای پریشانی دیگر از یار
و اغیار متوجه این پریشانی روزگار گشته ام لب لها نمی توان
وصف آن کرد و آنمقدار آزار راز ای روزگار کالای این حال بکن
راه ناقه بر لب لها نتوانی شرح آن ادا کرد بنا بدین بیت گاه
کنج نامرادی را منزل و زاویه دردمند را مسکن کرده پای در دامن
عزلت کشیده دست امید [illegible] کرده خموشی را شعار

نایم

و کم گفتن را دثار ساخته بود که گفته جز حرف نکو نکو باب دیگران ؛
بگذار تو دفتر کتاب دیگران ؛ گر چه [illegible] جیب خود را ؛ منویس
و قلم کش بحساب دیگران ؛ با وجود انجمله تشتت احوال و پریشانی
بر آمده در مقام انیمعنی که جگرآرای ابکار افکار این نوعروس پرده نشین منظر را
از پس پرده غیب جلوه گاه ظهور رسانم ؛ و دست طره اندیشه این
طره افکار را از جیب حجاب بیرون آورده بر مسند عز و ناز
نشانم ؛ و چون که بیشتر [illegible] اعظم باعث بر تالیف این رساله
و بهتر مقصود از تعمیق این [illegible] آنکه بمطالعه نواب [illegible] والا
[illegible] داده [illegible] بنام نامی [illegible] حضرت منسوب شده مسمی
[illegible] شود [illegible] آنکه نواب آن [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible] اطوار را [illegible] والا [illegible]
که وجهی در [illegible] در رفعت [illegible] سر در
و حشمت قبول [illegible] لازم [illegible] ثابت [illegible] آن غیر
[illegible] حکایتی [illegible] و مورد [illegible] شعر بر همه [illegible]
[illegible] مذکور و مشهور است [illegible] این باشد
و کمترین [illegible] قبول نظر [illegible] و بمضمون انظر
الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل نموده بعین الطاف
و عنایت و مرحمت در مقام نوازش گوشه چشم التفاتی
بان [illegible] قبول [illegible] دارند و بمضمون

آن عمل نمایند و از ارباب فهم و ذکا نیز مستدعاست که چون موفق
بطبع سلیم ایشان بعد از مطالعهٔ این رساله و ملاحظهٔ این معانی اگر گاه
بر خطائی و خللی یا سهوی واقف شوند زبان اعتراض بر ذیل آن نگشایند
و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند و اصلاح را ساتر عیوب نمایند
و چشم عیب جوئی بر آن نیندازند و عثرات لسانی را نیز
در مطالع شوند بنظر کیمیا اثر مبدل بتصحیح نمایند اکنون هنگام
شروع است در مقصود بعون الله الملک المعبود پس میگوئیم این
رساله مشتمل است بر مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه **مقدمه** در بیان
مطالبی چند که لازم است دانستن آنها پیش از شروع در مقصود
و آن مبنی است بر فصولی **فصل** اول در بیان ماهیت عقل
پس میگوئیم مخفی و پوشیده نیست بر هر کس که نور خرد بر جبهه
استعدادش تافته و پرتو آفتاب عقل در روزنهٔ قابلیتش
راه یافته اینکه شرف آدمی بر جملهٔ کائنات بگوهر عقل است که
آنرا متکلمین متشرعین روح و حکمای الهیین نفس ناطقه چه
معلوم است که اگر در نوع انسان این جوهر عقل که خارج از جنس
جواهر اجسام محسوسه است یافت نشدی هر آینه او را شرافتی
و فضیلتی بر سایر موجودات جسمانیه نبودی زیرا که کمالات حیوانی
و نباتی و معدنی در این انواع پیش از نوع انسانی بظهور میرسد
پس اگر جوهر انسانی از جنس جواهر این انواع بودی کمالات

او نیز

او نیز از جنس کمالات ایشان بودی یا کمتر از آن و بر تقدیر که کمتر
از آن نبودی تفاوت او بر آنها از جنس تفاوت یکی از آن
انواع بودی بر سایر آن انواع مثل تفاوت حیوانات بر نباتات و تفاوت
نباتات بر جماد یا تفاوت جنس بر جماد یا لعل بر سنگ و گل
بر بید و بر درختهای دیگر و ذی شعور را که صاحب ذهن مستقیم باشد بعد
از تأمل و ملاحظه خواص و آثار این انواع مخفی و مستور نیست که تفاوت
انسان بر سایر موجودات جسمانیه از این قبیل نیست بلکه مناسبتی
ندارد با تفاوتهای مذکوره و معلوم است نیز که این جوهری که مخصوص
بانسان گردیده و موجب شرافت او بر سایر موجودات است
شده محسوس نیست باعراض و کیفیات بلکه معقولست که از
و آثار خاصهٔ این جوهر که هیچ یک از جواهر محسوسه مشترک باو ندارند
میباشد بر دو نوع **نوع** اول علم بمعقولات و مفهومات کلیه
که بدین وسیله او را خدا شناسی حاصل است و دیگری عمل خیر
ناشی از ارادهٔ خیر محض که مبرا از شائبهٔ شهوت و غضب است
و بدین جهت او را عمل بعبادات الهی که مبنی بر قربت محض و اخلاص
مجردات میسر تواند شد و انسان بواسطهٔ این هر دو امر
مخصوص گشته بلیاقت تکالیف الهیه چه هیچ موجودی که از جنس
جوهر با جوهر انسان مباین باشد معرفت و عمل بر وفق اخلاص
ممکن نیست لا بالنسبه بسوی موجودی که عدیم الشعور و الاراده

باشد مثل جماد و نبات پس اینمعنی درو واضح است و اما موجودی
که درو شعور و اراده باشد مثل سایر حیوانات لیکن آن شعور که
شعور ایشان و اراده ایشان شهوی و غضبی محض باشد و ایشان
سبب عدم از معرفت و بندگی خدا باشند زیرا که خدا جنس
در ایشان قصد در اخلاص نیز از غیر اراده عقلی ممکن نیست و اما ملائکه
مقدسه پس هر چند که ایشان در جنس این جوهر شریک با انسان
لاکن معرفت ایشان از معارضه وهم مصون و اخلاص ایشان
از جهت شهوت و غضب مبرا است پس تکلیف ایشان نیز
در رفع حجب تکلیف ششم از تکلیف است و در تحصیل معرفت و عبادت
ملائکه را کلفتی نیست و از اینجا فضلیت انسان بر ملائکه نیز ثابت
میگردد و چون انسان را فی الحقیقه شرف صدریت بکرد و فی الواقع حجت
عقل که داشتن این صفات آراسته باشد و لا را آن مترتب است
که لهذا لازم شد بیان که شود آنکه ضرور تحصیل دانستنها جهت

فصل ثانی در بیان آنچه ضرورت دانستن آن اول است

میگوئیم بمقتضای حدیث نبوی اول العلم معرفة الجبار و آخر
العلم تفویض الامر الیه اول دانستنها بلکه اول واجبات
تحصیل معرفت و علم بخصوصیات مبدء و معاد است باعتبار
اشخاص بجهة ذات خود و شناختن پروردگار بجهة و شناختن
رسولان او و امامان او ... و شناختن اوصیای او که خلفا

شرعی او فرید باشد و اصول دین باصطلاح متکلمین متشرعین
عبارت از مجموع این دانستنهاست و در عرف عرفای موحدین
بمعرفت موسوم چنانکه حکمت الهی در عرف حکمای الهیین معروف
بهم و تعبیر از این شناختنها در آیات کریمه بایمان بالله والیوم
الاخر شده و حدیث شریف امیرالمؤمنین رحم الله امرء
عرف انه من این و فی این و الی این نیز بخصوص همین
شناختنها وارد شده و ثانیا بعد از تحصیل علم بخصوصیات مبدء
و معاد جهة ذات بر مکلفین آنکه برآیند در مقام تحصیل علم
بشرایع الهیه از اوامر و نواهی وارده در قران مبین و احادیث
نبوی و ائمه طاهرین علیهم السلام و عمل کردن بمقتضای این شرایع و با اتفاق
جمیع علما و هوشمندان عرفا بدون این مایه دانش عبارت از معارف
دینیه و شناختن شرایع الهیه و عمل نمودن بمقتضای آن باشد
رستگاری و نیکبختی و خلاصی از عقوبت اخروی ممکن نیست برای
احدی از مکلفین بجهة حصول اینمعنی از ضروریات دین
مبین

فصل سیم در بیان دلیل علم و انحصار آن در عقل و شرع
و حجیت عقل پس میگوئیم دلیل در لغت عرب عبارت است از چیزی که
شود بواسطه آن ارشاد و در اصطلاح متشرعین از اصولیین عبارت است
از چیزی که ممکن باشد بعد از وقوع نظر صحیح در آن یا در احوال آن
وصول بسوی مطلوب خبری بر وجه ظن یا علم پس مقدمات دلیل خالی از این

ثبت یا میباشد مرکب از عقلیات محضه و یا از شرعیات محضه و یا مرکب
از عقلیه و سمعیه پس اگر جمیع باشد مقدمات دلیل مرکب از عقلیه و سمعیه
عقلیات صرفه نظیر مقدمات مستعمله در بیان حدوث عالم و وجود صانع
عالم و صدق رسول صلعم و امثال آنها مینامند آنرا دلیل عقلی و اگر بعضی
مقدمات دلیل مرکب از عقلیه و سمعیه میباشند آن را السمعی تسمیة الکل باسم
جزء مثل احکام عبادات و نظایر آن میباشد و بجهتین از حیثیت
استناد آنها بسوی قول رسول صلعم میباشند سمعیه و این احد مقدمتین است
و از حیثیت استناد آنها بسوی وجوب صدق قول رسول صلعم میباشند
عقلیه و این مقدمه ثانیه است و الا اگر مقدمات دلیل از سمعیات
محضه پس ممکن نیست زیرا که سمع میباشد حجت مگر بعد از علم بصدق مبلغ
و محال است ثبوت آن بسمع و الا لازم می آید دور محال بلکه ثبوت آن
میباشد بعقل و طریق استدلال نیز سه نوع است یا از علت بسوی
معلول استدلال میشود و یا از معلول بسوی علت و یا از معلول بسوی
معلول قسم اول را مینامند بدلیل لمی لب دلالة آن بر لمیت حکم
و علیته آن در واقع مثل قولنا هذا متعفن الاخلاط و کل متعفن محموم الاخلاط صح
فهذا محموم و این طریق اشرف و اوثق طرق استدلالات و قسم ثانی را
مینامند بدلیل انی لب دلالت این بر انیت و تحقق آن در نفس الامر و دلیل بر انیت
و واقع از غیر دلالت بر علیت آنی مثل قولنا زید محموم و کل محموم
متعفن الاخلاط فزید متعفن الاخلاط و قسم ثالث قسمی که یاسم الدلیل ...

از غیر

از غیر نقیضه آن بلم یا ان و در نیست اگر مقید کنیم آنرا باین نظر
بانیت و تحقق آن در نفس الامر چنانکه گوئی هذا المحموم اشتد غباه و کل
محموم التی اشتد غباها محرقة چه اشتداد حمی حیث الف نمیباشد معلول
احراق و نه عکس آن بلکه این هر دو میباشند معلول علت ثالثی
در صفراء متعفنه در خارج عروق باشد وایضا در بیان حجیت
حکم عقل میگوییم بعد از ثبوت شرع و اثبات شارع پس در شان
شارع و حضور او گواهی چند ان حجتی بدلایل عقلیه و با غیبت او
مثل این شان میباشد عقل و سمع هر دو حجت بلکه میباشد عقل
اقوی از سمع کما قال علیه السلام العقل احدی الحجتین و اقوی
الحجتین و علیکم بالدرایات دون الروایات
و قوله علیه السلام دع ما یریبک الی ما لا یریبک و قوله تعالی فی مقام
التنبیه و التوبیخ افلا یعقلون افلا یتدبرون افلا یتفکرون
افلا یبصرون الی غیر ذلک من الآیات الکثیرة و الاخبار المتظافرة
فی بیان حجیت العقل و وجوب متابعته علی الاطلاق با آنکه اگر
نبوده باشد حکم عقل حجت لازم می آید افحام انبیا و رسل و غیر ثانی
از اثبات نبوت و رسالت و اثبات واجب تعالی و امثال آن
از اصول دین و فروع آن پس اگر گفته شود چه میگوئی در معنی
قوله تعالی و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و در باب
اخبار و احادیث وارده که ظاهر است در عدم تکلیف اد...

که نبوده باشد از شارع یا مثل آنکه فرموده اند دین الله لا یصاب
بالعقول و اینکه واجبست اخذ هر شیء از ائمه ع جواب میگوییم بیکی
از جوابها که داده ایم در این مقام در کتاب خود مسمی بارشاد الجاهلین
و کسی اگر خواهد مطلع شود بزیاده بر آن رجوع کند باین یا از آن
اجوبه آنست که ما میگوییم آیه مذکوره دلالت میکند بر نفی عذاب بر نفی
استحقاق عذاب که لازم احکامست و بنا برین پس نیست
در آیه دلالتی بر نفی احکام قبل از بعثت و نفی تعذیب قبل از بعثت
لازم ندارد اینکه نبوده باشد بسبب عدم استحقاق بلکه شاید
نبوده باشد بسبب عفو با آنکه ممکنست اینکه گفته شود مراد از آیه
و اخبار احکامیست که نبوده باشد از برای عقل در آن راهی بکر وجه
ظنی یا شکی مثل آن احکامی که عمل میکنند باینها اهل سنت از قیاس
و رای و استحسانات عقلیه و یا بواسطه بودن آن احکام توقیفیه
و مجعول بجعل شارع چون نیست عقل مستقل در ادراک آنها از قبیل عبادات
بعنوان قطع و یقین و واجبست اخذ اینها را از ائمه ع
چه عبادات شرطست نیت تقرب و تکلیف هر چیزی را که نبوده باشند
از زمره علمای ماهرین فضلا غیر العوام اهل جاهلین بسبب بودن
ایشان قاصرین میباشند در تحصیل علم دین متحیرین چنانکه بر ایشان
حرج شود از مناقضات و مخالفتها و واقعست در میان جمعی از
اشراقیین و مشائین و متکلمین و صوفیین و اخباریین و رهبانیین

واخباری

و اخباریین و غیرهم در اصول دین فضلا غیر فروع دین زیرا که
نهایت سعی عقل دانستن مفاهیم اشیا است و مفاهیم کلیه است لا
معرفت خواص امور جزئیه فعلا کان او قولا وجودیا کان
او عدمیا عملا کان او علما با اینکه چه چیز از اینها بالخصوصه اورا
نزدیک بجناب سبحانه میکند و چه چیز دور میکند مقدور عقل
بشری نیست بیقین بلکه موقوفست باعلام کسی که میباشد
واضع و محدث و جاعل این دین مبین و او است اعلم العالمین
و هادی المضلین و بدون اعلام میباشد اغواء جهل و تکلیف بما
لا یطاق قال الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و بنا
برین پس لازم نمیاید نیز نفی احکام عقلیه مطلقا چه در احکام
میباشد عقل مستقل در ادراک آنها بر وجه قطع و یقین و درین
مقام تحقیقات دیگر است که نیست اینجا موضع ذکر آنها و ما تحقیق
کرده ایم اینکه حق تحقیق است در کتاب خود مسمی بارشاد الجاهلین

فصل رابع در تقسیم فضلاء حکمای اشراقیین و صوفیین و مشائین و متکلمین و
رهبانیین و اخباریین پس میگوییم تحقیق دانسته شد سابقا
در فصل ثانی اینکه ضرورترین دانستنها بلکه اول واجبات تحصیل
علم بمبدء و معاد است و باین سبب هریک از بنی نوع انسان
بعد از آنکه رسیده اند بسر حد بلوغ و کمال عقل و رشد بر آمدند
در مقام تحصیل این مراتب پس برخی از ایشان قرار دادند

بر خود که ریاضت کشیدن و خلوت نشستن و اعتزال از خلق
جستن نمایند و تفکر درین امور که آن تحصیل علم بمبدء و معاد
خود را نمایند و چون ایشان در هیچ عصری و عهدی بر روی زمین خالی
از حجت نبوده بلکه همیشه رسولی برسالت از جانب رب العزة
از جهة ارشاد خلق حق آمده پس این جماعت باین علت که بوده
منقسم بدو صنف صنفی ملتزم گردیده اند که مخالفت نکنند دعوا
ایشان بمعنی آنکه مخالف قول ایشان باشد از معلومات ایشان
بواسطه ریاضت حمل بر قصور فهم خود و عیب در ریاضت و خلل در شروط
آن نمایند و صنف دیگر این التزام بر خود نکرده اند
و خود را غیر محتاج بارشادی از جانب الله تعالی دانسته و فهم خود را
در از ریاضت حاصل نموده صحیح و کافی بنظر آورده صنف اول
فرقه شدند بدو فرقه زیرا که ایشان یا معتقد بوده اند قائل بعزلت
بی نام و یا معتقد نبودند بی نام فرقه اول نامیده شدند
برهبانیین و فرقه ثانی نامیده شدند بصوفیین متشرعین
و تسمیه ایشان بصوفیین پس از جهة عدم مخالفت ایشان و با علت
ایشان ملبس بلباس صوف و صنف ثانی موسوم شدند بحکماء
اشراقیین بسبب اشراقی که حاصل شده در قلوب ایشان
بواسطه ریاضت و گویند افلاطون حکیم که استاد ارسطو است تعلیم
و تعلم بطریق ریاضت کرده است و قبل از او نیز این طریقه معتقد اول

اصحاب وحی

دشائی

دشائی بوده و جماعت دیگر که مرشد خود را عقل دانسته و عقل خود را
در تحصیل مبدء و معاد و سایر مطالب خود کافی بنظر آورده
و غیر محتاج بریاضت و نشستن بخلوت دانسته و بواسطه قصور
همت ایشان دست از طریقه ریاضت برداشته بنا بر تعلم و تعلیم
و تدوین کتب کرده اند پس صنفی از این جماعت نیز بر خود لازم
نموده که مخالف قول اصحاب وحی نگویند و آنچه مخالف نماید
از معلومات ایشان که حاصل شده از دلایل عقلیه حمل بر خطا
و نسیان و خلل در شروط نیز نموده نمایند و عقل خود را در این معنی
ناقص شمارند و صنف دیگر این التزام را نکرده اند و عقل خود را
کافی در تحصیل مطالب خود دانسته مستغنی از ارشاد اصحاب وحی
گمان کرده اند صنف ثانی مسمی گردیده اند بحکمای مشائین از جهت
مرادات ایشان در رکاب ارسطو مرشد که حکیم ارسطو وزیر
اسکندر بوده و تردد بدولتخانه اسکندر مینمود و در آن زمان شاگردان
اخذ علوم مشیا از ارسطو میکردند و صنف اول نیز منقسم شدند
بدو قسم چه اگر بوده باشند قائل بنفی مله بنبی مامور نامیده میشوند
[illegible] و اگر قائل بوده باشند بمله بنبی مامور نامیده میشوند
بمتکلمین از جهة آنکه اکثر ایشان در فن کلام تکلم بسیار نموده اند و تطویل
بلاطائل بسیار داده اند و مذاهب مختلفه پیش گرفته اند و اختیار
کرده اند هر یکی از ایشان مذهبی و گردیده اند فرق متعدده متکثره و غایة

کثرت یکی ازین طایفه جامعه ناجیه حقه اثنا عشریه است که بر
سیهم معتقد بوجود الله تعالی و ثابت کرده اند برای او جل شانه
و عز اسمه بادله عقلیه وحدانیت و علم و قدرت و سایر صفات
کمالیه و جلالیه را که وارد است در کتاب الله سبحانه و سنت رسول الله ص
و احادیث ائمه هدی علیهم الف التحیة و الثنا و منزه کرده اند او را
از نقایص و معترف اند بمعاد جسمانی یعنی قیامت کبری و مقر اند
برجعت یعنی قیامت صغری و قائل اند بحدوث عالم و به بطلان
جبر و تفویض و تکلیف ما لا یطاق و بوجود جنت و نار الان
و خلود این هر دو و اختیار کرده اند از میان انبیاء مرسلین نبوت
و رسالت نبی ما ص و قبول نموده اند احکام او را و دانسته اند بسبب
معجزات ظاهره و احادیث متواتره باعتضاد ادله قطعیه یقینیه
اینکه خلافت و امامت بعد از رسول الله ص مخصوص است بائمه هدی
اثنی عشر باین ترتیب اول علی ع ثم الحسن ع ثم الحسین ع ثم علی بن
الحسین ع ثم محمد بن علی ع ثم جعفر بن محمد ع ثم موسی ع ثم علی بن موسی ع
ثم محمد بن علی ع ثم علی بن محمد ع ثم الحسن بن علی ع ثم الحجة بن الحسن ع صاحب الزمان
و خلیفة الرحمن ع و اینکه امام ثانی عشر میباشد امام زمان و او الان
غایب است و نایب او کسی است که عالم باحکام و عارف بحلال و حرام او باشد
و ناچار است اینکه خروج کند در یک زمانی و اظهار کند حق را بعدل
و انصاف و اینکه ائمه اثنی عشر میباشند جمیعاً معصوم و واجب است بر خلق

اطاعت

اطاعت ایشان و منکر و معاند و مخالف ایشان میباشد کافر و مخلد
در قعر نار و اینکه ائمه ع افضل اند از ملائکه و اینکه واجب است اعتقاد بجمیع
احکام شرعیه ثابته وارده از ایشان ع و بوجوب طلب علم بواجبات
و محرمات از ایشان و از کسانیکه نقل میکنند از ایشان کما قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
و الرسول و باید توقف و احتیاط کنند نزد معارضه اقوال ایشان
با عدم ترجیح یا عدم نقل از ایشان ع و اینکه جایز نیست عمل برأی و قیاس
و استحسانات عقلیه و نه ظن در احکام شرعیه و موضوعات آنها که
میباشند تعبدی الا ما اخرجه الدلیل و بوجوب صلوة و صوم و زکوة
و حج و جهاد باذن امام ع و اجرا و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر
بقدر امکان و شرط شده است در وجوب واجبات و تحریم محرمات
بلوغ و عقل و واجب است نیت در عبادات واجبه و شرط است در متعبد به
و واجب است اخلاص در آنها و قصد طاعة الله و التقرب بسوی خدای
تبارک و تعالی یا قصد رضای او و یا قصد ثواب و رفع عقاب ازو
و جایز نیست قصد ریا و سمعه و باطل میشود عبادات باین قصد
و سزاوار است قصد هر چه ممکن باشد از عبادات و عزم داشتن
بر آنها و اخفاء عبادات مندوبه و اظهار واجبه و بذل و جهد
بقدر وسع در علم و عمل و حرام است عجب بعمل و حقیر شمردن عبادت

یا گناه و تقیه نزد خوف ضرر واجب در هر شیئی مگر آنچه استثنا شده
در موضع اش و باید دانست که هیچ عبادتی بدون ولایت ائمه ع
قبول نمیشود چنانکه روایت کرده است کلینی ره در حدیث صحیح از حضرت
باقر ع بنی الاسلام علی خمس الی ان قال لو ان رجلا
قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره
و لم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله
بدلالته الیه ما کان علی الله حق فی ثوابه و لا کان
من اهل الایمان الی آخر الحدیث و کلینیت تقیه در این
هنگام مکرر کرده جمیع این مطالب ثابت شده برای فرقه حقه با دله متعدده
متکثره عقلیه و نقلیه فلاحظ **فصل خامس** در بیان سیر سالکین الی الله
بدانکه آنچه مستفاد میشود از فصل سابق در بیان آنها است سالکین
الی جنابه جل و علا را دو مسلک است **مسلک اول** طریق استدلال است مر ارباب
عقلیه و سلوک باین طریق را در سلوک مشائین و متکلمین و اخباریین
از علما است چنانکه در فصل سابق اشاره بآن شد سلوک طریق
ظاهر است میگویند و در این هنگام لازم است بر قوه عاقله [illegible]
این راه را پیدا نمود سلوک در آن نماید چه معلوم است اولی بردن
از آثار بمؤثرات در طریقه استدلالی است [illegible]
مسلک دوم طریق کشف و ریاضات اهل خلوت است و این مسلک که مسلک
اشراقیین و صوفیین و روحانیین است چنانکه در فصل سابق

اشاره

اشاره بآن نیز شده مسلک دوم اهل باطن و طریق ایشانرا طریق
باطن گویند و این راه باطن راهیست بغایت باریک و سلوک در آن
بنهایت صعب و پیدا کردن این راه بخودی خود میسر نشود و جای خردی عقل
این راه بسر نرسد چه خالق را با مخلوق دو جهت است [illegible]
و باقی را با فانی مناسبتی نیست پس هر چه کوشد دست توسل بآن دراز
نتوان نمود و متوجه درگاه او نتوان شد ما للتراب و رب الارباب
لکن چون این راه باطن راهیست که خدای تبارک و تعالی نموده است
و انبیا را بهدایت آن فرستاده نه بهدایت راه ظاهر پس آدمی باید
همت خود را بلند دارد و بصعوبت آن دلتنگ نگردد و مایوس نشود زیرا
که مبدء فیض را بخل نیست و او لطیف است و جواد و بمقتضای تکلیف
و وضع شرایع این راه را آشکار کند و همه کسان را این راه سعادت
تعلیم خواهد قال الله تبارک و تعالی الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و باید دانست که اگرچه الله جل علا این راه را بمحض فضل خود
برای همه کسان گشاده و انبیا را برای نمودن این راه فرستاده
لیکن چون راه نموده شد باید براه نموده خود رفت و با آنکه خود
بپای خود رفت تا او نبرد نمیتوان رفت و بردن او وقتی میسر خواهد گشت
که آغشته توهمات و خیالات از پیش نظر برخیزد و همه دلبستگیها
مسلوب گردد تا نوید امید حاصل گردد چه معلوم است اگر دیده دیده
نشود تا هوا صاف نگردد و گرد ننشیند وجه ملکات گردد [illegible]

برخواسته و فضای اندیشه هوائیت غبار آلوده تا که نه نشیند غیر
که بنظر در نیاید و هم بنابر آنچه بیان کردیم ما از اینکه جناب اقدس کریم
انبیا را بواسطه هدایت راه باطن فرستاده نه بهدایت راه ظاهر
پس هدایت پیغمبران راه ظاهر را بمنزله کار از باب بیدار کردن
خفتگان است چنانکه هرگاه کسی خفته صحیح البصر را بیدار کند او لا
محاله به بصر خود اشیا را ببیند و آن بیدار کننده در دیدن بیدار
شده بهیچ وجه از بیدار کردن مدخلیتی ندارد و با آنکه تواند شد که
کسی خود بدون بیدار کننده بیدار شود و اشیا را ببیند و نیست
غفلت بچشم عقل مثل نیست خواب بچشم حس پس چون
مردم از خواب غفلت بیدار شوند اگر عقل بر آنها و آرکار
برند خدا را بالعلم الیقین توانند شناخت والا مثل کسی خواهد
بود که از خواب بیدار شود و چشم باز نکند تا اشیا را ببیند
و گوید چیزی نیست و آیات سابقه هم در بیان حجت عقل مذکور شد
افلا یعقلون افلا یتدبرون و افلا یبصرون و امثال
آن در مقام تحریض مؤید همین است چه اگر عقل انسان در سلوک این راه
ظاهر و استدلال استقلال نداشتی مستبعد نبودی و متعجب نشدی
و چه گونه فرستادن انبیا چه بواسطهٔ هدایت راه ظاهر خواه
بجهت حال آنکه هرگاه چنین باشد لازم می آید دور محال چه
قول پیغمبر با اینکه فرستاده خدا است و تصدیق او بجمیع اقوال و موقوف است

دلالت

۱۳

بر شناختن خدا و هرگاه شناختن خدا نیز موقوف باشد بر قول او
و تصدیق او لازم می آید توقف شیء بر نفس خود و از همین ظاهر است
و هرگاه دانسته شد که فرستادن پیغمبران بواسطهٔ راه باطن است
پس بدان نیز اینکه شرط در سلوک این راه بنوعیکه بمنزل مقصود توان
رسید یافتن راه ظاهر و سلوک در آن است زیرا که حصول علم نظری
بدون واسطه حد وسط محال است و نتیجه او اما آنکه مدعی کشف و ذوق
میباشند آنکه حصول علم نظری بی حاجت بدلیل و برهان ممکن است
بعنوان کشف بواسطه ریاضت بلکه مراد ایشان از آنچه نتیجه
دلیل و برهان است مجرد از غشیه اوهام و خیالات تفصیل این
اجمال موافق آنچه گفته شده است در همین مقام اینکه نفس ناطقه هرچند
آمیخته تر باشد با شهوت و غضب و سایر قوای جسمانیه ادراک عقل
جز معقولات را مشوب تر باشد بپردهای وهم و خیال و هرچند
معتاد تر باشد بترک عادات و رسوم و مجرد تر از آمیزش محسوسات
و موهومات مشاهده عقل جز معانی مجرده را بی پرده تر و روشن تر
باشد و عقل غیر مرتاض را که مباشر رسوم و عادات و مراد از اصطلاحات
و عبارات بجهة معلوم او هر آینه مفهومات باشد و مفهومات حقیقی
از قوالب الفاظ و عبارات و اوضاع و اصطلاحات در ذهن حاصل شود
خالی از عوارض حسیه و وهمیه نتوانند بود پس مشاهده او حقایق
اشیا را در ضمن مفهومات محفوف بعوارض جزئیه شبیه باشد بدیدن

شخص مرئیات را در پس پرده‌ها حایل باشد میان بصر و مرئی و حایله
این دیدن مختلف شود در ظهور و خفاء باختلاف پرده‌ها در رقت
و غلظت و لطافت و کثافت هر چند پرده تنک‌تر و حجاب لطیفتر مرئی
روشن‌تر تا بمرتبه رسد که کویا هیچ حجاب و پرده در میان حایل
نبود و این مثال است به عقل عارفی باشد مرتاض باشد بریاضت
ترک رسوم و عادات و معتادات و تجرید معانی از غشیه اوهام و خیالات
بسوی این مرتبه اشاره فرموده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و بقوت و ضعف مراتب
ریاضات مراتب علم نیز مختلف گشته پس عالم رسمی اگرچه بعلم الیقین
بواسطه دلیل به لول دلیل را داند لا در پس پرده غلیظ و کثیف
داند و عالم منزوی معرض از رسوم و عادات اشیا را بعین
الیقین در پس پرده لطیف رقیق بیند بنوعی که کویا پرده
حایل نبوده و نیست مراد از کشف نزد متألهین بریاضت حقه مکر
همین معنی و غیر این معنی را از کشف بواسطه ریاضت نشستن ملکوت
اراده نماید مخفی کفر و ضلالت و حیادی و عوام فریبی است
زنهار گوش ندهید و از آن کس پرهیز کنید که او ضال است
و مضل و کافر لعنه الله تعالی و از اینجا ظاهر شد که معلوم کشف یعنه
همان معلوم برهانیست تفاوتی ندارد مکر در جلا و خفا و کلماتی
نیز آنکه چیزی معلوم شود بکشف بیش از آنکه معلوم شده باشد

به برهان لا لکم یعنی کشف موقوف است به برهان و بنا برین اگر
کسی ادعای کشف بر نقیض ادعای برهان نماید مستحق تکذیب باشد بلکه
شناعت مذهب حکمای مشائین و اشراقیین بیان شد از دو وجه یکی
آنکه ایشان عقل خود را در مسائل عقلیه کافی دانسته از راه
دلایل عقلیه صرفه تحصیل معارف حقیقیه و اثبات احکام یقینیه
برای اعیان موجودات کنند اعم از آنکه تلقی از علما را در آن
مدخلیتی و تأثیری باشد و اعم از آنکه موافق باشد با قول اهل
وحی یا مخالف باشد چنانکه در فصل سابق مذکور شد و دیگر
آنکه مشائین اقتصار بر سلوک راه ظاهر کرده و راه باطن را مفقود
الصلاحیت مهمل و ضایع گذارده و اشراقی بالعکس چه ایشان نیز
تحصیل علم ظاهر و تحقیق طریقه برهان را که مقدم در سلوک و در طریق
باطن گذارده و برای طایفه صوفیه در جانب نیز این شناعت
اخیره بتمامه ثابت است چنانکه بر متکلمین و اخباریین
شناعت اخیر مشائین ثابت است و صواب در تحصیل کمال
حقیقی و معارف الهیه از دو سلک ظاهر و باطن است الا آنکه باطن
را اکتفا بظاهر مخفی غرور و تقصیر است چنانکه بر سلوک در باطن
بدون سلوک در ظاهر مجرد ضلالت و قصور است و چون راه ظاهر را
چنانکه کفتیم سابقا طریق استدلال است لازم شده بیان
سلوک طریق باطن نیز کرده شود و آن آنست که ما میکوییم همینکه

سفر صوری را مبدئی و منتهائی و مسافتی و سیری و زادی و راحله
و رفیقی و رهنمائی ضرورست همچنین سفر معنوی را که سفر روح بجانب
حق سبحانه است نیز جمیع اینها ضرورست اما مبدء این سفر پس آن نقص
جهل و نقصان طبیعت است که از شکم مادر با خود آورده خلقکم
فی بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و اما منتهای این سفر
آراسته شدن بغایت کمال نظری و عملی و وصول بسوی مرتبه
جامع بین الکمالین است و اتصال برحمت حقیقی و ان
الی ربک المنتهی یا ایها الانسان انک کادح الی
ربک کدحا فملاقیه و اما مسافت این سالک درین سفر مراتب
کمالات علمیه و عملیه است که باید روح طی آنها کند شیئا فشیئا
بشرطیکه بر صراط مستقیم شرعی در سلوک ادله و وجهات سایر باشد
وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
و معلوم است که این کمالات مترتب است بعضی بر بعضی تا کمال متقدم طی
نشود به متاخر منتقل نتوان شد چنانچه در سفر صوری تا قطع مرحله
متقدمه نشود به متاخر نتوان رفت و منازل این سفر صفات حمیده
و اخلاق پسندیده است و احوال و مقامات روح است که از مرتبه
بدیگری که فوق آنست منتقل میشود و مرتبه یک منزل اول القیظه
که عبارت از تنبه و آگاهیست یعنی بیدار شدن از خواب غفلت
و منزل آخر توحید است یعنی مقصور کردانیدن نظر را بملاحظه

عظمت

عظمت و جلال الهی و مطالعه انوار جمال سبحانی بحیثیتی که همه آثار
قادرین را در جنب قدرت کامله الهی مضمحل بیند و همه علمها را مستغرق
در علم محیط ازلی داند و جمیع وجودات و کمالات موجودات را فایض
از وجود الهی مشاهده نماید و نفی کردن از خواطر هر چه را شاغل باشد
از توجه بعالم ملکوت تا میسر شود اتصال بمبادی عالیه روحانیه
و تفاصیل این منازل و درجات آن مذکورست در کتاب منازل السائرین
و اما سیر این سفر پس آن جد و جهد تام نمودن و همت کماشتن است
در قطع این منازل بمجاهده و ریاضت نفس اعباء و اتیان تکالیف
شرعیه از فرایض و سنن و آداب و حراست نفس از فنا و قصور را
واحد کردانیدن و منقطع شدن از خلق و اتصال بجوار حضرت حق
که و تبتل الیه تبتیلا والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و اما زاد راه این سفر پس آن عبارت از تقوی است که
و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و تقوی عبارتست
از قیام نمودن بانچه شارع بآن امر فرموده است و پرهیز کردن
از آنچه او نهی از آن کرده بشرط آنکه از روی بصیرت باشد تا نور
شرع و صیقل تکالیف آن مستعد فیضان معرفت شود از حق
جل و علا که و اتقوا الله و یعلمکم الله و همچنانکه مسافر صوری
تا قوت بدن از زاد حاصل نکند قطع راه نتواند کرد همچنین مسافر
معنوی تا بتقوی و طهارت شرعیه ظاهرا و باطنا قیام و اقدام

نماید و روح را القوت بآن نکند علوم و معارف و اخلاق حمیده
و بر تقوی مترتب می شود و تقوی از آن حاصل میشود نه بر سبیل جبر [illegible]
فایض میگردد مثل این مثل کسیست که در شب تار چراغ در دست داشته
باشد و بنور آن راهی را می بیند و میرود و هر یک گام که بر میدارد
قطعه از آن راه روشن و بر آن میرود و هکذا و تا گام بر ندارد دگر
روشن نشود و تا روشن نشود نتواند رفت آن دیدن بمنزله
معرفت است و آن رفتن بمنزله عمل و تقوی من عمل بما علم
اورثه الله علم ما لا یعلم العلم یهتف بالعمل
فان اجابه و الا ارتحل لا یقبل الله عملا الا بمعرفة
و لا معرفة الا بعمل فمن دلته المعرفة علی العمل و من
لم یعمل فلا معرفة له که از روی ع الصادق ع و همچنانکه در سفر
صوری کسی که راه نداند بمقصد نمیرسد همچنین در سفر معنوی کسیکه بصیرت
در عمل ندارد بمقصد نمیرسد العامل علی غیر بصیرة کالسایر علی
غیر طریق لا یزیده کثرة السیر الا بعدا و راحله این سفر بدن است
و قوای آن و همچنانکه در سفر صوری اگر راحله ضعیف شود راه را
طی نتواند کرد همچنین درین سفر معنوی تا بدن درست و قوی
باشد کاری نتوان ساخت پس تحصیل معاش از آنچه ضرورت
و آنچه از برای ضرورت است بقدر ضرورت باید پس فضول از معاش
مانع است از سلوک و دنیای مذموم و تحذیر از آن فرموده اند

عبارت

عبارت از آن فضول است در بدعتها و بال است و لهذا فرمودند
از آن پس اصل امور آخرت است و تحصیلش عبادت است و همچنانکه
اگر کسی راحله را در سفر صوری در اثنای راه سر دهد تا خود سر برود
راه طی نمی شود همچنین در سفر معنوی اگر بدن و قوی را تا هر چه مشتهی
نهایت بفعل آورد و بآداب و سنن شرعیه مقید نکرده و لجام
آن را در دست نداشته باشد راه حق طی نمی شود و رفیقان این راه
علما و صلحا و عباد و سالکان اند که یکدیگر را مدد و معاونت چه اگر کسی
بر عیب خود مطلع نشود و لیکن بر عیب دیگری زود واقف می شود پس اگر
چند کس با هم مرافقت کنند و یکدیگر را از عیوب و آفات با خبر
سازند زود راه بر ایشان طی می شود و از دزد و حرامیان دین ایمن
میگردند چه الشیطان الی المنفرد اقرب الی الجماعات
اگر یکی از راه بیرون رود دیگری او را خبر دار میکند و اگر تنها
باشد تا واقف شود بسیاریست و راهنمای این راه پیغمبران و اوصیا
ایشان اند که ایشان راه نموده اند و سنن و آداب وضع کرده اند
از مصالح و مفاسد راه خبر داده اند و خود بآن راه نیز رفته اند
و امت را بمتابعت و اقتدای خود فرموده اند لقد کان لکم فی رسول
الله اسوة حسنة قل ان کنتم تحبون الله
یحببکم الله و بعد از آنکه ایشان میگذشته اند و اوصیای ایشان نیز
میفرمودند چنانچه از روایات معتبره بطریق اهل البیت علیهم السلام

مستفاد می‌شود از اموری که سالک را لابد است از آن و افعال و اذکار
بهیچ وجه جایز نیست بعد از تحصیل عقاید حقه اشیاء چند است و این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد التفصیل نداشته کسی که خواهد مطلع شود
بتفصیل آنها رجوع باید بکتب ما ارشاد الجاهلین و آنچه منقولست
از صوفیه و غیر ایشان از قبیل چله نشستن و حیوانی نخوردن و بعض
چهار چیز نگفتن و امثال آن از ایشان علیه السلام وارد نشده ٥
ظاهرا لکن بعضی از ایشان آنها را مناسب میدانند در سهولت
سلوک بنا بر آن امر با آن نموده‌اند و شاید ماخذ آن حدیث من
اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة
من قلبه علی لسانه باشد و ماخذ ترک حیوانی حدیث
لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوانات نیز باشد
و نیست شکی در اینکه کم خوردن گوشت و در خلوت نشستن و اجتناب
بال مشغول ذکر بودن دخلی تمام در تنویر قلب دارد بشرطیکه
مانع شرعی نداشته باشد فصل بدانکه در تحقیق معنی حکمت و کلام
و بیان اقسام آن پس میگوییم حکمت در لغة عرب علم و دانائیست
که موجب میشود صدق در اقوال و صحت در افعال را پس حکیم
باین معنی در عرف ایشان عالمیست که راست گفتار و درست کردار
باشد و در اصطلاح حکما عبارتست از علم حاصل از دلایل عقلیه
که متعلق است باحوال موجودات خارجیه علی ما هی علیه فی نفس

مطلقا [illegible] خوردن [illegible]

الامر

الامر بقدر الطاقة البشریة چنانکه علم کلام در عرف متکلمین عبارتست
از علم باحوال موجودات بر نهج قوانین شرعیه و بنا برین پس طریقه
حکما در تحصیل علم بمعلومات و اعیان موجودات بر نهجی است که مطابق
نفس الامر بوده باشد از راه دلایل و براهین عقلیه صرفه منتهی
شود به بدیهیات از غیر آنکه موافقت یا مخالفت ملتی از ملل را مدخلیتی
در آن باشد نظر بآنکه عقل را در تحصیل معارف الهیه و سایر مسائل
عقلیه استقلال تمام حاصل است و توقفی در تحصیل علوم عقلیه بشریعت
ندارد و این طریقه را اعلا علم حکمت گویند و چون دانسته شد سابقا
آنکه نفس ناطقه را دو جهت حاصلست یکی جهتی است که برای جهت نفس
ناطقه مهیای ادراک معقولات میشود و لهذا این جهت را قوه نظری
و عقل نظری خوانند و دیگری جهتی است که بران جهت مهیای عمل
خیر باشد و این جهت را اکثر قوه عملی و عقل عملی خوانند و چون وجه
وضع علم حکمت بجهت تکمیل این دو قوه پس آنچه سبب تکمیل قوه نظری
میشود آنرا حکمت نظری گویند و آنچه سبب تکمیل قوه عملی شود حکمت
عملی گویند و ایمان در شرع عبارتست از کمال قوه نظری بالشریعة چنانکه
اسلام عبارتست از کمال قوه عملی است چه ایمان در لغت عرب عبارتست
از تصدیق بشیء علی ما هی علیه فی نفس الامر بقدر الطاقة البشریة
و در اصطلاح اهل شرع عبارتست از اعتقاد و تصدیق بالله سبحانه
و ملائکه و کتبه و رسله و اوصیاء رسله صلوات الله علیهم و سایر ما جاء به

النبی کما قال الله تعالی والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته
وکتبه ورسله والیوم الاخر و داخل میشود در کتب و رسل
اوصیاء رسل وقال رسول الله ص فی حدیث طویل الایمان ان تؤمن
بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر والقدر
خیره وشره من الله سبحانه وتعالی یعنی ایمان عبارت
از آنکه اعتقاد کنی بخدا و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او
و روز قیامت و آنکه قدر خیر و شر از حضرت اوست و اسلام
در لغت عرب بمعنی تسلیم و انقیاد است و در عرف شرع عبارت
از تسلیم شدن نزد اظهار نبوت و منقاد بودن و جهاد و اطاعت
رسول کردن و عمل کردن بما جاء به النبی ص بجمیع جوارح یداً و رجلاً و لساناً
و غیر ذلک نمودن و چنین بود ایمان شرعا عبارت از اعتقادات
و تصدیقات خاصه پس لا محاله خواهد بود برای او درجات متفاوته
چه کمالات نفس ناطقه واحده در ازمنه متعدده و اوقات مختلفه
از اول العمر الی آخره پیدا شد متفاوته باین نوع که اولا در حال
طفولیت پیدا شد نفس ناطقه در مرتبه عقل هیولانی و بعد از ترقی
از آن مرتبه حاصل میشود برای او قوتی و میرسد بمرتبه عقل بالملکه و بعد
حاصل میشود برای او ترقی تا آنکه میرسد در مراتب نظریات بمرتبه
عقل بالمستفاد و بهمین طریق نیز متفاوت میشود مراتب عملیات
و همچنین از برای نفوس متعدده که متعلق اند بابدان مختلفه حاصل میشود

۱۸

این تفاوت نیز در شان واحد چنانکه مشاهده میکنی شخصی از اول
العمر الی آخره پیدا شد در مرتبه عقل هیولانی و حاصل نمیشود از برای
او در مدت عمر او زیاده برین ترقی و شخص دیگر از آن مرتبه ترقی کرده
میرسد در مرتبه عقل بالملکه و دیگر از این مرتبه نیز ترقی میکند و میرسد
در مرتبه عقل بالفعل و شخص دیگر زیاده بر آن ترقی میکند و میرسد
در مرتبه عقل بالفعل المستفاد و نیز گاهی عارض میشود شخصی را نسبت
بمعقولات او شکی و شبهه پس میباشد در مرتبه شک و دیگری میباشد
در مرتبه وهم و بعضی دیگر در مرتبه ظن و بعضی دیگر در مرتبه علم و یقین و از برای
یقین نیز مراتب است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و هر مرتبه
از این مراتب وظیفه جمعی است از مکلفین و برین مضمون دلالت میکند
آیات کثیره و احادیث متظافره اما الایات فکقوله تعالی فی خلق الانسان
من تفاوت ولیس للانسان الا ما سعی وغیر ذلک من الایات
اما الاحادیث پس بسر حد تواتر معنوی رسیده از جمله آنهاست
حدیثی که وارد شده از امام محمد باقر ع که ان المؤمنین علی منازل
منهم علی واحدة ومنهم علی اثنین ومنهم علی ثلث
ومنهم علی اربع ومنهم علی خمسة ومنهم علی ستة
ومنهم علی سبع ولو ذهبت تحمل علی صاحب الواحد
ثنتین لم یقو ثم قال ع وعلی هذه الدرجات و مثل آن
نیز روایت شده از امام جعفر صادق ع لو علم الناس کیف خلق الله

تعالى هذا الخلق لم یلم احد احدا ابدا و کیف ذلک فقال ان الله
تعالى خلق اجزاء بلغ بها تسعة واربعین جزءا ثم جعل
الاجزاء اعشارا فجعل الجزء عشرة اعشار ثم قسمه بین
الخلق فقال الى ان قال لو علم الناس ان الله تعالى
خلق هذا الخلق على هذا لم یلم احد احدا و بنا برین پس میگوییم
اگر واقع شود در اعتقادات و تصدیقات حاصل شود در اواسط انها
ایمان شکی و شبهه کیفیتی راه یابد در ان شرک خواه جلی او خفی
تصدیق اول درجه ایمان قال الله تعالى وما یؤمن اکثرهم بالله
الا وهم مشرکون چه شرک آن اعتقاد شیئ است بر خلاف ما هو به چنانکه
روایت شده از حضرت باقر علیه السلام هنگامی سوال کرده شد از ادنی
چیزی میگردد عبد بسبب آن مشرک را انه قال من قال للنواة انها
حصاة وللحصاة هی نواة ثم قال الى ان قال الکفر اعظم
من الشرک من اختار على الله تعالى وابى الطاعة واقام على الکبائر
فهو کافر ومن نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک
و در اکثر عبارت در آورده میشود از این درجه ایمانی باسلام کما قال
الله تعالى قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و نیز روایت شده در ابی
ارفع است از اسلام بیک درجه وانکه ایمانی شرکت دارد اسلام را
بحسب ظاهر و مشارکت ندارد اسلام ایمان را بحسب باطن و هر چند که
مجمع

مجمع میشوند در قول و صفت و اگر واقع شود در آن تصدیقات شکی
و شبهه خواه جلی او خفی تصدیق درجه وسط ایمان قال الله تعالى
الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و نیز ارادت
اطلاق میشود لفظ ایمان بر همین تصدیق قال عز وجل انما
المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم
ایاته زادتهم ایمانا وعلى ربهم یتوکلون و اگر علاوه
بر عدم وقوع شک و عدم عروض شبهه حاصل شود از برای مؤمن تشیع
تام بحد یا فیض و شوق تام بجهة القدس خواه جلی او خفی تصدیقی
و اعتقادی اعلی درجه ایمانی کما قال الله تعالى یحبهم ویحبونه اذلة
على المؤمنین اعزة على الکافرین یجاهدون فی سبیل الله
لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و از این تصدیق عبارت در آورده میشود بمرتبه احسان چه احسان عبارت
از عبادت عبد است معبود خود را بنوعی که گویا از مشاهدت است و
مشاهده میکند او را و بمرتبه یقین قال الله تعالى وهم بالاخرة
هم یوقنون و بسوی این مراتب ثلاثه اشارات است قوله تعالى لیس
على الذین امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا
اذا ما اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله
یحب المحسنین و بسوی مراتب متقابلات ایمانی از مراتب
کفر نیز اشاره است قوله تعالى ان الذین امنوا ثم کفروا

ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر
لهم ولا لیهدیهم سبیلا و بنا بر این پس باشد نسبت
احسان و یقین نسبت بایمان مثل نسبت ایمان نسبت باسلام قال
ابو عبد الله علیه السلام ان الایمان افضل من الاسلام
وان الیقین افضل من الایمان وما من شیء اعز من
الیقین و از برای یقین نیز سه مرتبه حاصل است چنانکه اشاره شد قبل ازین
علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و بسوی مراتب سه گانه ناظر است
قوله تعالی کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها
عین الیقین ان هذا لهو حق الیقین بدانکه اصل ایمان اگر چه
به نفس این تصدیقات خاصه لکن کمال ایمان را نیز فروعات
و لوازم و لواحق بسیار است در اینجا مختصر گنجایش ذکر همه آنها را علی
التفصیل ندارد و تفصیل آنها مذکور است در کتب ما مسمی بسبیل الیقین
فی معرفة اصول الدین و کسیکه خواهد مطلع شود بر آنها رجوع باید بآن
قال رسول الله الایمان بضع و سبعون شعبة فافضلها
قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن
الطریق والحیاء شعبة من الایمان یعنی شجره طیبه ایمان
اصلها ثابت و فرعها فی السماء شعبه بسیار هفتاد و بعضی
شاخ دارد و بهترین شاخها گفتن لا اله الا الله است زیرا که افضل
ذکرهاست کما روی عنه افضل الذکر لا اله الا الله و فروترین

المحق

شاخها

شاخها برداشتن رنجی است از راه مؤمنان و بضع عدد مبهمی است که
در مافوق ثلث و مادون عشره باشد و حیا نیز شاخی است از شاخهای
ایمان و یکی از اخلاق الهی است کما قال النبی ص ان الله حیی کریم
یستحیی اذا رفع الیه العبد یدیه الی آخر الحدیث و نیز
وارد شده لا ایمان لمن لا حیاء له و من القی جلباب
الحیاء فلا غیبة له و از جمله لوازم ایمان نیز امانت است کما
قال رسول الله ص لا ایمان لمن لا امانة له قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول و قوله تعالی ان الله
یامرکم بالعدل والاحسان الی اهلها واذا حکمتم بین
الناس ان تحکموا بالعدل و اسلام را نیز اصول و ارکان
آن پنج است کما قال النبی ص بنی الاسلام علی خمسة شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة وحج وصوم رمضان و بنص قوله تعالی ان
الدین عند الله الاسلام دین مرضی معتبر نزد الله سبحانه اسلام است
و هرگاه که اسلام عبارت از نفس دین مرضی عند الله شد لا جرم
اسلام عبارت از نفس عبادات یعنی فعل واجبات و مستحبات
و ترک محرمات و مکروهات لقوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا
الزکوة و ذلک دین القیمة و معلوم است که لفظ ذلک در آیه اشارت

بسوی آنچه ذکر شد سابقا از اقامهٔ صلوة و ایتاء زکوة و جز این عبادات
گاهی صادر میشود از مکلف بروجه اعتقاد و تبان و گاهی صادر میشود بروجه
توریه و مصالح دنیویه بدون اعتقاد و گاهی صادر میشود بروجه ظن و گاهی
بروجه شک یا وهم بواسطهٔ عروض شبهه پس ظاهر شد ایمان غیر اسلام و اعلی
درجه از آن و آنکه نوعی گفته اند ایمان نفس اسلام است مردود است
بنص قوله تعالی قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا چه سلب ایمان
و اثبات اسلام درین آیه صریح است باینکه ایمان غیر اسلام است
و درین مقام کلام و تحقیقات دیگر هست در این رساله گنجایش
زیاده برین نداشته کسی که خواهد مطلع شود بر این رجوع نماید برساله
مسمی بارشاد الطالبین **فصل سابع** در بیان اقسام حکمت نظریه و عملیه فصل سابع
پس میگوئیم چون دانسته شد سابقا اینکه حکمت بر دو قسم است نظری
و عملی پس باید دانسته شود نیز اینکه حکمت نظری منقسم شده بر سه قسم
حکمت طبیعی و الهی بمعنی اعم و ریاضی و ما استقصا کرده ایم مباحث هر یک
از فنون ثلثه را در کتاب جعفر ارشاد و کسیکه خواهد مطلع شود بر این
رجوع نماید بان و اما حکمت عملیه پس منقسم شده آن نیز منقسم بر فنون ثلثه
اول علم تهذیب اخلاق و عبارتست از تصفیهٔ باطن و معالجهٔ نفس ناطقه
تجلیهٔ آن از صفات ذمیمه و تحلیهٔ آن باخلاق حمیده **فن دوم** ۲۰
علم تدبیر منزل است و عبارتست از معرفت کیفیت سلوک اهل منزل
و مالک و بنده با یکدیگر است **سوم** علم سیاست مدنیه است و علم

سلوک

سلوک با اهل بلاد و مستوطنان مدینها و شهرها از سپاه و کشاورزان و عبادات است
و چون حکمت نفس نفیس و دل اصل است تا میسر آن یگانه دوران و فرمان
فرمای شایان تمامی صفات حمیده و ملکات پسندیده و خلاصه علم اول
و فن اولست چه و حزین جبه و مقتضای جبلت ذاتی و طبیعت فطری ایشان
و مقتضای لطف و مرحمت بر کافه عباد و رعایا و در امور متعلق بعلم
ثالث و ضوابط ملکه و قوانین سلطنت و شهریاریست و صلاح حال
عباد و انتظام اوضاع بلاد و رتق و تدبیر امورات پیوسته
مکنون ضمیر و الا ساخته و معرفت تفضیل آنها بنحوی که از اخبار و احادیث
ائمه ابرار علیهم صلوات الله و کلمات علمای اخیار رضوان الله علیهم
معلوم و مستفاد گشته خاطر خورشید اعتلاء متعلق گشته بتحریر
فن ثالث علی کیفیت سلوک ولات عدل با کافه عباد که ودیع
رب الارباب اند برای تنبه ارباب غفلت و اصلاح احوالات
و اصلاح مملکت منوط باصلاح ایشانست و فساد ایشان مورث
اختلال بنی نوع انسان و ازینرو ملکوتات و جمله مخلوقات است
پرداخته مرقوم قلم مشکین رقم ساخته بنحوی که از اخبار و احادیث ائمه
ابرار و علمای اخیار معلوم و مستفاد گردیده و چون خواسته که فایده
آن اتم در ادراک و منفعت آن اعم در استعمال باشد بعضی از مسایل
مهمه ضروریه متعلقه بعلم ثانی را نیز در ذیل مقاله ثانیه و ثالثه مقدمه
و بعضی تحقیقات و تدقیقات دیگر را مناسب مقام باشد در خاتمه

ان نیز ذکر نمود و من الله الهدایة والتوفیق مقاله اولی در بیان مواعظ
نصایح عالیه و کلمات شافیه که از منابع وحی و الهام کم شده کان بوادی
ضلالت و جهالت و سیرابی تشنه لبان زلال حکمت جاری گردیده
زهی سعادت مندی که باین نصایح شافیه عمل نماید و بواسطه هدایات
ائمه هدی علیهم الصلوة والتحیة والثنا و تایید خالق ارض و سما زمام
خود را از کف نفس شیطان باز ستانند و لوای جبین خویش پیروی
شارع دین مبین و ائمه طاهرین کند بدانکه سلطنت شرعی
و عرفی را نبار جهت الکار والذین توامان بایکدیگر ارتباط اخوت
و نسبت یکی مستلزم دیگریست ؛ ز دو خرد شاهی و پیغمبری
چنین که نگین اند یک انگشتری ؛ هم شرع ز ملک او فخری دارد ؛
هم ملک ز شرع سربلندی دارد ؛ اگر نگین انگشتری شرع اقدس
از رواج بتقید امر بمعروف و نهی از منکر و اتمام قواعد اسلام
شعار کند و فسق و فجور را نور آورد بشد پس لازم است بر سلاطین متشرعین
ذوی الاقتدار که در ترویج شریعت کوشیده و فتنه و فساد را از میان
بردارند ان ذلک لعبرة لمن یخشی اگر چوب اهمال بجا نشد زیان
کند سفاهت در کجه و اکر العیاذ بالله درین باب تقصیری واقع
شود بجبران دارین و موجب عقاب مشرکین خواهد
دلوئیده ما نقل عن الرسول صلی الله علیه و آله ان الامیر العادل و العالم
العامل اذا ماتا لم تاکل الارض جسدهما بل یبقیان طریا

رسالت برای

نا

فلما بلغ الخبر الی هرون الرشید فامر ان ینبشوا قبر انو نیشروان
العادل فنبشوه و وجده طریا کما دفن و علی راسه
تاج مکلل بالجواهر و کان مکتوبا علیه من اراد ان
یعظم ملکه فلیعظم علماء زمانه و من اراد ان
یکثر رعیته فلیعدل فی رعیته پس میگوید این بنده
قلیل البضاعة آنچه مقصود است درین مقاله ذکر چند حدیث
از احادیثی که وارد شده درین باب حدیث اول در بیان ترجمه
وصیتی که حضرت امیر مومنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب
صلوات الله الملک المنان برای قدوه ارباب سعادت و ظفر نشان
مالک بن الحرث الاشتر نوشته ارسال فرمود هنگامی که اورا
والی مصر کرده بود و بجهت خرابی آن ولایت را چه که با دشمنان دین
جهاد کند و اهل بلاد را باصلاح آورد و بلاد را آباد نماید بدانکه
اول وصیتی که امام علیه السلام بان بنده امام فرموده امر کردن اورا
به پرهیز کاری از محرمات الهی و اطاعت خدا بانچه در کتاب بیان
شده و متابعت اوامر و از فرار از نواهی او که سعادت نمی
یابد بانچه احدی مگر بمتابعت آنها و شقی نمیشود مگر بانکار کردن و ضایع
نمودن مگر آنها و نیز امر فرموده یاری کند خدا را یعنی ولی خدا را بدست
و دل و زبان بدرستیکه حق تعالی متکفل شده است یاری نماید
هر که اورا یاری کند و عزیز گرداند هر که دین اورا عزیز کند و نیز امر

فرمود او را که بشکند نفس خود را در هنگام شهوتها و لگام بر دهان نفس زند
در وقت سرکشیها بدرستیکه نفس امر کننده است به بدیها مگر
کسی را که خدا رحم کند او را پس بفهم ای مالک فرستاده ام ترا
بسوی شهرهائیکه جاری شده است پیش از تو عدل و جور در آنها
و بتحقیق مردم نظر خواهند کرد در امور تو مثل آنچه نظر میکنی تو در آن
از امور والیان پیش از تو و خواهند گفت در حق تو آنچه تو میگوئی
در حق ایشان و جز این نیست که استدلال میکنند مردم بر نیکوکاران بآنچه خدا
جاری میکند از برای ایشان بر زبانهای بندگانش پس باید محبوب
ترین چیزها بسوی تو ذخیره عمل صالح باشد پس مالک شو و ضبط
کن خواهش خود را و بخیل باش در واگذاشتن نفس خود بچیزی که
خدا حلال نکرده است برای تو و باید در انصاف دهی از نفس خود خواه
موافق خواهش تو باشد و خواه مخالف و پیراهن دل خود کن
رحم کردن بر رعیت و محبت ایشان را و لطف بر ایشان را
و مباش بر ایشان مانند سبع درنده که غنیمت شماری خوردن
ایشان را زیرا که ایشان دو صنف اند یا برادر دینی اند با تو
در امر دین و یا نه بلکه کافرند و اگر برادر دینی تو نباشند پس لابد
نظیر تواند در خلقت و از هر یک از ایشان لغزشها واقع میشود
و بر دست ایشان بعمد و خطا خطاها رو میدهد پس عطا کن ایشان را
از عفو کردن و از گذشتن مثل آنچه دوست میداری که خداوند عالم

قادر

قادر عطا کند ترا از بخشش و آمرزش خود بتحقیق که تو بر ایشان مسلطی
و بر ایشان والی و حاکمی و خدا مسلط است بر آنکه ترا والی کرده است
و طلب کفایت امور ایشان از تو کرده است و ترا بسبب ایشان در معرض
امتحان در آورده است پس خود را برای محاربه پروردگار خود نصب مکن
زیرا که ترا طاقت انتقام او نیست و ترا گریزی از عفو و رحمت او نیست
و پشیمان مشو از عفو کردن از گناهان رعیت خود و شاد مشو بعقوبت
کردن ایشان و اگر کسی بعقوبت ایشان ناتوانی سرعت مکن بآزار و مگو که
فرمانروایم و آنچه میگویم لازم است بر او اطاعت او زیرا که این خیال باطل
دل را فاسد میگرداند و دین را پاره میکند و آدمی را بعرصه بلاها نزدیک
میبرد و اگر نفس تو بواسطه تسلطی که داری در دل تو عظمتی و تکبری
نماید پس نظر کن بسوی عظمت پادشاهی خداوندی که بر تو مسلط است
و قادر است بر امور چند که تو قادر نیستی بر آن از خود داری چه اگر این
امر را درست در نظر در آوری سرکشی ترا از راه بگرداند و تیزی خشمت را
قرار دهد و تندی ترا ساکن میسازد و عقل غایب شده ترا بسوی تو بر میگرداند
زنهار که در رفعت خود برابر رفعت خدا و ابطال منی و عظمت و جبروت خود را
با جبروت و کبریائی حقیقی تشبیه نمائی چه حقتعالی ذلیل میگرداند هر جباری
را و خوار میکند هر صاحب خیلائی را و انصاف بده با خدای
خود و با مردم از نفس خود و از خویشان اهل خود و از هر که دوست میداری از
رعیت خود زیرا که اگر چنین نکنی ستم خواهی کرد و هر که ظلم و ستم کند

بندگان را خدا خصم اوست و هر که خدا خصم او گردد حجت او را باطل گرداند
و حرب خدا کند تا آنکه باز ایستد و توبه کند و هیچ چیز سبب برای تغییر
یافتن و زایل شدن نعمت خدا و زود نازل شدن عذاب خدا قوی
تر از ظلم و ستم نیست زیرا که حق تعالی دعای مظلومان را شنونده است و ظالمان را
جزا دهنده است و باید محبوب‌ترین امور بسوی تو امری باشد که بحق تعالی نزدیک
تر و عدالت در آن بیشتر و رضای عامهٔ رعایا را جامع‌تر باشد زیرا که اگر
عامهٔ رعایا با تو در خشم باشند رضای مخصوصان بتو فایده نمی‌بخشد و اگر
عامهٔ رعایا از تو راضی باشند خشم مخصوصان بتو ضرر نمیرساند و در هنگام
انعام و احسان والیان را هیچکس ثقیل‌تر برعایا لطف عظیم‌تر و احسان
بیشتر و حال آنکه در وقت شدت و بلایا و مصایب قحط و بیماری کمک ایشان
کمتر است و ابا بیشتر میباشند کاره در عدالت والی برای آنکه خود جور خواهند
کرد بر مردم و اگر سوالی از تو کنند زیاده از دیگران ابرام میکنند و اگر
عطا با ایشان کنی کمتر از دیگران شکر میکنند و اگر منع کنی چیزی را از ایشان
عذر او را دیرتر از دیگران قبول میکنند ولیکن عامهٔ رعایا ستون دین و مادهٔ
اجتماع مسلمین و تهیهٔ دفع دشمنان میباشند پس باید که گوش تو بایشان
و رغبت تو بایشان و میل تو بایشان بیشتر باشد و باید دورترین رعایا و دشمن
ترین ایشان نزد تو کسی باشد که در طلب عیوب مردم بیشتر کند زیرا
که مردم عیبی چند هست که والی سزاوارترین مردم است بپوشانیدن
آنها پس سعی مکن در ظاهر کردن عیبها که بر تو پوشیده است زیرا که نیست

بر تو مگر آنچه ظاهر است بر تو و خدا حکم میکند بر آنچه از تو پنهان است پس تا توانی
عیب پوش مردم باش تا خدا بپوشاند بر تو آنچه دوست میداری که از رعیت
پوشیده باشد و بگشا از مردم عقدهٔ هر کینه را و قطع کن از خود سبب هر عداوت را
و قبول کن عذر مجرمان را و شبهات دفع کن حدود را و دیده بپوش از هر چه
بر تو ثابت نشود و تعجیل مکن در مقام موافقه بزبان و در تصدیق سخن‌گو
یان را بتحقیق که ایشان فریب دهنده اند خلق را هر چند لباس خیرخواه
مینمایند و در هنگام مشورت کردن با بخیل مکن که ترا از فضل و احسان منع نماید
و از فقر ترساند و نه با بددل و جبان که ترا کم جرأت گرداند و نه با صاحب
حرص که زینت دهد برای تو جمع اموال را بجور و حرص و ستم بدرستیکه بخل
و جبن و حرص سه صفت اند جامع آنها در بدگمان بودن بخدا
اقدس الهیست و بدان که بدترین وزرای تو کسیست که پیش از تو وزیر اشرار باشد و با ایشان
در گناه پس ایشان را محرم خود مگردان زیرا که ایشان یاوران گناهکاران اند و برادران
ستمکاران اند و تو عوض ایشان بهتر میتوانی یافت کسی را که در رأی ثابت و حکم
نافذ مثل ایشان باشند و در وزر و گناه مانند ایشان نباشند و هیچ ظالمی را
بر ظلم و گناهکاری را در گناه اعانت نکرده باشند و اینجماعت خرج ایشان بر تو
کمتر باشد و اعانت ایشان ترا بیشتر خواهد بود و بر تو مهربان‌تر و با غیر تو الفت
کمتر خواهند گرفت پس ایشان را مخصوص خود گردان در خلوتها و محفلها و از ایشان
ایشان باید کسی نزد تو گرامی‌تر و مقرب‌تر باشد که حق را بتو بیشتر گوید
و در امری که خدا برای اولیاء خود نپسندیده است یاری تو در آن کمتر کند خوا

خوش آید ترا دخواه بد و بیاست کن با جماعتی که اهل پرهیزکاری و راست
گفتارند و ایشان را عادت فرما که بر روی تو بسیار مدح نگویند
و ترا بکاری ناکرده ستایش نکنند زیرا که بسیار مدح خود را شنیدن
مورث صدور تکبر و نخوت گردد و آدمی را از عیوب نفس خود
غافل میسازد و باید که نیکوکار و بدکردار نزد تو مساوی نباشند که
باعث آن میشود که نیکوکاران ترک نیکی کنند و بدکاران در بدی بیشتر
جرأت کنند و لازم کن بر خود هر یک را جزا دهی بجزائی که مستحق آن
باشند از نیکی و بدی و نیز بدان که هیچ چیز باعث گمان نیک رعیت
بوالی نمیگردد دیگر احسان کردن والی نسبت بایشان و چیزی تخفیف دادن
خراج و مؤنتها از ایشان و جبر نکردن ایشان را بر چیزی که نزد ایشان
ناخواسته باشد و باید که گمان تو برعیت نیکو باشد بتحقیق که گمان نیک
تو برعیت قطع میکند از تو تعب دور و دراز را و سزاوارتر مردمان
بگمان نیک کسی است که احسان تو بر او بیشتر باشد و سزاوارتر مردمان
بگمان بد تو کسی است که بدی تو با او بیشتر کرده باشی و بر هم مزن
سنت شایسته را که والیان صدر این امت کرده اند و بسبب آن الفت
حاصل شده است و احوال رعیت بصلاح انجامیده و احداث
مکن طریقه که آنها را بر هم زند که ثواب آن سنتها از ایشان باشد و زوال
بر هم زدن آنها بر تو باشد و بسیار مباحثه کن با علمای دین و مدارسه نما با حکما
و با فقیهان و دانایان مشورت کن در امری چند که موجب صلاح امور بلاد

در آن

٢٥

قوت و دوران تست و چند مر اهل دیار تو را بآنها مستقیم شده پیش از آن
نیز رعیت چند طبقه باشند هر چند طبقه صلاح نمی یابند مگر ببعضی و بعضی را
از بعضی چاره نیست **طبقه اول** طبقه عسکر و لشکر باشند که دین خدا را
بر پا میدارند **طبقه دوم** نویسندگان عامه برای مصالح عموم خلق ضروراند
و نویسندگان خاصه که بامور مخصوص تو قیام مینمایند **طبقه سیم** طبقه قاضیان
اهل عدالت در میان مردم حکم میکنند **طبقه چهارم** طبقه عاملانند که با لطف
و عدالت و مدارا سلوک کنند **طبقه پنجم** جماعتی که جزیه و خراج از کافران
و مسلمانان گیرند **طبقه ششم** طبقه تاجران و ارباب صنایع و پیشه ها باشند
طبقه هفتم طبقه پستتر که از همه پستتر مینمایند و عبارت از فقرا
و ارباب احتیاج و مضطران باشند و هر یک از اینها را خداوند تعالی سهم و نصیبش را
نام برده است و اندازه در کتاب خود و سنت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله
برای ایشان قرار داده و نزد ما معلوم و محفوظ است پس لشکر بامر
خدا مانند قلعه هایند برای محافظت رعیت و زینت والیان اند
و مورث عزت و غلبه دین اند و راهها بایشان ایمن میگردد و رعیت
بواسطه ایشان بر پا میباشند و قوام لشکر نیست مگر آنچه خدا
برای ایشان مقرر داشته از خراج و آنچه از کافران گرفته
شده است که بسبب آن قوی میشوند بر جهاد دشمنان و اعتماد میکنند بر آن
خراج و در آنچه صلاح ایشان در آنست در دفع حاجت خود و بآن محتاجند
پس ضرورت جمع کنندگان و ضبط خراج باشند و قوام این دو صنف یعنی لشکرها

در نقصان خراج نمی باشند که قضات و عمال و نویسندگان و عقد
مصالح ایشان نمایند و در امور خاص و عام امین مردم باشند و نیز جمعی
این طوایف را تفتیش ممکن نیست که جابر بر کاسبان و ارباب صنایع
و اجحاف نمایند بر مصالح ایشان و بازارهای ایشان بر پا دارند
و متکفل اعمال ضروریه ایشان باشند و بکارهای چند قیام نمایند که
از غیر ایشان متمشی نشود و پس بعد از ایشان طبقه اهل حاجت
و مسکنت لازم است عطا و اعانت و یاری ایشان و خدا برای
هر یک از ایشان حقی مقرر داشته و هر یک از ایشان را بر والی حق حرمت
بقدر آنکه مصلحت ایشان بدان باشد و ایشان را از آن گریزی نخواهد باشد
باید که والی لشکر و سپهسالار تو کسی باشد که بگمان تو پیش از همه کس
اطاعت خدا و رسول نماید و خیرخواه امام تو باشد و پیش از دیگران و حلم و بردباری
او از همه فزون تر باشد و زود بغضب نیاید و عذر مجرمان را قبول نماید
و با ضعیفان بمدارا سلوک کند و بجانب زیردستان میل داشته باشد
و عنف و تعدی نکند و از آفات مصالح ملک و ملت ضعیف نباشد
و خود را بچسپان بصاحبان اخلاق حسنه و نیکوکاران اعمال شایسته
و مصاحبت کن با اهل دلیری و شجاعت و ارباب جوانمردی و سخاوت زیرا
که ایشان مجموعه کرم و بزرگواری و جامع احسان و نیکی اند و تفقد احوال
ایشان نما علی عنایت پدر و مادر در حق فرزند خود زیرا این
ملاطفها و عطا که در حق ایشان را بسوی خیرخواهی تو و کمال نیک داشتن

بتو و باید که از سرکردهای لشکر کسی را اختیار نمائی و بیشتر مقرب
گردانی که در اطاعت و یاری لشکر نماید و بقدر توانائی احسان و افضال
نسبت بایشان بعمل آورند و اهل و اولاد ایشان را که در شهرها بجا گذاشته
اند رعایت کنند تا آنکه خاطر عسکر برای رفع دشمن از هر خیال فارغ
باشند چه تلطف تو بایشان موجب میل دلهای ایشان است بسوی تو
و خیرخواهی رعایا درست نمی شود مگر بآنکه موالیان مهربان باشند و غلبه
والیان بر ایشان گران نباشد و مدت استیلای والیان بر ایشان دراز
نماید پس گشاده دار امیدهای ایشان را و بر پا دار بر ایشان ثنای نیکو را و شمار
بر نیکوکاران ایشان آثار حسنه ایشان را چه بسیار یاد کردن حسنه
ایشان شجاعان را بر حرکت می آورد و بددلان را بشجاعت میگرداند اگر خدا
خواهد پس سعی هر یک را در مرتبه خود بشناس و کردار هر یک را به دیگری
نسبت مده و در خور سعی هر یک از ایشان پاداشش بده و چنان مباش
که اگر مرد بزرگی کار سهلی کند آنرا بزرگ بشماری و اگر مرد کم مایه کار بزرگی
کند خورد بشماری برای پستی مرتبه او و هر امری که بر تو دشوار شود یا مشتبه
گردد بخدا و رسول رد کن کما قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول یعنی ای گروهی
که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و فرمان برید رسول را و صاحبان
امر خود را که ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اند پس اگر نزاع کنید

بایکدیگر در امری پس رد کنید بسوی خدا و رسول حضرت فرموده رد بخدا
عمل بآیه چند است از قرآن که معنی آنها واضح است و رد برسول خدا اخذ
کردن و عمل نمودن بسنتهای متواتره معلومه آنحضرت است که موجب
اجتماع خلق و مانع از پراکندگی ایشانست و اما قاضیان پس
برای حکم کردن میان مردم اختیار کن هر که را که نزد تو بهترین رعیت خود
میدانی که کارها بر او تنگ نباشد و لجاجت خصمان باعث غضب او نگردد
و اگر لغزشی از و صادر شود زود برگردد و برو دشوار نباشد از برگشتن
و توجه بحق کردن و بعد از دانستن حق نفس اش مائل بطمع غیر حق
نسازد و تا حق نزد او وضوح بهم نرساند حکم نکند و باید که بفهمی اکتفا
ننماید و در امور مشتبه شود بیش از دیگران توقف نماید و بیش
از همه کس بحجتها اخذ نماید و از مراجعت خصم و سوال از حجت او دلتنگ
نشود و بسیار صبر کننده باشد برای شکافتن امور و چون حق بر او ظاهر گردد
زود قطع کند و حکم حق را جاری سازد و مدح مداحان باعث خودپسندی او نشود
و تحریک ارباب قدرت باعث میل او از حق نگردد و این گروه در میان
مردم نادر اند پس بسیار تفحص کن قضاهای او را و گشاده گردان در عطایا
او آن مقدار که عذر او زایل گردد و بآن حاجتش بسوی مردم کم شود و بده
او را از منزلت و قرب نزد خود آنچه طمع نکند در آن غیر او از خواصان تا ایمن
گردد بسبب این منزلت از آنکه بجبر او را نزد تو ضایع کنند و در باب قاضیان
و نصب ایشان نظر بلیغ و تامل کامل بعمل آور زیرا که این دین پیش از تو

بهمه در دست اشرار عمل میکردند بهوا و هوس و خواهش نفس دین را
وسیله تحصیل دنیا کرده بودند پس نظر کن در امور عمال و حکام و والیان که در مملکت
خود تعیین مینمائی و از روی امتحان تعیین نما و هر که را سزاوار
تر دانی مقرر گردانی نه آنکه ایشانرا ببخشش قرار دهی و هر که را خواهی بدون
رعایت اختیار نمائی برای محبتی که بآنها داری که اینها مجمع جور و خیانت اند
و برای این کار تفحص کن جمعی را که اهل تجربه و حیا و خانوادهای شایسته باشند
زیرا که ایشان خوش اخلاق تر و خوش نام تر و کم طمع تر اند و در عواقب
امور فکر ایشان و اصلاح نفسهای ایشان بیشتر است پس زیاد گردان ایشانرا از ارزاق
در آنچه در تحت ید ایشان است و حجت است ترا بر ایشان اگر مخالفت امر تو
نمایند یا رخنه در امانت تو کنند پس تفحص کن سلوک ایشانرا و جاسوس
بفرست که تفحص احوال ایشان نمایند و باید که آن جاسوسان از اهل صدق
و وفا باشند زیرا که در پنهان تفحص احوال ایشان کردن باعث ترغیب
و تحریک ایشان است بر کار فرمودن امانت و مدارا کردن با رعیت و حفظ از
خیانت اعوان و یاوران ... و اگر جاسوسان تو اتفاق کنند بر آنکه
یکی از ایشان دست بسوی خیانتی دراز کرده است پس برای تو اینکه در مقام
مواخذه برآئی و او را بعذاب و خواری بداری و نام خیانت را
بر او گذاری و نیز جستجو نمائی امر خراج را بآنچه اصلاح حال آورد اهل
آنرا زیرا که صلاح خراج و اهل خراج سبب صلاح امور سایر خلق است
و صلاح نمی یابد احوال دیگران مگر بایشان زیرا که مردم همه عیال خراج

داهت خراج اند و باید که نظر تو در آبادانی زمین کاملتر باشد از نظر تو
در جمع کردن خراج زیرا که تحصیل خراج میسر نمیشود و حاصل نمیگردد مگر با آبادانی
جائی که خراج از آنجا بعمل می آید و کسی که طلب میکند خراج را آنشهرها را
خراب میکند و بندگان را هلاک میگرداند و کار او براه نمیرود مگر اندکی
پس اگر شکایت کنند از گرانی خراج یا علتی مانند ملخ و سایر آفات
و یا از منقطع شدن آب یا نیامدن باران یا باطل شدن و تغییر یافتن زمین
محل زراعت بر آنکه آب بر و مستولی شده یا آنکه بسیار تشنگی زمین را
از قابلیت انداخته درین صورتها باید تخفیف دهی از ایشان بقدریکه
گمان داری که اصلاح امور ایشان بآنقدر میشود و چیزی را که از خراج
تخفیف دهی بر ایشان گران بر تو نیاید زیرا که ذخیره ایست برای تو
که صرف میشود در آبادی شهرهای تو و زینت دادن ولایت تو
با آنکه جلب میکنی باین واسطه نیکی ثنای ایشان را نسبت بتو و شاد
شوی با آنکه عدالت کنی در حق ایشان و قوت داده ایشان را با آنچه نزد
ایشان ذخیره کنی از ترفیه احوال ایشان و اعتماد داری بر ایشان بسبب
آنکه عادت فرموده ایشان را بعدالت و رفق و مدارا نسبت با ایشان
و لب باشد امری چند حادث شود در هرگاه در آن امر بر ایشان اعتماد
کنی و از ایشان طلب یاری کنی بطیب خاطر متحمل آن شوند و خرابی زمین
از تنگدستی اهلش پیدا میشود و تنگدستی اهلش پیدا نمیشود مگر بسبب آنکه نفوس
والیان مشتاق جمع کردن اموال است و بدگمانی ایشان بباقی ماندن بر منصب و کم

بند کردن ایشان از تغیر احوال روزگار و بی اعتباری دنیا و عبرت گرفتن پس نظر
نما در حال کاتبان خود و تعیین کن برای امور خود بهترین ایشان را و برای
نوشتن رسالها و نامها که در آنها درج میکنی اسرار و مکرها و تدبیرهای خود را
کسی را مقرر کن که جامع ترین مردم باشد اخلاق پسندیده را و کسی باشد
که گرامی داشتن تو او را باعث طغیان او نگردد که بسبب آن گرامی جرات
بهم رساند بر تو با آنکه مخالفت تو نماید در حضور اشراف و اکابر و غفلت
او را باعث نشود بر کوتاهی از رسانیدن مکاتیب و رسائل عمال تو بتو
در گذرانیدن جواب آنها بر وجه صواب از جانب تو و غافل نشود از آنکه
باید بکرد و از جانب تو بدهد از وعدها و شرطها و ضعیف نگرداند
پیمانی را که عهد کند برای تو و عاجز نشود از آنکه بشکند ایشان شرطی را که در ضرر تو منعقد ساخته
نقیضه شرطی کند که در آخر دشوار شود و جاهل نباشد بقدر نفس خود
زیرا که کسی که قدر خود را نشناسد بقدر دیگران جاهلتر خواهد بود پس باید
و امثال این اشخاص را اختیار کنی و از روی خواهش و میل قلبی خود بزرگی
و اعتماد بر فراست خود تماشائی و نگاه نکنند مغرور نشوی زیرا که مردم از جنس حکام
و حیلهای خود را در معرض فراست والیان میگذارند و اقدام که ما
پسندیده مینمایند و بغیر از این ظاهر که پس نشینند هیچ خیرخواهی و امانت
در خاطر ایشان نیست و لیکن امتحان کن ایشان را بولایتها که برای نیکان
پیش از تو کرده اند پس تعیین کن کسی را از ایشان که در زمان پیش از تو اثر
خیر او در عامه خلق بیشتر ظاهر شده و بدیانت و امانت معروف تر باشد

واگر چنین کنی عذر تو واضح خواهد بود بر چیزی خواهی تو نسبت کند اگر نسبت
بابهای ما از جانب او واقع شده و باید که برای هر نوعی از کارهای خود
یک سرکرده از ایشان مقرر داری که از کثرت آنها و با مور بزرگ عاجز نگردد
و پریشانی حال موجب پراکندگی احوال او نگردد و پس تفحص کن از کتبه
بر تو مخفی نیست از احوال ایشان و تجسس نمای از آنها که رسولان ایشان
بسوی تو می‌آیند و از مهماتی که بکاتبان تو رجوع دارند که بچه گونه با ایشان
سلوک میکنند زیرا که اکثر نویسندگان مبتلا میباشند بتکبر و نخوت
و دلتنگ شدن از کارهای مسلمانان مگر کسی را که خدا نگاه دارد
از این صفات ذمیمه و مردم را چاره نیست از رجوع با ایشان و از رفع
حوایج بسوی ایشان و هر عیبی که در کاتبان تو ظاهر شود و تو از آن
تغافل ورزی گناه او بر تو لازم خواهد آمد و اگر فعل نیکو از ایشان ظاهر
گردد بتو منسوب خواهد گردید و با آن ثوابهای نیکو ترا براین امر نزد
خدای تعالی ثابت است پس بعد از کاتبان باید که قبول نمائی وصیت
مرا در حق تجار و اصحاب حرفها و دیگران را نیز وصیت کن در حق
همه ایشان خواه آنها که در بلاد ساکن اند و خواه آنها که با مال خود
بشهرها برای تجارت سفر میکنند و خواه آنها که بدست خود پیشها برای
مصالح مسلمانان بعمل می‌آورند زیرا که ایشان ماده منفعتهای خلق اند
و از بلاد بعیده جلب امتعه مینمایند و در دریا و صحرا و کوه و دشت راه طی
میکنند و بجای چند میروند برای تحصیل منافع خلق و دیگران را میسر نیست

وجرات

وجرات میکنند بر رفتن بآن مواضع از بلاد دشمنان تو و همچنین ارباب
صنایع که بدست خود ضروریات مسلمانان را بعمل می‌آورند پس حرمت
همه ایشان را رعایت کن و خوف از راههای ایشان زایل کن و در حقوق
حقوق ایشان را از دیگران بگیر زیرا که ایشان با والیان در مقام
اطاعت و انقیاد اند و خوف ضرری از ایشان نیست و با همه کس صلح اند
و از ایشان نزاع تو هم غلبه و فساد نیست و پیوسته طالب امنیت و انتظام
در مملکت اند پس تفقد نمای احوال ایشان را در حال حضور خود و در جوانب
و حواشی و اطراف بلاد و بعد از علم بمراتب حال ایشان بدان نیز که بسیاری از ایشان را
صفات ناشایسته هست از چشم تنگی و ناخوشی و بخل قبیح و حبس کردن
امتعه از مسلمانان برای زیادتی قیمت و تحکم در قیمت امتعه و این راه
مضرتیست برای عامه عباد و موجب عیب و بدنامی والیان است پس منع
کن ایشان را از حبس کردن امتعه ضروریه بتحقیق که حضرت رسول ص نهی کرده
از آن و باید که در خرید و فروش مسامحه کنند و بترازوهای عدل
و نرخ چند که ضرر بهیچ یک از بایع و مشتری نرسد معامله کنند
پس اگر کسی بعد از نهی تو مرتکب احتکار و حبس امتعه ضروریه شود
او را عقوبتی کن که موجب عبرت دیگران گردد اما از اندازه
بیرون مرو و زیاده از جنایت سیاست مکن پس از خدا بترس و خدا را
بیاد آور در حق طایفه که از همه اهل بی حیله ترانند و بیچاره
ترین خلق اند یعنی مسکینان و محتاجان و بدحالان و صاحبان

اهل فقر و زمنه و در میان ایشان گروهی هستند که سؤال میکنند و بانچه
میدهی قانع اند و گروهی دیگر هستند که خود را مینمایند و میگریند و سؤال
نمیکنند حفظ کن وصیت خدا را در حق ایشان و برای ایشان بهره
قرار داده از بیت المال خود و از غلات املاکی که در اسلام فتح شده
و با امام برای خود اختیار کرده در هر شهری زیرا که برای دور در دیگر
ایشان همه را درین اموال حصه است و رعایت حق همه بر تو واجب
و نظر و تفکر کردن در امور کلیه ملک ترا مشغول نسازد از احوال
ایشان زیرا که خدا ایشان ترا معذور نمیسازد در تقصیر کردن در امور حقیر
برای آنکه محکم کرده امر کبیر را پس همت خود را بر صلاح احوال
ایشان بگمار و از روی تکبر و تجبر روی خود را از ایشان مگردان
و تفقد نما احوال ایشان را که دست ایشان بتو نمیرسد و در دیدها
مردم حقیر مینمایند و مردم ایشان را کم قدر میشمارند پس برای
امور ایشان مقرر کن کسی را که اعتماد برو داشته باشی و از خدا
بترسد و از اهل تواضع و شکستگی باشد که رفع امور ایشان را بتو
بکند و احوال ایشان را بتو عرضه کند پس چون مطلع شوی بر حوائج
ایشان بنوعی عمل کن در روزی که خدا را ملاقات کنی عذری نزد
او ترا باشد زیرا که احتیاج این جماعت از میان رعیت زیاده از دیگران
محتاج به انصاف و عدالت اند و در ادای حق همه خلق عذر خود را
نزد خداوند عالمیان ظاهر گردان و رعایت و جستجو کن یتیمان

وبیماران

و بیماران و آنها که ببلا مبتلا شده اند و پیران را که چاره ندارند و سؤال
از مردم نمیکنند پس روزیها برای ایشان مقرر گردان که ایشان نیک بنده
خدااند و تقرب جستن بسوی خداوند در رعایت حق شناسی ایشان
و ارزاق ایشان اگرچه بر کسیکه عمل خالص میکند دیگر بهیئت درست
و بر آنکه نفس خود را راضی نمیشود و قبول نمیکند که توفیق یابنده
ادای حقوق ایشان که باشد نفس حاجات ایشان را نشوی و در مقام
قضای حوایج ایشان نباشی و این بر والیان گران است و هر حق گران
میباشد و گاهی خدا آسان میکند بر گروهی چند که طالب عاقبت
آخرت باشند و نفوس خود را بر مشقتها صبر فرمایند و اعتماد داشته
باشند بر راستی وعده خدا برای کسی که صبر کننده و از خدا
طلب اجر نماید پس تو از ایشان باشی و مادامی طلب کن از خدا
و باید که برای صاحبان حاجات و آنها که با تو رجوع دارند
وقتی از خود قرار دهی که فارغ گردانی در آن وقت برای ایشان شخص
خود را و ذهن خود را از هر شغلی پس رخصت دهی که همه نزد تو آیند
و بنشینی برای ایشان در مجلسی که در آن مجلس تواضع و تذلل کنی
برای ایشان خداوندی که آفریده است و بلند گردانیده است ترا و منع
نمائی از ایشان لشکر و یاوران و دربانان و لیکن ولایت خود را و چه
کهانی در آن مجلس برای ایشان بال خود را و نرم کهانی برای ایشان پهلو
خود را در حرکت رحمت نمودن و گوش دادن بسخن ایشان و رد کردن ایشان

بسوی ایشان تا آنکه هر که خواهد بر تو سخن بگوید بی خوف و اضطراب
سخن تواند گفت بدرستیکه من شنیدم از رسول خدا که در مواطن
متعدده مقدسه و پاکیزه نمی شوند امتی که در میان ایشان
حق ضعیف از قوی باز یافت نشود و در حالتیکه ضعیف را مضطرب سازند
و بخوف بیندازند پس متحمل شو سفاهتی را که از ایشان صادر شود
با آنکه از بیان عرض خود عاجز آیند و دور گردان از خویش دلتنگی
و تکبر را تا حق تعالی باین سبب بگشاید بر تو اکناف و اطراف رحمت
خود را و واجب گرداند برای تو ثواب طاعت خود را و اگر عطا کنی
چنان کن که گوارا باشد و اگر منع کنی باید که مقرون باشد
با عذر خواهی و بیان خویش باشد و فروتنی کن در مقام بزرگی
و رضای او است میدارد تواضع کنندگان را و باید که از اعوان
تو کسی که گرامی تر داری و بیشتر مدارای او با خلق خدا بیشتر باشد و لطف
او با ضعفا فزون تر باشد پس بدانکه امری چند هست که ناچار است
از مباشرت تو بآنها **اول** آنکه عمال تو نامه نویسند که کاتبان اول
عاجز باشند از جواب نوشتن آنها ایشان باید تو متوجه شوی
جواب ایشان را بنویسی **دوم** از حاجات مردم اگر بر تو امری وارد دوم
شود که اعوان تو از دلتنگی متوجه آنها نگردیده باشند تو قضای
حوائج ایشان قیام نمائی **سیم** آنکه بر کاتبان و خازنان وارد شود سیم
از آنچه در تصرف و اختیار ایشان است بر سبیل تاخیر و تقصیر در آنها [illegible]

موازی

۳۱

نمازی
و هر یک از ایشان را با امری که بآن تعلق دارد بمشورت نمائی و دل را فارغ
و ذهن جمع [illegible] امری را [illegible] بعد از تفکر و مراجعت با نفس
خود [illegible] برای [illegible] باید که او از تو خائف
باشد و آنچه مقتضی رای او باشد بی خوف و هراس بتو تواند گفت
و دیگر بدانکه کار هر روز را در همان روز بسر بر و روز دیگر مینداز چه
هر روز دیگر امری چند روی میدهد که آنها را باید صورت داد و دیگر دادن
برای نفس خود میان خود و خدا بهترین وقتها را و بزرگترین قسمتها را
هر چند همه کارها برای خدا تواند بود و اگر نیت تو در آنها درست باشد
مستوجب سلامت و رفاهیت رعیت باشد و باید که از امور خاصه
از برای خدا دین خود را با آن خالص میگردانی برپا داشتن فرائض
خدا باشد که مخصوص او است پس از بدن خود بده بخدا آنچه واجب
از نمازها در شب و روز و در آنها اهتمام کن زیرا که واجبات بعضی
از نوافل باشند از نماز شب که مخصوص حضرت رسالت است چنانچه حق تعالی
در قرآن مجید میفرماید و من اللیل فتهجد به نافلة لک
عسی الله ان یبعثک ربک مقاما محمودا پس این
امر است مخصوص که آنحضرت [illegible] پیغمبر خود را اگر [illegible] داشته
و او را بآن و بر او واجب کرده و بر دیگران تطوع و سنت است
چنانچه حق تعالی فرموده است نیز و من تطوع خیرا فان الله
شاکر علیم یعنی هر که از روی تطوع بعمل آورد خیری را ایمن خدا شکر

شکر کننده و خواهنده است و دانا است باعمال بندگان پس
داور و کاهش تمام آورد آنچه را تقرب میجوئی بسبب آن بسوی خدا
و کرامتی دارد او را و اداکن فرایض خدا را بر وجه کامل بی عیب و نقص
هر چند بدنت را بگدازد و بتعب اندازد و هرگاه برخیزی برای
مردم به پیش نمازی پس مباش نفرت دهنده مردم را بطول
دادن و بواسطه کمی آوردن اکثر سنن زیرا که در میان مردم
کسی هست که درد وی دقیقی دارد و نماز طولانی را تاب نمی آورد و
دیگری میباشد که او را حاجتی دارد و طول دادن نماز منافی حاجت اوست
و بتحقیق که سوال کردم از رسول خدا در هنگامیکه مرا متوجه یمن
گردانید که چگونه باشیم نماز گذارم فرمود که نماز کن باشان
مانند نماز ضعیف ترین ایشان و نسبت بمومنان مهربان باش
و بعد از این مراتب باید پنهان بودن تو از رعیت خود طولانی
نشود زیرا که پنهان بودن والیان از رعیت باعث تنگی کار بر ایشان
میگردد و والی علم بهم نمیرساند باحوال رعیت خود در خانه نشستن
و دفع و راه ندادن مردم بسبب آن میشود و براحوال مملکت مطلع
نگردد و امور بزرگ را در روی او بد و کوچک نمایند و امور کوچک را
عظیم نمایند و حسن را قبیح شمارند و قبیح را نیکو شمارند و سخنان
و باور سانند حق و باطل را بیکدیگر مخلوط باشد و نیست
والی مگر بشری نمیداند آنچه را هم از او پنهان دارند از امور

دلیل

دشمن راست و در دفع علامتی ندارد مگر بخل کشتن و مجرد شدن لوای
تغیر کردن و حال تو نیز خالی از این دو صورت نیست یا آنستکه جوانمردی
در بذل کردن مال خود در راه خدا پس چرا خود را بمردم نمیشناسانی
حق واجب را عطا کنی و افعال نیکو از تو نسبت برعیت صادر نگردد
یا آنستکه مبتلا ببلای بخل و تنگی خواهی شد حاجات مردم را روا کنی باز
باید که پرده پوشیده شوی و در بروی مردم به بندی زیرا که چنین مردم از عطای
تو مایوس و نا امید گردند زود از سوال دست بر میدارند با آنکه اکثر
حاجات مردم طلب مال نیست که نقصانی بتو رسد مانند آنکه ظلمی بر او
واقع شود و شکایت میکند یا دعوی دارد و حکم عدالت از تو میخواهد پس
منتفع شو بآنچه وصیت کردم برای تو و اکتفا کن در آن بآنچه بهره
در شوی و صلاح تو در آن باشد انشاء الله تعالی و بدانکه والیان
و پادشاهان را محرمان و خواصان چند است که خواهند باینکه
اموال ولایت را خود خرج کنند و بر مردم دست تطاول
و تعدی دراز نمایند و در مقام انصاف ایشان نباشند پس باید
طمع ایشان را قطع کنی بقطع کردن اسباب پس احوال و قطایع
نده بهتر یان خود زمین دهی را و طمع نکنند خاصان تو از آن
مزرعه که ضرر برسانند بهم سایه خود در آب یا در عمل مشترکی که صورت
او را بر دیگران قرار دهند و نفعش از ایشان باشد و بتو فایده
عاید نگردد و عیبش بر تو باشد در دنیا و عقبی و چنین مرافقت و دخالت

تنو رسد باید که عدالت کنی در حکم میان ایشان و لازم گردانی حق را
بر هر که لازم گردد براو خواه نزدیک و خواه دور و باید که به دشواری
این حکم صبر کنی و در رضای حق تعالی منتظر داری هر چند که حکم بر خویشان
و نزدیکان و مردمان خاص خود باشد و اگر بر تو دشوار و گران باشد
فکر کن در عاقبت نیکش تا بر تو آسان گردد زیرا که ثواب انصاف
و عدل در آخرت عظیم است و اگر رعیت بر تو گمان برند که میلی در حکم
کرده و جانب خصم او را رعایت کرده عذر و حجت خود را بر ایشان ظاهر
کن و گمان بد ایشان را از خود دور کن زیرا که این موجب عادت
کردن نفس تو است به عدالت و مدارا است با رعیت و عذر خواستن
در سبب تقصیر رعیت تو است بر حق با رفق و مهربانی و مدارا
دیگر و اگر دشمن تو ترا به مصالحه دعوت نماید ابا مکن اگر رضای
خدا در آن باشد زیرا که صلح کردن موجب استراحت و رفاهیت
لشکر تو میگردد و خواطر ترا از اندوه و فکر راحت میدهد و شهرهای
ترا ایمن میگرداند و لیکن بعد از صلح نهایت حذر از دشمن خود داشته باش
زیرا که بسیار است که صلح دشمن به واسطه غافل کردن خصم است که ناگاه
براو تاخت آورد پس در این باب احتیاط را از دست مده و گمان نیک خود را
در این باب به خصمان مدار و هر چیز را که احتمال دهی که خصم از آن جهت
بر تو غالب گردد از آن اندیشه کن و در همه امور بر خدا
توکل کن و چون میان تو و دشمن پیمانی منعقد گردد و یا کسی

امانی بایشان بپوشانی پس محافظت پیمان خود را براو و رعایت
کن امان خود را به راستی و جان خود را سپر پیمان خود گردان
زیرا که هیچ فریضه از فرایض خدا نیست که مردم با اختلاف آراء
ایشان در لزوم آن اتفاق کرده باشند زیاده از اتفاق کردن ایشان
بر وجوب وفای به عهدها و پیمانها حتی آنکه بت پرستان با جهالت
کفر ایشان لازم میدانستند وفای به عهد و امان را زیرا که به تجربه
مکر و غدر را یافته اند پس امان خود را مکر بر هم زدن و نقصان در عهد
خود راه مده و مکر با دشمن خود مکن که خلاف فرموده است و جرات
نمی باید بر مخالفت خدا مگر نادان و بدبخت و حق تعالی عهد و امان خود را
امنیتی گردانیده است میان بندگان خود به رحمت خود و حریمی ساخته
امان که در آن ساکن شوند در راحت عزت الهی و پناه برند به سوی آن پس خدعه
و مکر و فریب در امان نباید که و عهدی را به بندی چنان مکن که
در آن علتها و راههای مخالفت باشد و بعد از آنکه محکم گردانیدی
سخن را توجیه به بر هم زدن و دیگر کار بر تو دشوار شود که با خدا در آن
عهد بسته باشی ترا داعی نشود در سعی در بر هم زدن آن پیمان زیرا که صبر کردن
بر تنگی که امید فرج و نیکویی عاقبت در آن داشته باشی بهتر است
از مکر کردن و امان شکستن که از خوف عقاب و وبال در آن
داشته باشی و احاطه کند به تو در آن از جانب خدا و در روز
ها در دنیا و آخرت تدارک آن نتوانی نمود و زنهار زنهار حذر کن از ریختن

خونها بناحق زیرا که هیچ چیز سبب غضب خدا و بزرگی عقوبت خدا و زوال
نعمت و کوتاهی عمر و دولت نمی‌شود مانند ریختن خون بناحق و اول چیزی
که خدا حکم کند در آن میان بندگان خونهاست که ریخته اند در دنیا
پس محافظت کن و تقویت مکن سلطنت خود را بریختن خون حرام
که همین سبب ضعف و سستی آن میگردد بلکه زایل میگرداند از تو و بدیگران
منتقل میسازد پس زنهار متعرض غضب پروردگار خود مشو بدرستیکه
خدا برای ولی کسی که بظلم کشته باشد سلطنت قصاص قرار داده است
چنانکه فرموده است و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا یعنی هر که کشته شود
بستم پس بتحقیق قرار داده ایم برای ولی او سلطنتی الخ پس خدا بدر بزود
کشنده یا ولی قصاص بدرستیکه او یاری کرده شده است پس حضرت فرموده
که عذری نیست ترا نزد خدا و نزد من در کشتن عمد و در آن قصاص بدن
لازم میشود و اگر مبتلا شوی بخطائی و از تازیانه یا دست صادر گردد در عقوبت
هر کسی را که او کشته شود زیرا که گاه باشد از دست زدن یکمشت یا بیشتر
سبب قتل او گردد پس نگذارد سلطنت و حکومت ترا مانع نشود از آنکه
باهل مقتول حق ایشان را از دیه تسلیم کنی تا موجب قرب تو نزد حق تعالی
گردد و زنهار حذر کن از عجب بنفس خود به نیکو دانستن و عظیم شمردن
اعمال خود و دوست داشتن مبالغه در مدح و ثنای خود زیرا که هیچ فرصتی
شیطان را برای ضایع کردن نیکی های نیکوکاران ازین بهتر نیست و اعتماد

و اهتمام

و اهتمام بر این زیاده از همه چیز دارد و زنهار منت مگذار بر رعیت
خود باحسانی که نسبت بایشان بعمل آوری یا زیاده بر آنچه کرده بشماری
یا وعده کنی و وفا بآن ننمائی زیرا که منت حسنات را باطل میگرداند و زیاد
گفتن ضایع میکند نیکیهای ترا و خلف وعده موجب غضب است
نزد خدا و نزد مردم چنانچه حق تعالی میفرماید کبر مقتا عند الله
ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی بزرگ است از جهت مقت و غضب
نزد خدا اگر بگوئید آنچه را نمیکنید پس فرمود که زنهار تعجیل منمائید
در امور پیش از وقت آن و تکاهل منمائید در آنها در وقت شان
و لجاجت مکن در امری که میسر نگردد و سستی مکن در هنگامیکه طریق
تحصیلش بر تو واضح شود و هر امری را در موضع خود قرار بده و هر عملی را
در جای خود بعمل آور و زنهار بتنهائی تصرف مکن در چیزی که همه مسلمانان
در آن شریک و سهیم اند مانند آبها و گیاههای مباح و متعرض مشو امری
چند را که بکارت نمی آید و تغافل مکن از امری چند که از تو سوال خواهند
کرد مثل دادرسی مظلومان و رفع ستمکاران آنچه بر دیده ها ظاهر شده
باشد در قیامت ترا برای ایشان مواخذه خواهند کرد و بعد از اندکی
شاید پرده از روی کارها برخواهد خواست و خداوند جبار با عظمت
و جلال متوجه احوال و اعمال عباد خواهد شد و انتقام مظلومان از
ظالمان خواهد گرفت پس ضبط نما حمیت نفس خود را و شدت حدت
و غضب خود را و سطوت دست خود را و تیزی زبان خود را از اینها

همه خود را که خفت نمایانکه زود از جا بر بیائی و بمقتضای غضب عمل نمائی
و سطوت و عقوبت را در حالت غضب تاخیر اندازی و چون
ایالت ترا عارض شود بسوی آسمان نظر کن غضب تو ساکن
میگردد و مالک اختیار خود میشود و مالک این امور بواسطه نفس خود
نمیتوانی شد مگر بانکه بسیار باشد غمهای تو یاد کردن و بازگشتن بسوی
پروردگار خود پس بدانکه این عهدنامه که برای تو نوشته ام جامع است
آنچه را که موجب باشد و صلاح تو گردد پس باید متذکر شوی
آنچه را از امت پیش گذشته از حکم بعدالت و سنتهای نیکو و آنچه
یافته در کتاب خدا یا بتو رسیده باشد از آثار رسول صلی الله علیه و آله پس عمل
نمائی بهر آنها نیکو که از ما مشاهده کرده و سعی کن بقدر طاقت خود
در متابعت آنچه عهد کرده ام تا آنکه ترا عذری نباشد در هنگامیکه
متابعت کند نفس تو بسوی خواهش خود و نگاه نمیدارد از بدیها
و توفیق نمیدهد برای نیکی مگر خداوند حبیب و بتحقیق در وصیتی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تحریص نمود بر نماز و زکوة و رعایت
غلامان و کنیزان پس ختم میکنیم برای تو وصیت خود را و لاحول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و من سوال میکنم از خدا
بسبب وسعت رحمت او و بزرگی بخششهای او و قدرت او بر دادن هر
هر آرزوی بانکه توفیق دهد مرا و ترا برای آنچه رضای حقتعالی در آنست که
تا از ما عذر نیکو در میان بندگان و جهت ثنای جمیل در بلاد بماند و آنکه تمام کند

بر ما نعمت خود را و مضاعف گرداند کرامت خود را و ختم کند برای من
و تو را بسعادت و شهادت بدرستیکه ما بسوی خدا رغبت کننده ایم
و سلام بر رسول خدا و بر آل طیبین و طاهرین او باد و بحق الله و قدرت
والاو ثنا د **حدیث دوم** حدیثی است منقولست از عبدالله بن سلیمان
بجیه شیعی و معتبر است سند آن نزد علمای اعیان که گفت در خدمت حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بودم که غلام عبدالله نجاشی نزد آنحضرت آمد و سلام
کرد و نامه نجاشی را بآنحضرت داد و چون نامه را گشود نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم مبتلا گردیده ام بحکومت اهواز
و سند علیه از آقای من و مولای من خود حدودی چند برای من چنان
فایده بدانم آنچه چیز در این عمل کشف و رسول از دنیا که
چرا دیگر تو باید سلوک کرد و زکوة مال خود را بکه بدهم و بر کدام
شخص اعتماد نمایم و راز خود را بکه سپارم شاید حقتعالی به برکت تو مرا
از عقوبت خود نجات بخشد بدرستیکه توئی حجت خدا و امین او بر عالمیان
در میان بندگان و امین خدا در بلاد و پیوسته نعمت الهی بر تو تمام باد
و عبدالله بن سلیمان گفت حضرت رسول در جواب او نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم جناب ایزدی ترا حفظ نماید با
خوب و لطف نماید با شان خود و رعایت نماید ترا برعایت خود بدرستیکه
همه امور در تحت قدرت اوست اما بعد آمد بسوی من فرستاده
تو با نامه که ارسال نموده بودی نامه ترا خواندم و مقصود ترا فهمیدم نوشته

شاد شدم و هم اندوهناک
که بودم لا یحـ

بودی که بحکومت اهواز مبتلا شده ام از این خبر هم شادی خود کرده
اندکه شاید حقتعالی بسبب تو فریاد رسی نماید مضطری از آل محمد را و ذلیل
ایشان را بسبب تو عزیز گرداند و برهنه ایشان را بسبب تو پوشانند
و ضعیف ایشان را بواسطه تو قوی گرداند و باب لطف آتش حرب مخالفان را
از ایشان منطفی گرداند و لکن اندوه هم بسیار کمتر چیزی که برتو می ترسم آنست
که یکی از دوستان و شیعیان ما را کار بر او تنگ کنی و در هنگام
عزت چیزی طلب نمائی پس بآن سبب بوی خطیره قدس را استشمام ننمائی
و بهشت را بر خود حرام گردانی پس آنچه سوال کرده ای برای تو بیان میکنم
اگر بآنها عمل نمائی و از آنها تجاوز ننمائی امید دارم که از شر آفات سلطنت
حکومت سالم بمانی ایشان بدانکه ای عبدالله خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی
بن ابیطالب که حضرت رسالت پناه فرمود هر که برادر مسلمانی او را پناه و
مشورت نماید و آنچه حق نیکخواهی او باشد نگوید خدا عقل را در او
سلب نماید و بدانکه حرف ایشان میکنم بر تو برای که اگر با آن عمل نمائی خلاصی
جوئی از آنچه از آن میترسی بدانکه خلاصی تو از مهالک شغلی که داری آنست که
خونهای مسلمانان را حفظ نمائی و اذیت خود را از دوستان خدا و شیعیان
باز داری و با رعیت مدارا کنی و در هر امری از امور تانی نمائی و در
حلم و رفق موافقت با سلامت سلوک داری با رحمی که از ضعف ناشی و درستی تدبیر
باشد و باشد تا از عنف و تعدی و جور نترس آید و مدارا نمائی با کسی
که وارد جانب او منصوب شده و از رسولانی که از جانب او بنزد تو می آیند

دفع

دفع امور رعیت خود را سد کن با آنکه ایشان را بداری بر آنکه موافق
حق و عدالت باشند ایشان و زنهار بپرهیز از بدگویان و سخن ایشان را
قبول مکن که خدا از تو خشم آورد و خود را رسوا گردانی و حذر کن از مکر
اهل خوزستان زیرا که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که ایمان ثابت نمیگردد در دل یهودی و نه خوزی هرگز و اما کسی که
با او انس گیری و مدار امر خود بر او گذاری که کارهای خود را با او گذاری پس
باید مردی باشد امتحان کرده شده و دانا و امین و موافق تو باشد
در دین و تمیز کن و اختیار نما در میان ایشان هر کرا رشد و صلاح
اقرب باشد و زنهار زنهار درهمی یا جامه در غیر مصرف حق
در آن باشد مانند شاعری یا مسخره یا مزاح کننده و اگر دهی باید
در مقابل آن را از مال خود در راه خدا بدهی و باید که جایزه ها و بخششها
و خلعتهای تو مخصوص امرای عسکر و ایلچیان و لشکریان و رسولان و ملازمان
دلیل و دلالان باشد و آنچه خواهی صرف نمائی در راه وجوه بر و کار
مؤمنان و الصدقات و حج و خوردنی و آشامیدنی و جامه که در آن
نماز کنی و هدیه که برای خوشنودی خدا و رسول فرستی باید که از حلال
ترین اموال و پاکیزه ترین کسب تو باشد ای عبدالله جهد کن که
هر طلا و نقره جمع ننمائی و گنج نکنی از اهل این آیه که والذین
یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی

بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنانکه گنج طلا و نقره میگذارند
و صرف نمیکنند در راه خدا ایشان را بشارت ده ایشان را بعذاب درد
آورنده و در روزی که تافته کنند آنها را در آتش جهنم پس داغ
کنند بآنها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را
و گویند بایشان این است آنچه گنج کرده بودید برای خود پس بچشید
عذاب آنچه را گنج میکردید و جمع مینمودید و آنکه کوکب میشمردید
دینار زیادتی طعام را هم و رخت کهنه را و در ... گرسنه
که بآن ساکن کنی غضب پروردگار جبار را بدانکه شنیدم از پدرم
و روایت میکرد از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
که شنیدم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که میفرمود روزی که
ایمان نیاورده است بخدا و روز قیامت هر که شب سیر آورد و همسایه
اش گرسنه باشد پس گفتند هلاک شدیم یا رسول الله حضرت
فرمود که بدهید از زیادتی طعام خود و از زیادتی خرمای خود و از زیادتی
جامه‌های کهنه خود ... که ... آتش غضب پروردگار
پس نوشته قدری از قضا و عقوبت ... قدری لذت و شرف
دنیا از ... و ... پس ... از پدرم
حضرت مولای متقیان ... فرمود که دنیا را ... طلاق داده‌ام
پس ... که ... و آخرت را بروایت صادق

مصدق رسول خدا اگر علمی یکه زاد درین نامه نصیحت کنم و بر تو باشد
اگر گناهان و خطاها مانند سنگینی کوهها و موج دریاها هر آینه امیدوارم
در رحیم غفار از این خطاهای بسیار درگذرد و در قسم عفو بر جریده اعمال
تو کشد ای عبد ... ترا حذر میفرمایم از آنکه مؤمنی را بترسانی ... که
پدرم مرا خبر داده از پدرانش از جدش علی بن ابیطالب صلوات الله علیه که هر که
نظر کند بسوی مؤمنی نظری که او را بیم و خوف اندازد خدا بترساند
او را در روزی که نیست سایه مگر سایه او ... و او را در قیامت
بصورت مورچه که حقیرترین خلق است محشور گردانند تا داخل جهنم
شود ... خبر داد مرا پدرم از پدرانش علیهم السلام که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که یاری رساند درمانده مضطری را از مؤمنان
یاری رسد او را خدا در روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش
او و ظل رحمت او ... و او را در روز فزع اکبر که جمیع خلق
باشند خائف و ترسان و در امان باشند از سکرات موت
و هر که برآورد حاجتی برای برادر مؤمن خود قضای حاجات و حوائج
بسیار روز و ... که ... از آنها بهشت باشد و هر که
جامه بپوشاند برادر مؤمن خود را از عریانی برادر در حقیقت
از سندس و استبرق و حریر بهشت او را بپوشانند و تا از آن جامه
تاری بر آن مؤمن باشد جامه دهنده قرین رضا و مشغول خوشنودی
حق تعالی باشد و هر که برادر مؤمن خود را از گرسنگی طعام کریم رزاق

سیراب گرداند از طیبات بهشت او را طعام دهد و هر که برادر مؤمن را
در هنگام تشنگی آب دهد پروردگار عالمیان از شراب سربمهر بهشت او را
سیراب گرداند و هر که خدمتکاری به مؤمنی بخشد یا خادم خود را بخدمت
او فرستد خداوند عالم از غلمان بهشت پیوسته بخدمت جمعی که در کمال
آراسته اند بخدمت او بدارد و او را در جوار ائمه طاهرین صلوات الله
ساکن گرداند و هر که برادر مؤمن پیاده خود را سوار گرداند پروردگار
عالمیان او را به ناقه‌ای از ناقهای بهشت سوار گرداند و در روز قیامت او را بملائکه
مقربین مباهات نماید و هر که برادر مؤمن خود را زنی دهد از مؤمنات
مونس آن که او در محبت او راحت یابد حق تعالی حور العین بهشت را
جفت او گرداند و صدیقان از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم را
مونس او گرداند و ایشان را با او مونس دهد و هر که اعانت کند برادر
مؤمن خود را بر پادشاه جابری خداوند بخشنده او را از صراط بگذراند
در هنگامیکه قدمها بلرزد و هر که بسوی خانه برادر مؤمن خود
بواسطه زیارت او رود و را از زیارت کنندگان خدا بنویسند
و سزاوار است بر خدا زیارت کنندگان خود را گرامی دارد از علی علیه السلام
خبر داد مرا پدرم از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
که گفت شنیدم روزی رسول خدا با اصحاب خود گفت که ای گروه
مردمانی که مسلمان شده‌اید نیست مؤمن کسی که بزبان ایمان آورد و بدل ایمان
نیاورد پس تجسس منمائید لغزشهای مؤمنان را بدرستی

هر که

سیوم ثواب در بهشت بیشتر از برادر را ... از اعمال ثواب ... است

در دنیا کم ... دیده که در بهشت هم باید ... بکند

و هر که لغزش مؤمنی را تتبع نماید حق تعالی در قیامت لغزشهای او را تتبع
نماید و او را در دنیا در میان خانه خود رسوا کند خبر داد مرا پدرم از پدرانش
از حضرت امیرالمؤمنین که گفت حق تعالی پیمان مؤمن را گرفته است که کسی باور
ندارد سخن او را و انتقام نتواند کشید از دشمن خود و ندارد که خشم نکند
مگر برسوائی خود زیرا که هر مؤمنی در دنیا ممنوع است از استیلای دشمنان
اما انجالت او را اندک مدتی در عمرش بسر آید و لیکن از آن جهت
برای او راحتی هر روز دراز و کرامات خداوند جهت پایان مؤمن را
برادری چند که احسان نزد ایشان بر مؤمن است که مؤمنی مثل او که در اعتقاد
با او موافق باشد و هر روز زیادتی کند و حسد او برد و شیطان در مقام
اذیت و گمراه کردن او باشد و پادشاه تفحص لغزشهای او نماید
و کسی که کافر باشد بخدای که با او ایمان دارد در مقام کشتن
او و مباح کردن حرم او باشد و خون و عرض و مال او را
حلال شمارد پس با این اصناف دشمنان چگونه مؤمن باقی میتواند
ماند ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش و از امیرالمؤمنین علیه السلام
در حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود نازل شد بر من جبرئیل امین
و گفت خداوند جلیل ترا سلام میرساند و میگوید که من برای
مؤمنان اشتقاق کرده‌ام نامی از نامهای خود زیرا که نام من مؤمن است
و او را مؤمن نامیدم پس مؤمن از منست و من از ویم هر که سبکی
نماید در خواری و مذلت مؤمنی چنانست که با من در جنگ برآمده است

دانگ سیم امده است ای عبد الله خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوارش
بر روی حضرت سید انبیا با سید اوصیا علیهم السلام که کشف با علی
مناظره و مجادله مکن با کسی تا نظر نکنی در احوال نهانی او اگر نیک باشد
با او معارضه مکن زیرا که خدا دوست خود را وا نمیگذارد و دست از یاری
او بر نمیدارد و اگر احوال نهانی او بد باشد همان بدیها برای او بس است
اگر سعی کنی با و ضرر رسانی زیاده از آنچه خود با خود کرده است نتوانی
زیرا که ضررهای دنیوی را در جنب عقوبات اخروی قدری نباشد
ای عبد الله حدیث کرد مرا پدرم از پدران اطهارش از جد بزرگوار
خود علیه السلام که حضرت سید انبیا صلی الله فرموده که ادنای کفر است که مردی
از برادر مؤمن خود کلمه بشنود و او را حفظ کند و در خاطر نگاه دارد
بقصد آنکه او را بآن کلمه رسوا کند این گروه را در آخرت بهره
از رحمت خدا نیست ای عبد الله خبر داد پدر نیک اختر مرا از پدران
رفیع مکان در امیر مؤمنان صلوات الله فرموده هر که در حق مؤمنی
بگوید آنچه دیدهای او دیده و گوشهای آن شنیده در غیر جای
دگر بستار در حق ایشان فرموده است ان الذین یحبون
ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب
الیم فی الدنیا والاخرة یعنی هر کسیکه دوست میدارند
شایع گردد امور قبیحه در حق انانکه ایمان آورده اند از برای
ایشان است عذاب دردناک در دنیا و آخرت ای عبد الله

اگر در حق عیب او باشد در مردم او را در نظر
مردم منهم و رضایع گرداند از
از اهل ایمان ...

هرکس

٣٩

حدیث کرد پدر اطهرم از پدران عالیشان خود که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله فرموده هر که روایت کند از برادر مؤمن روایتی را که خواهد
درهم شکند مروت و مردی و بنگ نامی او را در میان مردم و عیب
او را فاش گرداند خدا او را بعذاب خود باز دارد تا آنکه بدر شود
از آنچه گفته باور دو هر که داخل گرداند بر دل برادر مؤمن سرور
و شادی چنان است که شادی برای حضرت رسالت علیهم السلام کرده است
و هر که برای حضرت شادی در آورد چنان است که بر حضرت رسالت
در آورده و هر که بر آنحضرت در آورده چنانست که خدای تعالی جل
و علا را شاد گردانیده و هر که شادی برای حضرت غرت و جلال
او در دل کند بر او لازم است که داخل بهشت گرداند پس وصیت
میکنم ترا بتقوی و پرهیزکاری از معاصی خدا و آنکه طاعت او را
بر همه چیز اختیار نمائی و چنگ زنی در حبل او که متابعت اهل بیت
رسالت علیهم السلام است هر که در این حبل متین چنگ زند پس هرآینه
بسوی راه راست و صراط مستقیم هدایت یافته پرهیز از معاصی خدا و حذر کن
از عقوبات حق تعالی و خوشنودی را خدا برای خوشنودی و خوشی
او اختیار کن هر کسیکه این است وصیت خدا بسوی خلقش
و قبول نماید از ایشان بغیر این را و بدانکه خلایق را نکه داشته اند
بامری و وصیت نکرده اند بچیزی عظیم تر از پرهیزکاری باشد و آن
وصیت انبیاست اگر توانی هر از دنیا تصرف نمائی چیزرا

در فردا از تو حساب طلبند جواب گوئی پس تصرف عبدالله بن
سلیمان گفت که چون نامهٔ آنحضرت به نجاشی رسید و نظر کرد در آن
گفت راست گوید یاد میکنم با من خدا و هر کی بجز او خداوندی نیست که
راست گفته است مولای ما هر که باین نامه عمل نماید البته نجات می‌یابد

عبدالله تا زنده بود باین نامه کریمه عمل مینمود و حقتعالی جمیع عباد را
توفیق عمل باین وصیت کناد حدیث سیم روایت کرده است ربیع
ربیع و الحاجب در سالی که منصور دوانقی بحج بیت الله رفت شبها
با طواف مشغول میشد شبی در اثنای طواف شنید که کسی میگفت خداوندا
شکایت میکنم بسوی تو از ظاهر شدن بغی و جور و فساد در زمین
و آنچه حایل میگردد در میان حق و اهل حق از ظلم و ستم چون منصور
این سخن شنید بر خود بلرزید و گوینده را طلبید و گفت این چه
بود که از تو شنیدم گفت اگر مرا امان میدهی سبب این دعا را بیان
میکنم منصور گفت ترا امان دادم آن مرد گفت که تو امور مسلمانان را
متصدی متکفل شده و از ایشان غافل و در میان خود و ایشان
دربانان و ایستادگان باز داشته و در پس دیوارهای حصین
که از گچ و آجر بر آورده اند پنهان شده و درهای آهنین
بر روی خود بسته و دربانان با اسلحه در درها باز داشته و
مسلمانان ستم رسیده را بر تو راهی نباشد و وزیران ستمکار
و دیوانیان فاجر و بدکار نصب کرده که اگر خواهی نیکی بکنی ترا بر آن

اعانت

۴۰

اعانت نمی‌نمایند و اگر بدی اراده کنی ترا اعانت میکنند و ایشان را
قوت داده بر ستم و آخر نمی‌کنی ایشان را با عانت مظلومان
و فریادرسی گرسنگان و برهنگان و ایشان را از شکم خود در پای
کهنه و خانه و حال قوت شدها برای ایشان میسر شده از ترس
و میگویند اگر پادشاه با خیانت میکند با خدا ما چرا نکنیم پس اموال
جمع میکنند و گنجها فراهم می‌آورند و حایل میگردانند میان تو و
مظلومان و نمیگذارند که ناله دادخواهان بگوش تو رسد و باین
سبب پر شده است جمیع بلاد از ظلم و ستم و فساد پس چگونه
باقی ماند اسلام و اهل اسلام باین اطوار بی‌بنیاد و در بعضی از سنین
سفر کرده ام بسوی بلاد چین و در آنجا پادشاهی دیدم که گوش کر شده
بود و گریه میکرد وزیرانش گفتند سبب گریه تو چیست
گفت نمی‌گریم برای که سامعه ام زایل گردیده است ولیکن برآن
میگریم که نالهٔ مظلومان و استغاثه دادخواهان بگوشم نمیرسد
لا اگرچه گوشم از شنوائی بازمانده است حمد لله که دیده ام از بینائی
عاطل نگردیده است پس ندا کرد در میان رعایا که بغیر ستم رسیده
کسان کسی لباس سرخ نپوشد و هر که با او ستم رسیده باشد باین
لباس اظهار حال خود نماید و هر روز بر فیل سوار میشد و با طراف
مملکت میگردید و بر رعایا نظری افکند تا شاید لباس رنگینی که
گواهی میدهد بر جگر خونین مشاهده نماید و پرتو عدالت بر خسار

احوال تیره بختی افکند و او را بنور معدلت و کرم از ظلمات ظلم
و ستم رهائی بخشد او پادشاه مشرک بود و باین سان باحوال
بت پرستان می پرداخت و تو ایمان بخدا داری و پیرو حکم
رسول خدائی و دولت بر مسلمانان بهره دهی آید و لطف تو شامل
ایشان نمیگردد و بدانکه مالی را جمع میکنی برای یکی از سه مقصود میتواند
بود و هر سه بیفایده است یا برای فرزندان خود جمع میکنی پس دیده
هر که از شکم مادر متولد میگردد با بدن عریان و دست خالی
برای وجود می آید و حقتعالی بعد از آن هر کرا آنچه مصلحت میداند
عطا میفرماید پس تو کیستی که برای او کنز میکنی و توانگری بدست حضرت
و اگر میگوئی مالی جمع میکنم برای تشیید مبانی سلطنت خود نیز
خطاست زیرا که دیدی قیصر را که ملک ایشان منقضی شد و آنچه
جمع کرده بودند از اسلحه و اموال و عدت رجال بکار ایشان
نیامد و اگر جمع میکنی که منفعتی برسی فردا ترا ازین مسرت که دارد
ترتیب نیست و اگر بزرگی آخرت میطلبی آن بعمل صالح و در حقائق
حقوق مسلمانان و رعایت زیر دستان بعمل می آید ای امیر
منتهای قدرت تو در عقوبت کشتن است کسی را که براو خشم
آوری بکشتن او امر میفرمائی و بنا بر آن بر او تسلط نداری
پس تو بترس از عقوبت کسی که بر عذاب ابدی و نکال سرمدی
قادر است و ملک و پادشاهی او نهایت ندارد و آنچه در دست

میکنند

میکند در علو بهتر از تو صادر میگردد و دانا و مصلحت است پس چه
خواهی گفت در هنگامیکه زراعت یان از قبر بیرون آورده با نهایت
ذلت در نزد خود بپا دارد آیا در آنوقت خزائن
و دفاینی که اندوخته فایده بکار تو خواهد بخشید چون منصور
این مواعظ دل پذیر از آن ناصح خیر شنید بسیار گریست و گفت
چه بودی اگر مخلوق نشده بودم ولیکن برای تکلیف نیامده بودم
و خود را باین مهالک مبتلا نگردانیده بودم پس گفت ای عالم راه
نما وای خیر دانا چاره مرا در چه چیز میدانی گفت چاره آنست
در آنست که دانایان و علمای راشدین با خود مدارا کنی و بقول
ایشان عمل نمائی و در امور خود با ایشان مشورت نمائی منصور
گفت که ایشان از من گریزان اند و ایشان را نمی یابم گفت از ترس
جور و بدی اعمال تو از تو گریزان شده اند لیکن درها بر روی
خلق خدا بگشا و حجاب را بر در درگاه خود بار مدار و در راه ستم
دیده گان بر خود مبند و مالی از حلال بگیر و هر کسب حرام مشو
و بداد مظلومان برس و احقاق مسلمانان بکن اگر چنین
کنی من ضامنم که آنها که گریخته اند بسوی تو آیند و ترا در امور خیر
معاونت نمایند منصور گفت خداوندا توفیق ده که بمواعظ سنجیده
این مرد پسندیده عمل نمایم پس صبح طالع شد و موذنان حاضر آمدند
و بانگ نماز گفتند و با جر دم مشغول نماز شد پس آن مرد را طلبید هر چند

نقض کهنه او را یافتند پس گمان کردند که او حضرت خضر علیه السلام است

و برای هدایت و اتمام حجت بر آن سرگشته بادیه کفر و ضلالت

آمده چون رشید او هدایت یابد و حجت بر او تمام گردد و الله تعالی

یعلم حقایق الامور حدیث چهارم حدیثی است که سید رضی رضی الله عنه

و غیر او روایت کرده‌اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه شنیده که عثمن بن حنیف انصاری که والی بود در بصره از جانب

آنجناب بولیمه یکی از اکابر بصره رفته پس نامه باو نوشتند باین

مضمون اما بعد ای پسر حنیف خبر بمن رسیده که یکی از جوانان

یا جوانمردان بصره ترا بخوانی دعوت نمود پس مسارعت نمودی بسوی

آن و قصعه‌ها را میگردانیدند برای تو الوان طعامها و نقلها میگردانیدند بسوی

تو انواع کاسه‌ها و گمان نداشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام قومی که

فقیر از ایشان طعام خورند و اغنیا را دعوت نمایند پس نظر کن

بسوی آنچه میخوری از طعامها هرچه مشتبه باشد بر تو علم آن پس بینداز

در آن نگن و آنچه یقین داشته باشی که از وجه حلال بهم رسیده

تناول کن بدان بدرستی که هر کسی را پیشوائی هست که باو اقتدا میکند

و بنور علم او هدایت می‌یابد و بدرستیکه امام شما اکتفا کرده است

از دنیای خود بدو جامه کهنه و از طعام خود بدو گرده نان

که یکی را در چاشت خورد و دیگری را در شام و میدانم که شما

قدرت ندارید باین نحو سلوک نمائید ولیکن اعانت نمائید

مرا

مرا بشفاعت بورع و پرهیزگاری از محرمات و شبهات و جهد و

سعی در عبادت پس بخدا سوگند که جمع نکرده‌ام و گنج ننهاده‌ام از دنیای

شما طلا و نقره و ذخیره نکرده‌ام از غنیمتهای دنیا مالی و افزون جامه

نکرده‌ام بعوض این دو جامه کهنه جامه دیگری بلی از آنچه در زیر آسمان است فدک

در دست ما بود پس بخل ورزیدند بر آن نفوس گروهی و جوانمردی

کرد نفوس دیگران و نیکو حکم کننده است خدا میان ما و ایشان

و ما چه میکنیم فدک و غیر فدک را و حال آنکه هر نفسی جایگاه او فردا قبر است

که منقطع میگردد در تاریکی آن آثار او در زیر زمین و پنهان میگردد

اخبار او و بازگشت او بسوی گودالیست که اگر زیاده کنند وسعت

او را و گشاده گردانند او را دستهای حفر کننده آن هر آینه تنگ

خواهد کرد آنرا سنگ و کلوخ و سد خواهد کرد فرجهای آنرا خاک کوبیده

بر روی هم نشسته و عادت میدهم نفس خود را مگر بتقوی تا بیاید

ایمن از روز فزع اکبر و عذاب سقر در روز خوف یعنی قیامت

و ثابت ماند در جاهای لغزیدن پا که صراط است و اگر میخواستم

میتوانستم تصرف کرد در عسل صاف کرده و مغز گندم پاکیزه

و بافته‌های ابریشم ولیکن هیهات است که غالب شود بر من

خواهش نفس من و بکشد مرا حرص بسوی اختیار کردن طعامهای خوب

و شاید که در حجاز یا در یمامه کسی باشد که طمع نداشته باشد

بگرده نانی و هرگز سیر نشده باشد از طعامی سیر نشده باشد با آنکه شکم من سیر باشد

و در دور من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشد پس چنین باشم مثل آن
کس که شاعر گفته است همین بس است ترا درد که سیر بخوابی و در دور تو
جگرها باشند که آرزومندی تسمه‌های پوست کشند که بعوض طعام خورند
آیا قناعت کنم از نفس خود باینکه بگویند پادشاه مومنانست و با ایشان
شریک نباشم در مکاره روزگار یا مقتدای ایشان نباشم در خشونت عیش
ناگوار مرا برای آن آفریده نشده‌ام که مشغول گرداند مرا اکل طیبات
از تحصیل سعادت مانند چهارپای در بسته باشند و تمام همتش مصروف
خوردن علف باشد و یا در صحراها گذاشته باشند و شغلش آن باشد
که بدهان گیاه از صحرا کند و شکم خود را پر کند و غافل باشد از آنچه
نسبت بآن اراده دارند از کشتن یا آنکه مرا سر خود گذاشته
باشند یا مهمل و عبث آفریده باشند یا آنکه ریسمان ضلالت را
بزمین کشم یا راه حیرت را بگیرم و گویا میشنوم که گوینده از شما
میگوید که اگر چنین باشد قوت پسر ابو طالب را پس زود ضعف
و ناتوانی او را عاجز میگرداند از قتال کردن با امثال و اقران و از زد
و بازیدن با شجاعان و جوانان بدانید که بدرستی که درختهای صحرای
خشن سخت ترست و درختان زینت کرده نازکترست و در
آب باران زینت یافته خوش آتش‌ترست و انگشتش
دیرتر منطفی میگردد و من با حضرت رسول صلعم مانند درخت هم
دو از یک اصل بر آمده باشند و من او مانند ساعد و بازوی یکدیگر

هم

هم بخدا سوگند که اگر همه عرب متفق شوند و یکدیگر را معاونت نمایند
بر قتال من هر آینه پشت نگردانم از ایشان و اگر فرصت یابم گردن همه را
برای حق ذلیل گردانم و زود جهد میکنم که زمین را پاک کنم از این
شخص سرنگون و جسم وارونه یعنی معاویه ملعون تا نیک و بد مردم را
جدا کنم ایدنیا دور شو از من ترا رها کرده‌ام و ریسمانت را در گردنت
افکنده‌ام و از چنگال تو جسته‌ام و از دامهای تو رهائی یافته‌ام
و از لغزشگاه تو حذر کرده‌ام کجایند قرنهای که فریب دادی ایشان را
ببازیچهای خود کجایند امتها که مفتون ساختی ایشان را بزینتهای خود
اینک همه در گرو عمل خود اند و قبرها در بر گرفته است ایشان را بخدا سوگند
که اگر تو شخصی مرئی بودی و به هیئتی و قالب محسوس در آمدی هر آینه
بر تو اقامت میکردم حدهای خدا را برای چند که مغرور کردی ایشان را
بامانی و آمال و امتها که انداختی ایشان را در کوههای حیرت و کفر
و ضلال و پادشاهانی که تسلیم کردی ایشان را بسوی تلف و هلاک و وارد
ساختی ایشان را بر چشمه که نه راه رفتن باشد و نه باز گشتن هر که
براه فریب تو آمد لغزید و هر که در کشتی تو سوار شد غرق شد
و هر که از دام تو رها شد توفیق یافت و کسی که از شر تو سالم ماند
پروا ندارد از آنکه او را تنگی دست دهد و دنیا نزد او مانند
روزیست که زوال نزدیک باشد که تمام آید دور شو ای دنیا از من بخدا
سوگند که رام نمیشوم برای تو که خوار گردانی مرا و منقاد تو نمیگردم

در چهار مرا کسی و قسم میخورم که اقسمی هر دو ان استثنا بهشت خدا
باشند و چون معلوم است که بر وفق مشیت است البته نفس
خود را ریاضتی بفرمایم که اگر قرص نانی برای خوردن یابد شاد شود و شکم گردد
و برای نان خورش به نمک قناعت نماید و چندان بگریم که دیده ام
مانند چشمه آبی گردد که آبش را تمام کشیده باشند و خشک شده
باشد آیا حیوانات چرنده پر میکنند شکمهای خود را از خوردن
و میخوابند و گلهای گاو و گوسفند از گیاه زمین سیر میشوند و استراحت
میکنند و علی مانند ایشان از توشه خود بخورد و بخوابد و دیده اش
روشن که بعد از سالهای دراز و بی بدیست در راه خداوند بی نیاز
پیروی کند حیوانات جهله را و چهارپایان چرنده را خوشا نفسی
ادا کند بسوی پروردگارش آنچه بر وی واجب گردیده و مشقتها و محنتهای
دنیا را بر خود هموار گرداند و در شب از خواب دوری کند تا آنکه خواب بر او
غلبه کند پس بر روی زمین بخوابد و دستش را بالش خود گرداند
و در زیر روی خود گذارد و در میان گروهی که دیده های ایشان را
بیدار دارد ترس بازگشت ایشان بسوی آخرت و پهلوهای ایشان دور شده
از رخت خواب برمانده و لبهای ایشان بذکر پروردگار ایشان
در حرکت است و بسبب بسیاری استغفار گناهان ایشان پراکنده شده است
ایشانند گروه خدا و بدرستیکه گروه خدا رستگارانند پس از خدا
بترس ای پسر حنیف و اکتفا کن بقرص نان خود تا از عذاب نجات یابی

اضاف

مقاله ثانیه در بیان سلوک با خلقان و حقوق ایشان و این نیز
مشتمل است بر فصول **فصل اول** در آداب معاشرت با سلاطین و تعلیم
از احوالات ایشان بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعه گردنهای خود را
ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد از خدا
بطلبید که او را باقی بدارد و اگر ظالم و ستمکار باشد از خدا بطلبید که
او را باصلاح آورد که چون او پادشاه شما است و پادشاه عادل بمنزله
پدر مهربانست از برای او بخواهید آنچه از برای خود میخواهید و از برای
او نخواهید آنچه از برای خود نمیخواهید و بسند معتبر از حضرت
رسول ص منقولست که خدا رحمت کند کسی را که یاری کند پادشاه خود را
بر نیکی کردن یا دوا و از حضرت صادق ع نیز منقولست که هر که
متعرض پادشاه ظالم شود و از او آزاری بیابد خدا او را بر آن آزار
ثواب ندهد و صبر او را روزی نکند و از حضرت رسول ص منقولست
هر که مدح کند پادشاه ظالم را و نزد او شکستگی و تذلل کند برای
طمع دنیا قرین او باشد در جهنم زیرا که حقتعالی میفرماید و لا ترکنوا
الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید بسوی آنها میل
که ظلم میکنند پس مس میکند شما را آتش و فرمود هر که راهنمائی
کند ظالمی را بر ظلمی در جهنم با هامان وزیر فرعون باشد و هر که از جانب
ظالمی خصومت کند یا یاوری او نماید در آن خصومت چون ملک موت

بنزد او آید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و هر که
تازیانه در دست گرفته نزد پادشاه یا حاکم جابری بایستد حق
تعالی آن تازیانه را در قیامت اژدهائی کند از آتش جهنم درازی
آن هفتاد ذرع باشد و مسلط گرداند آن را براو در جهنم و از حضرت صادق ع
منقولست که در زمان حضرت موسی ع پادشاه ظالمی بود و حاجت
مؤمنی را بشفاعت بنده صالحی برآورد پس آن پادشاه و آن بنده صالح
هر دو در یک روز مردند و مردم همگی بر جنازه آن پادشاه جمع شدند
و درهای بازارها را بستند برای مردن آن پادشاه و تا سه روز آن بنده
صالح در خانه خود ماند تا کرمهای زمین روی او را خوردند پس حضرت
موسی بعد از سه روز مرده آن بنده صالح را با آن حال مشاهده فرمود
گفت پروردگارا آن دشمن تو بود و بآن اعزاز و اکرام او را برداشتند
و این دوست تو بود و باین حال ماند حق تعالی وحی فرمود که
یا موسی این دوست من از آن جبار حاجتی سؤال کرد و او برآورد
و او را مکافات دادم برای برآوردن حاجت این مؤمن و کرمهای
زمین را بر روی این مؤمن مسلط کردم برای سؤالی که از آن جبار کرد
و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که برود بسوی
پادشاه ظالمی و او را امر بپرهیزکاری بکند و بترساند و موعظه بکند
او را مثل ثواب جن و انس خواهد بود و از علی بن ابی حمزه منقولست
که گفت رفیقی داشتم از نویسندگان بنی امیه با من گفت بخدمت حضرت

صادق

صادق ع آمد و عرض کرد که فدایت گردم در دیوان بنی امیه کار میکردم و مال
بسیاری بهم رسانیدم حضرت فرمود که اگر نه این بود که مردم برای
بنی امیه کتابت میکنند و غنیمت برای ایشان جمع میکنند و از برای ایشان
جنگ میکنند و در دولت ایشان حاضر میشوند هرآینه حق ما را غصب نمیکردند
آن شخص گفت که آیا مرا چارهٔ هست حضرت فرمود که اگر بگویم خواهی کرد
گفت میکنم فرمود که هرچه کسب کرده در دیوان ایشان آنچه میشناسی
تصدق کن و اگر چنین کنی من ضامن بهشت میشوم برای تو آن شخص
ساعتی سر در زیر افکند پس گفت چنین میکنم علی بن حمزه گفت آن جوان
با ما بکوفه آمد و تمام مال خود را داد حتی جامهائی که پوشیده بود و ما برای
او مال جمع کردیم و جامها برای او خریدیم و خرجی برای او فرستادیم
بعد از چند ماهی بیمار شد چون بعیادتش رفتیم در حالت جان کندن
بود پس چشم گشود و گفت حضرت صادق ع بضمان خود وفا کرد و این را
گفت و مرد پس او را دفن کردیم و در سال دیگر که بخدمت آنحضرت رفتیم چون
نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود که برای رفیق تو وفا کردیم بضمان
خود مؤلف گوید که ازین حدیث و احادیث بسیار دیگر که درین ختم
ذکر کمی پیش از این مذکور شد چنین ظاهر میشود که مراد از سلاطین ظالمین
و جابرین که در احادیث سابقه ذکر نمودیم خلفای بنی امیه و بنی عباسیه
و غیر ایشان از پادشاهان مخالف اند که بسبب کفر و ضلالت در دین ظالم اند
میباشند و اما پادشاه اسلام اگر ظالم باشد از زمرهٔ مؤمنان و متصف

باشد بصفت عدالت میان خلقان پس اگر در آنها نباشد کو اسطه
الفاظ ایشان بصفت اسلام و ایمان و اگر خطائی و لغزشی از ایشان
عدا واقع شود بتوبه و استغفار رضای تبارک و تعالی بر ایشان عفو و ترحم
خواهد کرد انشاء الله **فصل دوم** در بیان سلوک با خویشان پس میگوییم
در احادیث متواتره بتواتر معنویه وارد شده که رحم در روز قیامت
چنگ در عرش الهی میزند و میگوید پروردگارا هرکه مرا در دنیا وصل کرده است
تو امروز او را برحمت خود وصل کن و هرکه مرا قطع کرده است در دنیا تو
امروز او را از رحمت خود قطع کن و در حدیث حسن از حضرت
رسول منقولست که هرکس از صراط آسان نمیگذرد و به بهشت
نمیرود و صراط او را در آتش می‌افکند و هیچ عمل او را نفع نمیدهد
که در خیانت در امانت کرده و قطع رحم کرده است و از حضرت رسول صلعم
نیز منقولست که هیچ عملی ثوابش زودتر از صله رحم نمیرسد و نیز از حضرت
رسول صلعم منقولست که هرکه پای خود بردارد بجانب خویشان
یا برای آنکه مالی بایشان برساند حق تعالی بعوض هر گامی که بردارد چهل هزار
حسنه در نامه اعمالش بنویسد و ثواب صد شهید او را کرامت فرماید
و چهل هزار گناه از او محو نماید و چهل هزار درجه برای او در بهشت بلند
کند و چنان باشد که صد سال عبادت خدا با خلاص کرده باشد
و در حدیث دیگر فرمود که سه کس اند که داخل بهشت نمیشوند
شراب خورنده دائمی و ساحر و قاطع رحم و فرمود که هرکه رعایت کند خویشان

خدا

خدا را حق تعالی در بهشت بآو هزار هزار درجه کرامت کند که مابین هر درجه
صد سال راه باشد یکدرجه از نقره و دیگری از طلا و یکی دیگر از مروارید
و دیگری از زمرد و دیگری از زبرجد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری
از عنبر و دیگری از کافور و همچنین است سایر چیزهائی که خدا در بهشت
خلق فرموده منقولست که در شب معراج دیدم رحم را بعرش آویخته
و از رحم دیگر شکایت میکند به پروردگار خود از او پرسیدم که در چند
پشت است تو و او هم میرسید گفت در چهل پشت و نیز در حدیث معتبر
دیگر فرموده که ضامنم برای کسی که صله رحم کند آنکه خدا او را دوست دارد و
در روزیش را افزایش کند و عمرش را زیاد کند و او را داخل بهشت کند
و فرموده که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و عاق پدر
و مادر و قطع کننده رحم و مرد پیر زناکار آنرا نمیشنوند و در احادیث
بسیار منقولست که نیکی کردن با خویشان اعمال را زیاد میکند و بلاها را
دفع میکند و عمر را دراز میکند و حساب قیامت را آسان میکند
و باعث قبول جمیع اعمال است و حضرت صادق ع فرمود که صله رحم
و با همسایگان نیکو سلوک کردن خانه‌ها را آباد میکند و عمرها را
زیاده میکند و در حدیث حسن نیز از حضرت صادق ع منقولست
که ما خبر نیافته‌ایم چیزی که عمر را زیاد کند مانند صله رحم حتی آنکه گاه است
که شخصی سه سال از عمرش مانده است و بسبب صله رحم عمرش سی سال میشود
و گاه است که کسی عمرش سی و سه سال مانده است و بسبب قطع صله رحم سه سال میشود

و در حدیث موثق منقولست که شخصی از آنحضرت سوال کرد که خویشان
دارم شیعه نیستند آیا ایشانرا بر من حقی هست فرمود بلی حق رحم را
هیچ چیز قطع نمیکند اگر شیعه باشند دو حق دارند حق رحم و حق اسلام
و فرمود صله رحم و نیکی با برادران مؤمن حساب قیامت را آسان
میکند و از گناهان نگاه میدارد پس صله رحم را ترک مکنید اگرچه بسلام
کردن و بنیکو جواب سلام دادن باشد و از حضرت امیرالمؤمنین ع
نیز منقولست که هرگاه خویشان با یکدیگر بدی کنند مال ایشان بدست کافران
می افتد و در حدیث صحیح از امام محمد باقر ع منقولست که در کتاب علی
سه چیز بود که صاحبش نمیرد تا عقوبت آنها را ببیند ظلم کردن و قطع رحم
کردن و قسم دروغ خوردن و بدرستیکه جماعتی بد کردار باشند و بسبب
صله رحم مال و فرزندان ایشان بسیار میشود و قسم دروغ و قطع رحم
خانها را از اهلش خالی میکند و نسل را منقطع میسازد **فصل سیم**
در سلوک با همسایگان و دوستان و عشیره و قبیله از حضرت رسول ص منقولست
در سه چیز است بدترین بلاها پادشاهی که اگر احسان با او کنی
شکر نکند و اگر بدی کنی از تو نگذرد و همسایه که چشمش ترا ببیند
و دلش مکر ترا خواهد اگر نیکی ببیند پنهان دارد و اگر بدی ببیند فاش
سازد و زنی که اگر حاضر باشی ترا اذیت کند و اگر غایب باشی بمال او
با و مطمئن نباشی و در حدیث دیگر فرمود هر که آزار همسایه
کند برای طمع در خانه او خدا خانه او را بهمسایه اش رساند و نیز از حضرت
رسول

رسول ص منقولست که پیوسته جبرئیل مرا وصیت مینمود برعایت همسایگان
بمرتبه که گمان کردم که برای او میراث قرار خواهد داد و فرمود هر که همسایه
خود را آزار کند بوی بهشت بر او حرام گردد و جای او جهنم باشد و فرمود
هر که با همسایه اش بقدر یک وجب زمین خیانت کند خدا آن زمین را
تا طبقه هفتم طوق گرداند در گردن او تا چون او را بمقام حساب آورند
آن طوق در گردن او باشد مگر آنکه توبه کند و آن زمین را پس دهد و نیز
در حدیث معتبر منقولست که از حضرت رسول ص پرسیدند که آیا
در مال حقی بغیر از زکوة هست فرمود بلی احسان کردن بهمسایه مسلمان
و نیکی و احسان کردن بخویشانیست که با تو بدی کرده باشند بدرستیکه
ایمان بمن ندارد کسی که شب سیر بخوابد و همسایه مسلمانش گرسنه باشد
و از حضرت رسول ص منقولست که هر که ماعون را منع نماید از همسایگان
حق تعالی منع کند خیر خود را از او در آخرت و بخود واگذارد و هر که
خدا او را بخود واگذارد وای بر حال او و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که چهل خانه از هر طرف همسایه اند و در حدیث
دیگر فرمود از جمله حقوق مال حق ماعون است که حق تعالی وعید جهنم
فرموده است برای کسی که منع آن نماید و آن قرض است که بهمسایه دهد یا فرش
خانه را بایشان عاریه دهد و یا چیزی دیگر بایشان بدهد راوی عرض کرد که
از برای همسایگان هست که اگر چیزی بایشان عاریه دهیم ضایع میکنند
و ضایع میکنند در این صورت اگر بایشان ندهیم بر ما گناه هست فرمود

هرگاه چنین باشد بر تو گناهی نیست و در حدیث دیگر فرمود که حلال
نیست منع کردن نمک و آتش از همسایگان و نیز از حضرت صادق ع
منقولست که هر که آزار خود را از همسایه باز دارد حق تعالی در قیامت از گناهان
او درگذرد و نیز از حضرت امام محمد باقر منقولست که از جملهٔ حقوق
حقوق میشود که بر خود لازم کنید و آنچه از خرجها که بر قبیله واجب میشود
بدهید و مضایقه نکنید و اگر از قبیله شما تکلیف کنند که خرجی بیش
زیاده از نفع باشد که باو میرسد و در حدیث دیگر نیز منقولست
حضرت امیر المؤمنین ع در بیماری بدیدن صعصعه بن صوحان که از بزرگان
اصحاب آنحضرت بود تشریف آوردند پس فرمودند بانکه هرگز نباید دست قوم
آمده ام فخر مکن بر قوم خود و اگر ایشان را در امری خود را از آن امر
بکنار مگیر که او عیب عظیمی است از قوم و قبیله خود بایشان فرق است
و اگر بایشان احتیاجی بهم رسد بایشان را از خود منع خواهید
کرد پس اگر ایشان را در حال خوبی ببینید باید ایشان را کمک برای اجر و اگر در بلا
باشند ایشان را و اگر از روی باید یاری کردن ایشان کنید یکدیگر را بواسطه
اطاعت خدا باشید بر یکدیگر همیشه بر طاعت و نعمت خواهید بود
و در حدیث معتبر منقولست که اسیری چند را نزد حضرت رسول ص
آوردند از کافران پس یکی از ایشان را پیش آوردند که گردن بزنند
در آن حال جبرئیل نازل شد گفت یا محمد این اسیری که میخواهی گردنش را
بزنی مردم طعام میخورانید و مهمان داری میکرد و خرجهائی که در میان

قبول میکنید

قبله

قبیله واقع میشد میداد و بارهای گران اهل قبیله را بر دوش خود برمیداشت
پس حضرت بآن اسیر فرمودند که حق تعالی چنین وحی فرستاده است و ترا
آزاد کرده ام از کشتن بواسطهٔ این خصلتها اسیر گفت هر گاه پروردگار
تو دوست دارد این خصلتها را شهادت میدهم بوحدانیت خدای تو و پیغمبری
تو و بحق آنکه او مبعوث گردانید ترا براستی فرستاده هرگز از مال خود کسی را محروم
نگردانیدم و در حدیث معتبر وارد شده است که خوردن مال یتیم
بناحق از جملهٔ گناهان کبیره است و از حضرت امیر المؤمنین ع در روایت
معتبر منقولست که هر مرد مومن و زن مومنه که دست بر سر یتیمی کشند
از روی رحم حق تعالی برای او بعدد هر موئی که دستش بر آن میگذرد حسنه
برای او بنویسد و در روایت دیگر منقولست که بهر موئی حق تعالی
در قیامت نوری باو کرامت فرماید و در حدیث معتبر منقولست که حضرت
رسول ص فرمود که هر که نگهداری یتیمی کند و او را نفقه دهد من و او در بهشت
مانند این دو انگشت باهم باشیم و اشاره بانگشت شهادت و میانه فرمودند
و در حدیث دیگر فرمودند هر که یتیمی را از خویشان در عیال خود کند و خرج
او را بدهد تا او مستغنی شود خدا بهشت را برای او واجب گرداند
چنانچه برای خورنده مال یتیم جهنم را واجب گردانیده است و نیز
در حدیث معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که سنگینی دل
و آزرده دلی داشته باشد و خواهد دلش نرم شود یتیمی را نزد خود
بخواند و با او مهربانی کند و بر سر خوان خود بنشاند و از روی

شفقت دست بر سرش بمالد بهر رستنی که یتیم را بر سر دم حق عظیم است
و در حدیث دیگر فرمود که چون طفل یتیم بگرید عرش الهی از آن
او بلرزد و پس حق سبحانه پروردگار عالم فرماید که کیست آنکه بگریه
آورده است این بنده را که پدر و مادرش را گرفته ام بعزت و جلال
خود سوگند میخورم که هیچ بنده او را ساکن نگرداند مگر آنکه بهشت را
برای او واجب گردانم و در احادیث معتبره از حضرت صادق ع
منقول است که حق تعالی در قرآن مجید دو عقاب مقرر فرموده است برای کسی که
مال یتیم را بناحق خورد یکی عذاب جهنم در عقبی و دیگری در دنیا که بعد
از او با یتیمان او واقع شود آنچه با یتیمان دیگر کرده واقع شده است
و از حضرت امام محمد باقر ع نیز منقول است که حق تعالی در قیامت جمعی را از قبر
محشور گرداند که از دهنهای ایشان آتش شعله ور باشد بعد از آنکه ولی
یتیم را تصرف در مال او تواند نمود پدر است و جد پدری و وصی که از ایشان
تعیین کرده باشند و اگر اینها نباشند امام ع یا کسی که آنحضرت تعیین
فرموده باشد و اگر امام حاضر نباشد با عقد و اگر عالم مجتهد جامع الشرائط
یا کسی که منصوب از جانب او باشد و از احادیث معتبره نیز وارد شده
که مؤمنین و صلحای ثقه پس از برای خدا متکفل احوال ایشان تا
دخل در اموال ایشان میتوانند شد بشرط آنکه آنچه صرفه و غبطه در آن
باشد رعایت کنند و اگر ایشان فقیر باشند بقدر خرج ضروری خود
از مال ایشان میتوانند کرد و اگر در مال یتیم مانع که ایشان باشد بقدر

خرج

خرج ضروری خود از مال ایشان میتوانند کرد بشرط آنکه رعایت
کنند که زیاده از اجرت متعارف آن عمل برندارند و همچنین
پدر و جد پدری و وصی باید که نهایت رعایت در صرفه و غبطه
ایشان کنند و اگر مادر هم پریشان باشد نفقه او را ولی از مال
یتیم میتواند داد و اگر قدر خرج طفل را حساب کنند و با نفقه خود
ضم کنند و با هم چیزی خورند باکی نیست **فصل چهارم** در بیان سلوک
با اصدقا و اخوان ایمانی در حدیث معتبر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین
در وقت وفات وصیت فرمود بحضرت امام حسن ع برادری کن با برادران
از برای خدا و دوست دار صالحان را برای صلاح ایشان و از حضرت امام رضا
علیه السلام نیز منقول است که هر که برادری مؤمنی برای خدا بگیرد خانه در بهشت
یافته باشد و نیز منقول است که حضرت رسول ص فرمود که کسی بعد از اسلام
فایده نیافته است بهتر از برادری که برای رضای خدا گرفته باشد و در حدیث
دیگر منقول است که شخصی بحضرت امام محمد باقر ع عرض کرد که ملول است اندوهگین
میشوم بی سببی که اهل و یاران من اثر آنرا از روی من مشاهده
میکنند فرمود که حق تعالی مؤمنان را از طینت بهشت آفریده و نسیم
رحمت خود را در ایشان جاری کرده پس بآن سبب مؤمنان را
از طینت بهشت آفریده برادر پدر و مادری یکدیگر اند پس چون
روح یکی از مؤمنان اندوهی رسد مؤمنان دیگر برای اندوه او مغموم
میشوند و نیز از حضرت رسول ص در حدیث معتبر منقول است که نظر کردن

بر روی امام عادل عبادتست و نظر کردن بر روی عالم عبادتست
و نظر کردن بر روی پدر و مادر از روی مهربانی و شفقت عبادتست
و نظر کردن بر روی برادری که دوست داری او را برای خدا عبادتست
و از حضرت امیر علیه السلام منقولست که برادران دو نوع اند یکی برادرانی که قابل
اعتماد باشند در دوستی و یاوری و دیگر برادرانی که خندیدن و صحبت اند
اما اول پس ایشان بمنزله دست و بال و اهل و مال باشند پس چون
برادری را چنین اعتماد داشته باشی از برای او صرف کن مال
و بدن خود را و با دوستانش دوستی کن و با دشمنانش دشمنی کن و ساتر
عیوب او باش و رازش را مخفی دار و نیکوئیهایش را فاش کن بدانکه
این قسم برادران از کوگرد احمر که اکسیر است کمتر اند و اما قسم دوم پس لذت
صحبت ایشان را مطلب و از ایشان قطع مکن و توقع زیاده از ایشان مدار
و در احادیث معتبره دیگر نیز وارد شده است که اخوت و برادری
و آشنائی در عالم ارواح در میان مؤمنان بهم رسیده و درین نشأه
چون یکدیگر را می بینند از آنجا در می آورند و در احادیث معتبره
دیگر نیز وارد شده است که مومن برادر مومن است و دیده او است و راهنمای
او است با او خیانت نمیکند و بر او ظلم نمیکند و او را فریب نمیدهد
و با او وعده که کند خلف نمیکند و با او دروغ نمیگوید و غیبت او نمیکند
و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صداقت و یاری
و دوستی حدی چند دارد که هر که آنها در او نباشد بکمال صداقت باو نسبت نباید

داد

داد و کسی که هیچ یک از آنها در او نباشد هیچ چیز از صداقت او را نسبت
نباید داد حد اول آنکه آشکار او و پنهانش با تو یکی باشد دوم
آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود سیم آنکه بهمرسیدن
مالی یا حکومتی سلوک او را با تو تغییر ندهد چهارم آنکه توانائی باو رسد
از تو منع نکند پنجم آنکه در وقت نکبتها و بلاها ترا وا نگذارد و ترک
یاری تو نکند و در حدیث دیگر فرمود هر یک از برادران مؤمن
سه مرتبه با تو غضب آید و در هیچ مرتبه حرفی در حق تو نگوید
او را به دوستی و یاری خود بگیر و در حدیث دیگر فرمود که اعتماد
بر برادر و دوست خود مکن در رازهای خود را با دلیها در وقتی
او از تو برگردد چاره نتوانی کرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون
دوستی داشته باشی و حکومتی بهم رسد ده برابر آنچه پیشتر با تو دوستی میکرد
نکند دوست بدی نیست از برای تو و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست
که بهترین عیش دنیا فراخی خانه و بسیاری دوستانست و حضرت لقمن
به پسر خود گفت که با صد کس مصاحبت و دوستی کن و با یک کس دشمنی
مکن و در اهل باش که غلام نیکان باشی در اهل شرور فرزند بدان باشی
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پنج چیز است در هر که باشد
زنهار که بزرگوار است صحبت و امانت و توانگری و قناعت و مونس
موافق و در حدیث دیگر فرمود هر که ابلیس ببیند و بنده از دوستش
دوری کننده از الفت و مصاحبتی که او را براه خیر بدارد باشد شیطان

برگردنش سوار میشود و در حدیث دیگر فرموده هر قطع آشنائی
از دوستانی پرهیز کن که روشنی بتاریکی مبدل میشود و فرمود
که هر که بخت خود را بغیر محلش بکند از روی خود متعرض قطع محبت شده است
و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که خود را در محل تهمت
در آورد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو ببرد و هر که راز خود پنهان
دارد اختیار در دست خودش است و هر سخنی که از میان دو کس گذشت فاش
میشود و چون با کسی برادری کنی آنچه از دوستی بر حد نیک خلل کن تا آنکه
بکمال رسد اما دیگر حد نیک یابی و زنهار که گمان بد ببری بسخنی که از برادر
صادر شود و تا محل نیکی برای آن یابی و طلب بکن از برادران نیک ایشانی
در وقت فراغت تهیه اند برای وقت بلا سپر اند برای دفع اعدا
و مشورت با جمعی کن که از خدا ترسند و برادران مؤمن را بقدر
پرهیزکاری ایشان دوست دارد و بپرهیز از زنان بد و از نیکان
ایشان با حذر باش و از حضرت امام منقولست که اگر خواهی
تمام شود برای تو الفت و کامل شود برای تو جوانمردی و مروت و با صلاح
آید برای تو امور معیشت پس شریک مگردان غلامان و خدمتکاران را
در کارهای خود که اگر ایشان را امین گردانی خیانت میکنند و اگر سخنی
با تو گویند دروغ میگویند و اگر بلائی ترا پیش آید یاری نمیکنند و با عاقل
مصاحبت کن هر چند کریم نباشد از عقلش بهره ور شوی و با کریم
مصاحبت کن هر چند عاقل نباشد که بعقل خود از کرم او منتفع

میشوی

میشوی دیگر زنهار که کیش از احمق پرهیز کنی باشد **فصل پنجم** در سلوک
با مؤمنان بیکدیگر و حسن معاشرت با خلق مرویست از معلی بن
خنیس که گفت گفتم بحضرت امام ع که چیست حق مسلمانان بر مسلمان
گفت او را هفت حق است واجب الادا و اگر ضایع کند یکی را از آن خارج
شود از ولایت و اطاعت ما گفتم چیست آنها که فدا شوم گفت ایمعلی من بر تو
شفیقم میترسم که ضایع کنی و حفظ نکنی آنرا یعنی بدانی و عمل نکنی
گفتم لاحول ولا قوة الا بالله گفت آسانترین حق آنست
که دوست داری برای او آنچه برای خود دوست میداری و کراهت داری
برای او آنچه کراهت میداری برای خود حق دوم آنکه اجتناب کنی
از سخط او و تتبع رضای او کنی و مطیع امر او باشی و حق سیم آنکه اعانت
او کنی بنفس خود و مال خود و بزبان خود و دست خود و پای خود و حق چهارم
آنکه چشم او باشی و دلیل او و مرآت او و حق پنجم آنکه تو سیر نباشی
و او گرسنه و سیراب نباشی و او تشنه و پوشیده نباشی و او برهنه
و حق ششم آنکه اگر ترا خادمی باشد و او را خادمی نباشد واجبست
بر تو که بفرستی خادم خود را تا جامه او را بشوید و طعام او را بپزد و بگسترد
فرش او کند و حق هفتم آنکه راست شماری قسم او را و اجابت کنی
دعوت او را و عیادت کنی مریض او را و حاضر شوی جنازه او را و هرگاه
بدانی که او را حاجتی هست مبادرت کنی بقضای آن و بی او محتاج نباشی
او را بسؤال تو از آن و پیش از آن پیش دستی کنی بر آن پس هرگاه چنین

کردی وصل کهی ولایت خود را بولایت او و وصله کردی ولایت او را
بولایت خود و مرویست از عبد الله بن اعین که گفت نوشتند
اصحاب ما در سوال کهن از ابی عبد الله ع از اشیا چند و مرا گفتند
که خود سوال کنم او را از حق مسلم بر برادر مسلم پس من سوال
کردم ازو و مرا جواب نگفت بعد از آن آمدم در وداع او گفتم و بروم
گفتم جعلت فداک سوال کردم و جواب نگفتی گفت میترسم که کافر
شوید بدرستیکه اشد از آنچه فرض کرده حق تعالی بر خلق سه
چیز است انصاف دادن از نفس خود حتی آنکه راضی نشوی برای برادر
خود از نفس خود الا آنچه راضی میشوی ازو برای نفس خود و مواسات برادر
در مال خود و ذکر خدا بر کل احوال و نیست آن ذکر سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله لیکن آن ذکر حضرت نزد ما حرام آید
چنانکه ترک کند و مرتکب آن حرام نشود اینست ذکر خدا در کل حال و مرویست
از ابی عبد الله ع که گفت عبادت کرده نشده حق تعالی بچیزی که از آن افضل باشد
از ادای حق مومن و مرویست از ابی عبد الله ع که گفت حق
مسلمانان بر مسلمانان اینست که سیر نشود و چون برادرش گرسنه باشد
و سیراب نگردد چون برادرش تشنه باشد و پوشیده نباشد
چون برادرش برهنه باشد پس گفت چه بزرگ است حق مسلم بر برادر
مسلم و گفت دوست دار برای برادر مسلم آنچه دوست داری برای
نفس خود و اگر محتاج شوی ازو سوال کن و اگر او از تو سوال کند عطا کن

وطول

وطول کن او را در خیر و ملول نکند او ترا در آن تو ظهر او باش و او ظهر
تو چون غایب شود حفظ او کن در غیبت او و چون حاضر شود زیارت
او کن و اجلال و اکرام او نما بدرستیکه او از تو است و تو از وی پس
اگر او بر تو عتاب و غضب باشد ازو مفارقت مکن تا آنکه سوال
کنی از نتیجه او و نفس ساخته او با تو یا نتیجه او بغیر کینه او را ازاله کنی و اگر خیری باو
رسیده باشد حمد خدا کن و اگر مبتلی شده باشد تفحص او کن و اگر
متهم شده باشد برای پس اعانت او کن و هرگاه مردی بگوید مر برادر
خود را اف منقطع گردد میان هر دو ولایت ایشان و اگر بگوید تو دشمن
منی احدهما کافر شود و اگر او را تهمت کند انمیاث و ازاله یابد
ایمان در قلب او چنانکه حل شود یعنی نمک منماث و گداخته گردد
در آب و گفت ابو عبد الله ع روشنی میدهد هر مومن مر اهل آسمان
را همچنانکه روشنی میدهد کوکب آسمان برای اهل زمین و نیز گفت
بدرستیکه مومن ولی الله است اعانت او میکند و رفع میکند برای او
و نمیگوید بر وی الا حق را و نمی ترسد او از غیر خدا و مرویست
از ابی عبد الله ع که گفت مر مسلمانان را بر ایشان برادر مسلمان حق است
در سلام کند او را چون ملاقات کند و عیادت نماید او را
چون بیمار شود و ناصح و خالص شود برای او چون غایب گردد و تشمیت
او کند چون عطسه زند یعنی بگوید یرحمک الله گفتن است و اجابت
کند او را چون دعوت کند و تشییع او کند هرگاه بمیرد و مرویست

از ابی عبدالله علیه السلام بشنید دیگر مثل حدیث مذکور و هم روایت از ابی المأمون
الحارثی که گفت گفتم مر ابی عبدالله علیه السلام را چیست حق مؤمن بر مؤمن گفت بدرستی
که از حق مؤمن بر مؤمن محبت اوست در سینه او و مواسات او در مال
او و خلف شدن در اهل او و نصرت او بر ظالم او و اگر نافله غنیمتی
باشد در میان مسلمانان و او غایب باشد نصیب او بگیرد برای او و هرگاه
بمیرد زیارت او کند در قبر او و اگر او را ظلم نکند و غش نکند و خیانت
نکند و خذلان نکند و تکذیب او نکند و با او دروغ نگوید و برای او اف نگوید
که اگر بگوید میان ایشان ولایت نباشد و هرگاه گوید تو دشمن منی بتحقیق
هر که کافر شود احدهما و هرگاه تهمت کند او را که ذائب شود ایمان
در قلب او مانند آنکه ذائب شود نمک در آب

فصل ششم

در زیارت اخوان هم روایت از ابی عبدالله علیه السلام هر که کسی زیارت
کند برادر مؤمن خود را لله لا لغیره بطلب موعد الهی موکل کند
حق تعالی با او هفتاد هزار ملک را که ندا کنند او را و بگویند الا
طبت وطابت لک الجنة یعنی آگاه باش که خوش شدی
تو و خوش شد ترا بهشت و نیز هم روایت از خیثمه که گفت داخل
شدم بر ابی جعفر علیه السلام که او را وداع کنم گفت ای خیثمه ابلاغ کن هر که را
بینی از موالیان ما سلام ما را و وصیت کن ایشان را بتقوی حق تعالی
و آنکه معاونت کند غنی ایشان بر فقیر ایشان و قوی ایشان بر ضعیف
ایشان و حاضر شود زنده ایشان بر جنازه مرده ایشان و ملاقات کنند در خانه

ایشان

ایشان با ایشان رحم کنید بتحقیق که اینکه ملاقات کنند امر ما را یا خیثمه ابلاغ
کن موالی ما را که ما مغنی نمیکنیم از ایشان چیزی را نزد خدا الا بعمل و بدرستیکه
نمیرسد بولایت ما الا بورع و بدرستی که [illegible] اشد مردمان در حسرت
روز قیامت کسی است که موصوف باشد بعدل و عمل کند بخلاف آن
باشد و ایضاً هم روایت از رسول خدا که گفت هم بشب که مرا
جبرئیل بتحقیق [illegible] ملکی را بر زمین و آن ملک میرفت تا رسید
بجائی که [illegible] استیذان میکرد و طلب اذن مینمود از رب [illegible]
ملک گفت او را که حاجت تو چیست [illegible] گفت برادری [illegible]
مسلمان زیارت میکنم او را فی الله ملک با و گفت [illegible] ده [illegible]
الا همین گفت [illegible] رسول خدا [illegible]
بوی تو و او و تو سلام میرساند و میگوید وجبت لک الجنة
یعنی بتحقیق [illegible] که هر مسلمانی زیارت میکند مسلمانی را پس او زیارت
کننده مرا از زیارت کنید و ثواب او بر من جنت است و ایضاً هم روایت
از ابی عبدالله علیه السلام هر که کسی زیارت کند برادر مؤمن خود را که بگوید خدای
تعالی او را که مرا زیارت کردی و ثواب تو بر من است و غیر از جنت راضی نمیشوم
برای تو ثوابی را کمتر از جنت و نیز هم روایت از ابی عبدالله علیه السلام
گفت که هر که زیارت کند برادر خود را در جانب مصر [illegible] لوجه الله
پس آن از زوار خدا باشد و [illegible] زائر است و حق است بر الله تعالی
هر اکرام زوار خود کند و از رسول [illegible] نیز هم روایت که گفت که زیارت

کند برادر خود را در خانه اش حق تعالی گوید او را که انت ضیفی
و زائری منی برمنست مهمانی تو و واجب گردانیدم برای تو بهشت را
بسبب تو او را و مرویست از ابی حمزه که شنیدم از ابی عبدالله ع
که گفت کسی که زیارت کند برادر خود را فی الله در مرض او یا صحت او برای
بدل او و عطیه او موکل کند برای او هفتاد هزار ملک که ندا کنند
در قفای او که طبت و طابت لک الجنة و گویند پس شما
زوار الله اید و شما وفد رحمن اید و خوب است تا آنکه بیاید بمنزل
خود پس بشیر ناصح گفت او را جعلت فداک اگر چه مکان بعید باشد
گفت نعم ای بشیر اگر چه مکان مسیره یکسال باشد بدرستیکه الله تعالی
جواد است و ملائکه بسیار تشییع او کنند تا رجوع کند او بمنزل خود
و نیز مرویست از ابی عبدالله ع که گفت زیارت نکند مسلمانی برادر
مسلمان خود را فی الله الا که ندا کند او را حق تعالی که گفته ایها الزائر طبت
و طابت لک الجنة و مرویست نیز از ابی جعفر ع که گفت بدرستی
که مر خدا است جنتی که داخل نمیشود آنرا الا سه کس مردی که
حکم کند بر نفس خود بحق و مردی که زیارت کند برادر مؤمن خود را
فی الله و مردی که ایثار نماید برادر مؤمن خود را بر نفس خود فی الله و ایضا
مرویست از ابی عبدالله ع که گفت کسی که زیارت کند برادر خود را
فی الله دیده باید روز قیامت در حالتی که باشد متبختر در میان قباطین
از نور یعنی جامه سفید مصری که نگذرد الا که روشن کند آنرا تا آنکه

لوده

توقف نماید بین یدی الله عز و جل پس حق تعالی گوید او را هر جا و هر گاه
که چنین گوید جز که بهشت باشد برای او عطیه او را و ایضا
مرویست از ابی جعفر ع که گفت بدرستی که بیرون می رود مرد مؤمن
بسوی برادر مؤمن خود تا زیارت او کند پس حق تعالی موکل میسازد
برای او ملکی را تا آنکه بگذارد جناحی را در زمین و جناحی را در آسمان برای سایه
او پس چون داخل شود بمنزل او ندا کند او را جبار جل جلاله ای بنده
تعظیم کننده حق من و تابع شونده آثار پیغمبر من بر منست تعظیم تو پس سؤال
کن تا بدهم ترا دعا کن تا اجابت کنم ترا ساکت شو تا ابتدا کنم من ترا
پس چون منصرف شود مشایعت کند او را ملک و سایه کند او را بجناح
خود تا آنکه داخل کند او را بمنزل خود پس ندا کند او را تبارک و تعالی ایها
العبد المعظم لحقی حق علی اکرامک قد اوجبت لک جنتی
و شفعتک فی عبادی فصل ششم در ادخال سرور در قلوب
مؤمنین و در این باب نیز شانزده حدیث وارد شده چون این مختصر
گنجایش احصای جمیع اخبار نداشته اکتفا بذکر بعضی از آنها مینمائیم مرویست
از ابی جعفر ع که گفت که گفت رسول الله ص من سر مؤمنا فقد سرنی
و من سرنی فقد سر الله یعنی هر که خوشحال کند مؤمنی را بتحقیق که مرا خوشحال
کرده و کسی که مرا خوشحال کند خدا را خوشحال کرده و ایضا از ابی جعفر ع مرویست
که گفت واقع شده است در مناجات موسی ع که حق تعالی گفته بدرستی که مرا
بندگانی هستند که مباح ساخته ام برای ایشان جنت خود را و حاکم میگردانم

ایشان را در آن موسی کفن یا رب کنند ایشان کفن کسی بسر در کفنه
مؤمنی را پس کفن بر رستی ع مؤمن خود در ملک جابر پس چون ایشان اکفان
او نمود و بدار الشرک کرد پس وحی از اهل شرک او را سایه و پناه داد
و ضیافت نمود و چون موت او حاضر شد وحی کرد حق تعالی بسوی او که
بعزت و جلال خود قسم اگر میبود ترا جای در جنت هر آینه ترا در آنجا ساکن
میکردم لیکن جنت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن یا نار هیدیه
ولا توذیه یعنی ای آتش او را بترسان و بگریان و حزن دار و ایذای
او مکن یعنی مسوزان او را که رزقش از جنت می آید کفن از هر جا که خدا
خواسته باشد و ایضا از علی بن الحسین ع مرویست که گفت
رسول صلعم بدرستیکه احب اعمال بسوی خداوند عز و جلال ادخال سرور را
بر مؤمنین در حالی از احوال و نیز مرویست از ابی عبد الله ع که گفت
وحی کرد حق تعالی به داود ع که یا داود هر آینه بدرستیکه بنده از بندگان من
هر آینه می آید بحسنه پس حکم میکنم برای او جنت خود را
داود ع گفت یا رب آن کدام حسنه است گفت آنکه داخل کند بر بنده
مؤمن خود سروری اگرچه بخرمائی باشد داود گفت ای پروردگار سزاوار است هر که
ترا شناسد بدرستی قطع نکند امید خود را از تو که بندگی
جز آنرا نیز مرویست که از ابی عبد الله ع که گفت هر کاه
داخل کند انسان سروری بر مؤمن گوید که بر ما داخل کرده است و بر رسول صلعم داخل
کرده است و از ابی جعفر ع مرویست که گفت احب اعمال بسوی حق تعالی ادخال سرور است

بمؤمن

بر مؤمن تیسیر کردن مسلمانی با قضای دینی و از ابی عبد الله ع نیز مرویست
که گفت در صحبت طولی که بر انگیزاند خدا مؤمن را از قبر او بیرون
آید مثالی با او که در پیش او رود و هر وقت که ببیند آن مؤمن چیزی
از اهوال قیامت را آن مثال گوید غم مخور و محزون مشو بشارت باد
ترا بسرور و کرامت از خدای تعالی تا آنکه بیاید و بایستد پیش خدای
پس او را حساب کند حساب آسانی و امر کند او را بجنت و آن مثال در
امام آن مؤمن باشد پس او گوید یرحمک الله عجب رفیق خوبی مرا در قبر
و همیشه مرا بشارت دادی بسرور و کرامت از خدای تعالی تا آنکه دیدم
آنرا اما بگو تو کیستی گوید من آن سروری هستم که داخل کردی بر قلب برادر
مؤمن خود در دنیا و خلق کرد مرا خدای عز و جل تا ترا بشارت دهم
بانها و مرویست که محمد بن جمهور گفت که نجاشی حاکم بود
از دهاقین و عامل بود بر اهواز و فارس پس بعضی از اهل عمل او گفت
مر ابی عبد الله ع را هر آینه بدرستیکه از دیوان نجاشی بر من خراجیست و او مرد
مؤمن است و متدین باطاعت تو در دل اگر صلاح بینی و در بنویسی برای
من کتابی بسوی او پس آنحضرت نوشت بسوی او بسم الله الرحمن
الرحیم سر اخاک سرک الله یعنی مسرور ساز برادر خود را مسرور
سازد حق تعالی ترا پس چون آن کتاب وارد شد او را در مجلس خود
چون خلوت شد کتاب را بدست او داد و گفت این کتاب ابی عبد الله است
پس او گرفت و بوسید و بر چشم گذاشت و گفت او را که حاجت تو چیست گفت

خواهی است بر من در دیوان تو گفت چند است آن خراج گفت ده هزار درهم فی الفور کاتب خود را طلب نمود و امر فرمود بادای آن جمله از جانب خود پس اخراج کرد آن زمان دیوان را امر کرد که اثبات کند آنرا برای او بجهت سال آینده بعد از آن گفت خوشحال کردم ترا گفت آری جعلت فداک بعد از این امر کرد برای او مرکبی و جاریه و غلامی و امر کرد برای او و غلام جامه با تخت صندوق و در هر کدام میگفت آیا خوشحال کردم ترا او میگفت نعم جعلت فداک پس هر وقت که او میگفت نعم زیاده میکرد تا آنکه فارغ شد بعد از آن گفت حمل کن فرش این خانه را که نشسته ام در آن لکن آنکه رسانیدی بمن کتاب مولای مرا درین خانه و باز حوائج خود را بمن عرض میکنی همچنین میکنم و بر خواست و بیرون آمد کاتب از نزد ابی عبدالله و حدیث کرد او را بآنچه شده بود پس حضرت شروع کرد بخوشحالی آنچه کرد به او پس گفت یا ابن رسول الله خوشحال شدی بآن چه کرد او گفت آری والله بتحقیق که خدا و رسول مسرور شدند ازین

فصل هشتم در قضای حاجت مؤمنان و سعی نمودن در کارهای ایشان و درین نیز پانزده حدیث است و ما بواسطه عدم گنجایش این مختصر بذکر همه آنها اختصار میکنیم بذکر بعضی از آنها حدیث است از ابی عبدالله علیه السلام که گفت تردد کردن در حاجت برادر مؤمن نوشته شود برای او ده حسنه و محو کرده شود از او ده سیئه و بلند کرده شود ده درجه و برابر باشد بعتق ده رقبه و افضل باشد از اعتکاف یک ماه در مکه

الکرام

الکرام و از ابی جعفر علیه السلام نیز حدیث است که گفت هر که تردد کند و مشی نماید در حاجت برادر مؤمن سایه گسترده اند حق تعالی بر سر او پنج هزار و پنج ملک و فرا میگیرد که بر سر او آن عدد ملائکه سایه اندازند و تا در آن سعی باشد قدمی بر ندارد الا که حق تعالی برای او حسنه نویسند و نبخشد از او سیئه و رفع کند برای او درجه پس چون فارغ شود از حاجت او نوشته شود حق تعالی برای او اجر حاج و معتمرین و نیز حدیث است از ابی الحسن علیه السلام که مر خدا را بندگانی باشند در زمین که سعی میکنند در حوائج مردمان ایشان آسودگانند در روز قیامت و کسی که داخل کند بر مؤمن سروری فرحناک کند حق تعالی دل او را روز قیامت حدیث است از ابی عبدالله علیه السلام که گفت اگر چنانچه مشی کنم در حاجت برادر مسلم خود محبوب تر است نزد من از آنکه آزاد کنم هزار نسمه را که عبارت از نفسی باشد یعنی رقبه و حمل کنم یعنی سوار کنم در راه خدا بر هزار اسپ با زین و لجام حدیث است از ابی عبدالله که گفت نیست هیچ مؤمنی که تردد کند برای برادر مسلمان در حاجتی الا که بنویسد حق تعالی بهر خطوه او حسنه و ساقط گرداند بآن سیئه و رفع نماید بآن درجه و زیاده شود برای او بعد از آن ده حسنه و شفاعت یابد در ده حاجت حدیث است از ابی عبدالله علیه السلام که گفت حق تعالی گفته است که خلق عیال من اند و محبوبترین ایشان بسوی من الطف ایشانست بایشان و سعی کننده در حوائج ایشان

فصل نهم در ضیافت مؤمن و درین یک حدیث است حدیث است

از امیرالمؤمنین ع که گفت گفت رسول ص هر مسلمانی که خدمت
کند قومی را از مسلمانان خدمت نکرده باشد الا که داده باشد حق تعالی
او را مثل عدد ایشان خادم در جنت **فصل دوم** در سلوک با فقرا و ضعیفان
و مظلومان و پیران و اصحاب بلا در حدیث معتبر منقولست از حضرت
صادق ع که فقرای مؤمنان چهل سال پیش از توانگران در بهشت متنعم
میشوند پس فرمود که برای تو مثلی بزنم مثل فقیر و غنی مثل دو کشتی است
که بعشار بگذرند کشتی خالی را زود روانه میکند و نگاه نمیدارد
و کشتی پر را از برای حساب نگاه میدارد و در حدیث
دیگر فرمود که هرچند ایمان بنده زیاد میشود تنگی زندگیش بیشتر
میشود و فرمود که اگر نه این بود که مؤمنان الحاح و مبالغه در دعاهائی که
طلب روزی میکردند هر آینه ایشان را بحالی تنگ تر از آنچه دارند می
انداخت و از حضرت رسول ص منقولست که فقر و درویشی
امانتست از خدا نزد خلقش پس هر که آنرا پنهان دارد حق تعالی
او را مثل ثواب کسی دهد که روزها در روزه باشد و شبها نماز
ایستاده باشد و هر که آنرا اظهار کند نزد کسی که قادر باشد بر آوردن
حاجت او و قضای حاجت او نکند بتحقیق که آن فقیر را کشته است
نه بشمشیر و نیزه بلکه بآن جراحتی که در دل او کرده است و از حضرت
صادق ع منقولست که حق تعالی در روز قیامت خطاب میفرماید
با فقرای مؤمنان مانند کسی که معذرت طلبد و گوید که بعزت و جلال

خود

٥٧

خود سوگند میخورم که شما را در دنیا فقیر نگردانیدم برای خواری
شما نزد من و امروز خواهید دید که با شما چه خواهم کرد
هر که در دنیا بشما نیکی کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت
کنید پس یکی از ایشان گوید پروردگارا اهل دنیا زنان
خواستند و جامهای نرم پوشیدند و طعامهای نیکو
خوردند و در خانهای عالی ساکن گشتند و بر اسبان نفیس
سوار شدند پس امروز هم مثل آنها عطا فرما حق تعالی
فرماید که هر یک از شما دادم مثل هفتاد برابر آنچه بجمیع اهل دنیا
داده ام از اول دنیا تا آخر دنیا و در حدیث دیگر فرمود
مرد مالداری که جامهای پاکیزه پوشیده بود نزد حضرت
رسول ص آمد و نشست مرد درویشی با جامهای چرکین پوشیده
بود آمد در پهلوی او نشست آن مالدار جامه خود را از زیر ران
او کشید حضرت رسول ص فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو
رسد گفت نه فرمود که ترسیدی از توانگری تو چیزی باو رسد
گفت نه فرمود که ترسیدی که جامهای تو چرکین شود گفت نه فرمود
که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا همنشینی هست
از نفس و شیطان که هر بدی را از برای من زینت میدهد و هر نیکی را
در نظر من بد میکند و من تدارک آنچه کرده ام نصف مال خود را
باو میبخشم حضرت بآن درویش خطاب فرمود که قبول میکنی گفت نه

تو اگر گفته چرا قبول نمیکنی گفت میترسیدم که شریک تو شوم و در حدیث
حسن از آنحضرت منقولست که در روز قیامت گروهی از جهنم برخیزند
و بیایند تا در بهشت داخل شوند ملائکه بایشان گویند که شما کیستید
گویند ماییم فقیران ملائکه گویند که پیش از حساب آمدید به بهشت
و بیند جواب گویند که چیزی بما ندادید که ما را بر آن حساب کنید
حقتعالی فرماید که بروید ببهشت از حضرت رسول منقولست که
ذلیلترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که مؤمن را ذلیل کند خدا او را ذلیل کند و از حضرت
رسول منقولست که هر که گرامی دارد برادر مؤمن خود را از روی
لطف یا حاجت او را برآورد یا غمی از او بردارد پیوسته رحمت
الهی بر سر او سایه انداخته باشد تا در کارسازی و حاجت برادر
مؤمن باشد پس فرمود که مؤمن را برای این مؤمن میگویند
که مردم در جان و مال خود از او ایمن اند و مسلمان کسی است که
مردم از دست و زبان او سالم باشند و مهاجر کسی است که از گناهان
هجرت کند و هر که مؤمنی را دشنام دهد او را بآن سبب ذلیل کند
یا طپانچه بر روی او زند یا چیزی که خلاف رضای اوست نسبت باو
بجای آورد ملائکه پیوسته او را لعنت کنند تا او را راضی کنند
و توبه کند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که
لقمه از دهان شخص بیرون می آید باد بر میگردد اگر صاحبش را نیابد

واگر

٥٨

واگر صاحبش را یابد آنجا قرار میگیرد و در حدیث دیگر از حضرت
صادق منقولست که چهار کس اند که حقتعالی در قیامت نظر رحمت
بسوی ایشان نیفکند شخصی که کسی چیزی از او خریده باشد و پشیمان
شود و پس دهد او قبول کند و کسی که فقیر یا مضطری را برسد
و کسی که بنده آزاد کند و کسی که عزبی را کدخدا کند و در حدیث
حسن از حضرت صادق منقولست که شخصی از نیکان را در قبرش
نشاندند پس با او گفتند که صد تازیانه از عذاب الهی بر تو
میزنیم گفت طاقت ندارم پس یک یک کم کردند گفت طاقت ندارم
تا آنکه بیک تازیانه رسید گفت طاقت ندارم گفتند چاره نیست
از یکی پس پرسید که سبب این تازیانه را از چه میزنید گفتند باین
سبب که روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی که بر او ظلم میشد و او را
یاری نکردی پس تازیانه از عذاب خدا بر او زدند که قبرش پر از آتش
شد و از حضرت رسول منقولست که نظر نکنید بسوی
اصحاب بلا و آنها که خوره دارند و نگاه میکنید و در حدیث
دیگر فرمود از کسی که خوره داشته باشد بگریزید چنانچه از شیر میگریزید
و با او سخن مگوئید مگر آنکه بقدر یک نیزه از او دور باشید و از حضرت
صادق منقولست که چون ایشان را ببینید از خدا عافیت
بطلبید و از حرمان ایشان غافل مشوید که مبادا بشما سرایت کند
و در حدیث موثق از امام محمد باقر منقولست که چون شخصی را

به مصیبتی و بلائی مبتلا است بگو الحمد لله الذی عافانی مما
ابتلاک به و فضلنی علیک و علی کثیر ممن خلق و آهسته
بگوید که او نشنود و در حدیث حسن از حضرت رسول الله منقول است
هر چون کسی از اهل جهان بلا را به بیند سه مرتبه آهسته بگوید که او نشنود
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولو شاء فعل
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منقول است که حرمت مرد پیری را بشناسد
پس او را تعظیم کند برای بزرگداشت خدا او را ایمن گرداند از ترس روز
قیامت و فرموده اند از تعظیم خدا است تعظیم کردن مؤمن ریش سفید را
و فرموده اند از ما نیست کسی که خوردان ما را رحم نکند و پیران ما را
تعظیم نکند **مقاله ثالثه** در بیان سلوک با کفار و حقوق آنها بر ذمه کافران
و بالعکس و تحقیق مطالب چند و ذکر آنها در این مقام خالی از فایده نیست
و این مشتمل بر سه باب است **باب اول** در معرفت سلوک با فرق کفار
هرجا روا است استرقاق آنها و حلال است بنده کردن آنها و بیان
طوایف کفاری که قبول رقیت نمی‌نمایند و حلال نیست بنده کردن آنها
و تحقیق حال فرزندان مرتدین یا مرتد ملی یا فطری و در حال ارتداد
یا قبل از آن بدانکه حق تعالی دین اسلام را تشریف کرده و مسلمانان را
به اختیار اسلام شرف داده و در دنیا عزیز و در آخرت وعده
بهشت داده و کافران را به جهت اختیار کفر و ضلالت و ترک دین اسلام
در دنیا ذلیل و در آخرت وعید جهنم داده و بر ذلت و زبونی کافران

اثار

آثار بسیار مترتب میشود و از جمله آن آنکه در شریعت اهل اسلام بر ایشان
تسلط دارند و خون ایشان و مال ایشان و فرزندان ایشان بر مسلمانان
مباح است لیکن چون غرض حق تعالی هدایت یافتن خلایق است میخواهد
که همه فرزندان آدم بدین اسلام در آیند و سعادت ابدی دریابند که
و اهل کتاب از فرقهای کفار به هدایت اقرب اند از کفار دیگر لهذا خداوند
حکیم جل شانه بر ایشان جزیه قرار داده که در میان مسلمانان ساکن شوند
و آیات قرآنی و احادیث را از مسلمانان بشنوند و اوصاف حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم را در کتب ایشان مسطور است از مسلمانان تحقیق و تفتیش
نمایند و شرایع محکمه و ضوابط و قوانین متقنه دین اسلام را که هر یک
عقلا حکم میکنند بخوبی آنها مشاهده نمایند و از تغیر شریعت و تغییر
معاینه آنها علم به حقیقت دین اسلام بهم رسانند و بدین اسلام در آیند
و مراد از اهل کتاب یهود اند که تورات حضرت موسی دارند و نصاری انجیل
عیسی دارند و مجوس که فی الجمله شبهه کتاب دارند زیرا که حق تعالی بر ایشان پیغمبری
فرستاده بود و کتابی که در دوازده هزار پوست گاو نوشته میشد داده ایشان
پیغمبر را کشتند و کتاب را سوختند پس زردشت بعوض کتاب ایشان
زند و پازند را برای ایشان نوشت و مجوس آن را کتاب خدا میدانستند
و بدانکه این حکم در باب اهل کتاب که مذکور شد در صورتی جاری است
که ایشان به شرائط ذمه عمل نمایند و اگر عمل نمایند ایشان نیز حکم
کافران حربی دارند و غیر اهل کتاب از بت پرستان و غیر ایشان

ازکفار دیگر چون ابا کرده‌اند از قبول دین اسلام و کتابی هم نباشند
بر حقیقت دین اسلام باشند نه دارند بر ایشان جزیه قرار نداده
و حرب ایشان را جایز دانسته‌اند و مال و فرزندان ایشان را
مباح گردانیده مگر در هنگامی که حاکم مسلمانان مصلحت داند که بعضی
از ایشان را امان دهد و داخل بلاد مسلمانان شوند خواه بعوضی برایشان
قرار داده باشند یا بدون عوضی که در این صورت این کافران
نیز مانند اهل کتاب از قتل و اخذ مال و اسیر کردن اولاد محفوظ
خواهند بود و بالجمله جایز نیست اسیر کردن اهل کتاب هرگاه بشرائط
ذمه و جزیه عمل نمایند و همچنین اسیر کردن کافران دیگر هرگاه بامان
باشند الا نحوی که در کتب علما مذکور است داخل بلاد اسلام شده باشند
بلکه اسیر کردن کفار و بنده شدن ایشان مشروط است بشروطی
چند و مباح و حلال نیست مگر در چند صورت صورت اول آنکه
کفار بر سر مسلمانان آیند و با ایشان جنگ کنند و مسلمانان بر ایشان
غالب شوند و ایشان را اسیر نمایند خواه کافران حربی باشند یا اهل کتاب
و با جنگ ایشان مقارنه ~~و ایشان را اسیر نمایند خواه کافران حربی~~
باشند یا اهل کتاب خواه جنگ ایشان در بلاد کفر باشد یا بلاد اسلام
چنانچه بسند صحیح منقولست از حفص بن القاسم که پرسیدم از حضرت
امام جعفر صادق ع از گروه مجوس که خروج کنند بر جماعتی از مسلمانان در زمین
اسلام آیا حلالست مقاتله با ایشان فرمود بلی و حلالست اسیر کردن ایشان

و در حدیث دیگر روایت است از محمد بن عبدالله که پرسیدم از حضرت
امام رضا ع که گروهی از کفار خروج کردند و جمعی از مسلمانان را کشتند
و مساجد را خراب کردند پس هارون الرشید لشکر فرستاد و ایشان را
گرفتند و بقتل آوردند و زنان و کودکان ایشان را اسیر کردند آیا
حلالست خریدن ایشان و جایز است مقاربت کردن با آن کنیزان
فرمود باکی نیست کنیزی نمودن ایشان و اسیر ایشان صورت دوم
آنکه ببلاد آن کافران روند و بر ایشان غارت کنند و اسیر گیرند
یا زنان و فرزندان ایشان را بدزدند و ببلاد اسلام آورند و این
صورت مخصوص کافران حربی و مخصوص بلاد کفر است که در آنجا کافران
حربی را اسیر کنند چنانچه بسند صحیح منقولست که از رفاعه
نخاس گفت عرض کردم بحضرت امام موسی کاظم ع که گروه
مسلمانان غارت میکنند بر جماعت صقالبه و نوبه و میدزدند فرزندان
ایشان از کنیزان و غلامان و غلامان را اخته و خواجه میکنند و میفرستند
ببغداد و بنزد تاجران چه میفرمائی در باب خریدن ایشان و حال آنکه
میدانیم که غلامان و کنیزان را دزدیده‌اند و ایشان را غارت کرده‌اند
بدون آنکه حربی و جنگی میان ایشان واقع شده باشد فرمود باکی نیست در خریدن
ایشان زیرا که ایشان را بیرون آورده‌اند از بلاد شرک ببلاد اسلام
و در این صورت صلاح میان علما مشهور است و ابن ادریس علیه الرحمه
رجوع از این صورت میکند و علما گفته‌اند در این صورت فرقی نیست

میان آنکه مسلمانی اسیر کند یا کافری و در صورت دوم بجبر بگیرند یا بسرقت
یا آنکه از پدر و مادر و شوهر و خویشان یا سرکردگان خرید از ایشان بخرند
و بالجمله بهر وضعی ایشان را بدست آورند مالک میشوند و بدانکه در صورت
ی به غنایم را که از ایشان میگیرند امام زمان شیعیان را در باب حصه
خود حق ساخته بعد از انتقال او بجهة شیعیان ایشان مباح باشد و فرزندانی
که بهم رسانند حلال زاده باشند و بعضی از علما گفته اند چون حق خمس فی
شیعیان است لهذا این اسیران بر شیعیان حرام است و فرزندان
ایشان حرام زاده میشوند و اگر از شیعه بایشان منتقل شود در شریعت
بر ایشان مباح گردد دلیل صورت سیم آنکه کافران حربی
در بلادی که احکام اسلام در آن بلاد جاری باشد یا امان یافته باشند
امان یافته که باشند و اطاعت احکام اسلام نمایند و پادشاهان اسلام
هرچند شیعه اثنا عشری باشند یا جابر باشند خراج مملکت و مال جزیه
از ایشان بگیرند و ایشان رعیت ایشان باشند و بعضی فرزندان ایشان را
بدزدد یا خود بعضی به بیع فروشند مسلمانان او را در همان بلد نگاه دارد
یا به بلد دیگر برد در این صورت علما خلاف کرده اند و جمعی از ایشان را
عقیده است که چون این کافران با امان یافته اند در بلاد اسلام
سکنی نموده اند خون ایشان و همچنین مال و اولاد ایشان محفوظ است
و جایز نیست ریختن خون ایشان و گرفتن مال ایشان و اسیر کردن اولاد
ایشان و هرگاه برضای خود اولاد خود را فروشند نیز بسبب آنکه با امان

باشند

باشند لازم و هرگاه به بلاد اسلام آمده اند بنده نمی شوند و بعضی را گمان است
که در این صورت نیز مانند صورت سابق بنده کردن ایشان را جایز است و این
گروه علما در این باب سست شده اند و بهر تقدیر در سند آنها صحیح نیست
و صلاح در رعایت و احتیاط اجتناب است تذنیب بدانکه کافری که
مسلمان شده باشد و مرتد شود فرزندان او بر دو قسم است اول فرزندانی
که در حال اسلام او نطفه آنها منعقد شده و آنها حکم مسلمانان دارند
خواه این مرتد مرتد فطری باشد یا مرتد ملی دوم فرزندانی که پدر و مادر
ایشان هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد ایشان نطفه آنها منعقد شده
و این فرزندان موافق مشهور میان علما حکم مرتد دارند و هرگاه امام
آنها را اسیر کند یا بجبر دخل [illegible] بنده میشوند یا نمی شوند اشهر و اقوی آنست
که بنده نمیشوند و بعضی از علما گفته اند که اگر میان کافران حربی باشند بنده
میشوند و اگر در بلاد اسلام باشند بنده نمیشوند تنبیه بدانکه غلامان
و کنیزان و خواجه سرایان که در این زمان اسیر میکنند موافق آنچه از کتب
سیر و سیاحت [illegible] بطلیمس [illegible] بر این تقدیر ظاهر شده
چند طایفه اند اول طایفه حبشی و این طایفه دو صنف اند اول [illegible] صنف
دوم زنگبار [illegible] علما مانند و کنیزان زنگی را از آنجا می آورند و این دو صنف
در بلاد کفر سکنی دارند و در تحت مملکت [illegible] اند گویند مذهب ایشان
مذهب نصاری است سیم گرجی [illegible] و در آن ساکن اند و آنرا سواحل [illegible] میشد
و در آن ولایت پادشاهی [illegible] قیصر روم نشین میشود و بنا بر جهت

ایشان حکم بلاد اسلام داشته و در صنف اول ازین اصناف ثلاثه
در صورت دوم از اصناف سابقه و صنف ثالث در صورت سیم داخل بعضه
طایفه دوم طایفه هندی اند و این طایفه صنف اند اول صنفی
که اسیر میشوند از ولایت کفره در تصرف راجهاست و والیان ایشان
از جانب پادشاهان هند منصوب اند و مطیع آن پادشاهان اند دوم
صنفی که اسیر میشوند از ولایات راجها که والیان ایشان مطیع پادشاهان
هند نیستند و اغلب اسیران این طایفه از صنف اول اند و حکم
صنف اول در صورت سیم و حکم صنف ثانی در صورت دوم از صور
سابقه داخل اند طایفه سیم طایفه قلماق که کافر اند و والی ایشان نیز
کافر است و اطاعت پادشاه ارس نمی نمایند و حکم این طایفه در صورت
دوم داخل است و در میان طایفه که مسمی بقلماق اند جمعی نوقی و ترکمان
پیدا شوند و همه اهل اسلام مسلمان و سنی مذهب اند و ترکمانان در نواحی استراباد
و خوارزم و قلیلی از ایشان در میان ارس هستند و این دو گروه در هیچ یک
از آن صورتهای سابقه داخل نیستند و حکم آنکه در زمره مسلمانان
اند بنده نمی شوند طایفه ۴ طایفه ارس که کافر اند و در بلاد کفر
سکنی دارند پادشاه ایشان کافر و عیسوی مذهب است و این طایفه
در صورت دوم داخل اند و در ولایت ایشان گروهی تاتار و سنی
مذهب اند و گروهی دیگر نیز اهل سنت می باشند مسموع شد که از این
دو گروه اسیر نمیگیرند طایفه ۵ طایفه چرکس والی ایشان کافر است و ولایت

ایشان

ایشان فی الواقع وسیع است و آنچه از آن ولایت در سمت اروس
واقع است سکنه آن تابع پادشاه اروس و مذهب ایشان را که مذهب
نصاری است دارند و گویند که از اهل آن ولایت اسیر گاهی آورند
و آنچه در طرف داغستان واقع است مسلمان و سنی مذهب اند و جمعی
داغستانی اهل آن ولایت را اسیر می نمایند و گاهی خود با یکدیگر فساد و غیره
میکنند و از یکدیگر اسیر میکنند و می فروشند و گروه اول این طایفه
در صورت سیم داخل اند و گروه دوم از اهل اسلام اند و در هیچ یک از آن
صور ثلاثه مذکوره داخل نیستند طایفه ۶ طایفه گرجی و ولایت گرجستان
هفت ولایت است گویند دو ولایت از آن سابقا در تصرف
سلاطین صفویه بود و پنج ولایت در تصرف قیصر روم الآن
دو ولایت اول کارتیل است در آن چهار رودخانه است و شهر آن
و والی نشین است حکومت آن تفلیس و سه قلعه دارد و قلعه مبارکه
تفلیس و قلعه صفر آباد و قلعه سیوم و ابتدای آن تفلیس و انتهای آن
ده آل است و رعایای آنجا گرجی و بعضی ارمنی و قلیلی یهودی اند
دوم کاخت که رعایای آن نیز مانند کارتیل گرجی و ارمنی
و قلیلی یهودی اند و در بعضی از نواحی آن جمعی است که از الوس لکزی اند
و آن محل از توابع کاخت و در تصرف والی آنجاست و اسیر آن
در کارتیل و کاخت می آورند بعضی باین وضع است که بعنوان
دزدی جمعی از ایشان میکنند و گاهی چنان است که میان لکیان

داغستان واهالی کاخت منازعه و مجادله میشود و لزگیان از ایشان
اسیر میگیرند بعضی را نگاه میدارند و برخی را میفروشند و آن پنج
ولایت که در تصرف روم است اوّل باشی اجوق است که رعایای
آن گرجی وارمنی و نادری یهودی اند و رومیان برای آن ولایت
والی تعیین مینمایند گویند اغلب اسیرانی که باین حدود می آورند
در ولایت باشی اجوق جمع و شری میشود بعضی را از پدران و بعضی را
از رؤسا و سرکردگان میخرند و پاره را بعنوان دزدی و دستبرد می آرند
دوم اطراف و نواحی باشی اجوق ملکی است آنرا اجری باش مینامند
و ملکی دیگر که آنرا اسروان میگویند و این دو ملک از توابع باشی اجوق
و در تحت تصرف والی آنجاست و سکنه هر دو ملک نصرانی اند سوم
دادیان که گرجیان آنرا اودیش و سکنه و معظم آنجا را مکرلی بفتح
میم و سکون کاف فارسی و فتح را مینامند و رعایای آنجا گرجی وارمنی اند
منقول است بعضی از ایشان سابق تابع اباشه شده اند و این
جماعت اباشه جماعتی از سرکردگان آن ملک میباشند که با والی
آن ولایت منازعه و مجادله مینمایند سیم گوریا بضم کاف فارسی
والی آنرا گوریلی میگویند و رعایای آن گرجی وارمنی اند چهارم
اکاز بفتح همزه و سکون با واهالی آن در ازمنه سابقه مذهب نصاری
داشته اند و اکنون اغلب ایشان مذهب مشخصی ندارند و تابع ملتی از ملل
نشده گویند حاکم آن ولایت و نادری از سرکردگان ایشان

نصرانی

نصرانی مذهب اند پنجم آخسقه بفتح الف ممدوده و کسر خا و میم و سکون
سین مهمله و رومیان آنرا چلدر بکسر جیم فارسی و سکون لام و کسر دال
مهمله و گرجیان آنرا اسمخه نامند و آن ولایت پاشانشین و از جانب
قیصر برای آنجا پاشا تعیین میشود و باین جهت تا حال اغلب مردم
آنجا مسلمان و سنی مذهب شده اند و مابقی بدستور گرجی وارمنی و قلیلی
یهود اند و این ولایات خمس در تصرف روم معه سوای آخسقه اغلب
اوقات با یکدیگر منازعه و مجادله دارند و از یکدیگر اسیر میگیرند و گاهی
رومیان نیز بران ولایات تاخت میکنند و اسیران میگیرند و میفروشند
و گاه بجبر فرزندان رعایا را از پدران ایشان میگیرند و ولایت آخسقه
چون سکنه آن در زمره مسلمانان در آمده اند پاشایان آنجا ممانعت
مینمایند از اینکه اسیر از ایشان بگیرند و گاهی بندرت بعنوان دزدی
اسیری از ایشان گرفته میشود و گویند در کوه البرز نیز طوایف بسیار
و فرقه های مختلفه سکنی دارند و مذاهب ایشان معلوم نیست و جماعت اکراد
از ملوک و پادشاهان تمکین نمی نمایند و نیز گویند از آن طوایف مشرک اند و هر روزه
بامداد و شام شیطان لعین را سجده میکنند و بعضی از آن طوایف کاهلی
از محل خود بمحل دیگر حرکت و نقل نمینمایند و یکی از آن طوایف ایشان را
اوس مینامند گاهی بولایت کارتیل می آیند و در صدد و آن سکنی
مینمایند و گویند از آن طایفه و طوایف دیگر ایشان اسیری گرفته نمی
شود مگر در بعضی احیان که جماعت چرکس با ایشان مجادله نمایند و قلیلی از ایشان را

اسیر کنند و این بسیار نادر است و در بعضی از تواریخ مسطور است که طایفه
از گرجیان در حوالی باش آچوق قریب بولایت چرکس ساکن و جمعی
ایشان کافر و الا چرکی اند و بعضی از پادشاهان صفویه در هنگام
محاربه گرجستان فوجی از عسکر منصوره خود را بجهت ایشان فرستاده
و قلاع بسیار از قلاع ایشان را خراب نموده و جمعی کثیر از ایشان را اسیر
کرده و از بعضی ثقات منقول است که در حوالی شام و حلب و انطاکیه گروه
بسیار از نصاری ساکن اند و کشیشان ایشان را بر دین میخوانند و اکثر
آن کشیشان عالم اند بلغه فرنگی و گرجی و ترکی و عربی و از پادشاه
فرنگ وظایف دارند که مردم را بدین نصاری دلالت نمایند و همچنین
در بلاد دیگر روم طایفه ارمنه بسیار هستند و آن گروه و این طایفه
گاهی اولاد و اقوام خود را بر رومیان میفروشند و رومیان آن
اسیران را بسمت ایروان و گنجه و تبریز می آورند و از آنچه ایراد نموده
شد از احوال گرجیان چنین مفهوم میشود که اکثر اصناف طایفه
گرجی داخل اند در صورت سیم که بنده شدن آنها خالی از اشکال است
و برخی در هیچ یک از آن صور ثلاث مندرج نیستند و از اهل اسلام اند
و بندگی ایشان مانند نفر و ترکان بلکه چرکس نیز اگر اسلام ایشان
واقعی باشد جایز نیست والله اعلم باب دوم در بیان سلوک موالی
با ممالیک و حقوق آن بر بندگان و بالعکس بدانکه حقیقت اشرف است
اسلام فطری جمیلان کرامت فرموده ایشان را التفات بر کافران داده

هر یکی

هر یکی از اسباب سابقه انها را مالک میشوند و بسبب مالک شدن حقوقی
چند بر ایشان واجب میشود که نسبت بمولی رعایت نمایند و آن حقوق
چند حق است حق خدمت به اینکه بر مملوک واجب است که هر خدمتی
که مولی امر نماید بجای آورد هرگاه دو شرط متحقق شده باشد اول اینکه قدرت
بر آن خدمت داشته باشد پس اگر مولی امر نماید بامری که مقدور
او نباشد واجب نیست اطاعت او و اگر قدرت داشته باشد ولیکن
بر آن گران و دشوار باشد واجب است نیز بر او اطاعت دوم
اینکه آن خدمت مشروع و جایز باشد پس اگر امر کند بفعلی که حرام باشد
واجب نیست اطاعت او مانند اینکه امر کند او را بقتل کسی یا بقطع کردن
عضو شخصی و امثال آن یا از امور دیگر حرام باشد و مراد از جایز است
که حرام نباشد خواه واجب باشد یا مکروه یا مباح و در همه این چهار
صورت واجب است اطاعت او بدانکه واجب بر او تعجیل در اتیان
بآن خدمت و جایز نیست تاخیر آن مگر در دو صورت اول اینکه داند
که مولی راضی است بتاخیر دوم اینکه تعجیل آن خدمت موجب فوت نماز
واجب یا غیر نماز از واجبات دیگر باشد زیرا که در این صورت اطاعت
حقیقی اولیست از اطاعت مولی و اگر تعجیل خدمت موجب فوت نماز
واجب از اول وقت شود واجب است نیز تعجیل در آن خدمت هر چند
که بر مولی نیست که مانع نماز او در اول وقت شود بدانکه
خدمت مولا مخصوص وقتی از اوقات نیست و واجب است بر اتیان او بآن خدمات

تاخیر

در همه اوقات روز و همه اوقات شب و همچنین در اوقات گرمی هوا
اطاعت نمودن در اوقات سردی هوا و در حدیث معتبر منقولست از حضرت
امام جعفر صادق ع غلامی را بجهت کاری فرستاد غلام دیر کرد پس آنحضرت
از پی او رفت دید که خوابیده است بر سر بالین او نشست و او را باد
میزد تا بیدار شد پس با او فرمود ای فلان بخدا سوگند که روا نیست
ترا از شب و روز هر دو بگیری شب از برای تست و از برای ما از روز است
و خدمت کردن ما را و از این حدیث شریف چند چیز مستفاد میشود اول
آنکه روز وقت خدمت بنده است نه وقت خواب و استراحت او لیکن اگر
مولی به بنده فرصت خواب روز دهد جایز است دوم آنکه شب را
از برای او بگذارد که استراحت کند و خدمت با دفع نماید و گویا مراد
از شب در اینجا آن قدریست که معمول است مردم بخواب میروند نه همه اوقات شب
پس هر گاه که در اول شب کار کنند قصوری ندارد سیم آنکه مشهور میان
علما آنکه جایز نیست بیدار کردن شخص آزاد را که بخواب رفته باشد بجهت
غیر نماز و همچنین بجهت نماز هر گاه وقت نماز وسیع باشد و اگر تنگ شده
باشد بعضی گفته اند که اگر او را بیدار نکنند نماز از او فوت میشود
یا اعتقاد بعضی از علما جایز است و بعقیده حقیر جایز نیست و در باب
بنده نیز خلافست در مولی جایز است بیدار کردن او یا جایز نیست
و ظاهر این حدیث آنست که آنحضرت او را بیدار نکرد که جایز نبوده باشد و لیکن
ترکش اولی باشد لهذا آنحضرت چنین با او کرده باشد از برای تعلیم دوم

انکه

آنکه بی رخصت مولی از او غایب نشود و مراد از غیبت آنست
که بجائی رود که دست مولی باو نرسد و خدمتی از وی دیده نشود باو
اعلام نموده و این غیبت در چند صورت جایز میشود اول آنکه مولی اذن
صریح داده باشد یا بقرائن معلوم شود که مولی راضی است دوم آنکه بجهت
ضرورت غایب شده باشد مانند آنکه به بیت الخلاء و امثال آن
از امور ضروریه رفته باشد و از آنچه بیان نمودیم که جایز نیست غیبت
او معلوم گردید که جایز نیست که بنده بگریزد و فرار نماید از مولی خود
و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
فرمود که بنده که گریخته باشد حق تعالی قبول نمیکند نماز او را تا برگردد
بخدمت مولای خود و در حدیث دیگر وارد شده که سه کس اند
که حق تعالی قبول نمیکند نماز ایشان را یکی از ایشان بنده که گریخته باشد
تا برگردد نزد مولای خود و در روایت دیگر از حضرت رسول ص در وصیت
خود با امیر المؤمنین فرمود یا علی هشت کس اند که خدا قبول نمیکند
نماز ایشان را و یکی از آنها بنده گریخته را فرمود سیم آنکه بجهت
غسل جنابت که بر او واجب شده باشد بحمام و امثال آن رفته باشد
یا برای وضو و نماز رفته باشد و در این صورت جایز نیست تعجیل او در اتیان
بآن امور واجبه با وجود وسعت وقت مگر آنکه داند که مولی تعجیل را راضی است
و از آنچه گفتیم معلوم شد که جایز نیست بی رخصت مولی رفتن
او بمواضع بغرض تفرج و تماشا باشد یا بمواضع بغرض عبادت مستحبه

خدا باشد مانند مساجد و مدارس مگر آنکه تعیین مباشر واجبه موقوف
باشد برفتن بانها و از این قبیل است رفتن بسفرها خواه سفری
از غرض منفعتی دنیا باشد مانند سفر تجارت یا ثواب آخرت مانند
سفر حج و سفر زیارات سیم آنکه بی اذن مولی نماز سنت خواه کمتر
نوافل شبانه روزی و خواه نوافل دیگر بجا آورد و همچنین روزه سنت
ندارد خواه مولی حاضر باشد و خواه غایب و خواه روزه او را ضعیف
کند از خدمات مولی یا نه و همچنین حج سنت نکند و مشهور میان
علما است که جایز نیست که بی رخصت مولی امری را نذر یا شبیه نذر
که عهد و یمین است بر خود لازم سازد و لکن اگر مولی او را رخصت
داده باشد و نذر نماید که حج کند واجب است بر او وفا بنذر خود در صورت
و جایز است او را که مبادرت کند در همان سال بحج رود هر چند
مولی او را از رفتن آن سال منع نماید در حدیث وارد شده که حضرت
رسول صلعم فرموده هرگاه بنده خیرخواهی آقای خود کند و عبادت خدا را
نیکو بجا آورد دو برابر ثواب خواهد بود و در روایت دیگر فرموده
که عرض کرده بر من اول از سه نفری که داخل بهشت میشوند و اول از سه
نفری که داخل جهنم میشوند اما آن سه نفری که داخل بهشت میشوند یکی شهید است
و بنده مملوکی که عبادت پروردگار خود را نیکو بجا آورده و نصیحت و خیر
خواهی آقای خود کند و شخص عیالبار باشد و عفت بکار برد و سؤال
حرام را نگیرد اما آن سه نفری که داخل جهنم میشوند امیری است مسلط

بمردم
و ظلم کند و مالداری که حقوق خدا را نمیدهد و فقیری که چیزی ندارد و فاسق
باشد و در حدیث دیگر وارد شده که چون حضرت رسول
ابو رافع غلام خود را آزاد کرد او گریان شد و گفت مرا دو ثواب
بود اکنون یکی از آن دو ثواب از من کم شد و در حدیث دیگر
وارد شده که بنده را باید که غنیمت شمارد ایام بندگی خود را زیرا
که در آن ایام هر حسنه او دو حسنه حساب میشود مؤلف گوید
ظاهر است که مراد معصوم از دو ثواب برای عبد در حال عبودیت
دو برابر ثواب غیر عبد است و بنابر این نیست منافی میان این حدیث
چه ثواب غیر عبد بواسطه هر حسنه از او میباشد ده ثواب کامل قال
الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و بعضی گفته اند
ممکن است در این احادیث نظر باختلاف احوال بندگان باشد
در یکی در نهی واقع است و در دیگری ثواب ایشان یک باشد و کمتر آن است والله اعلم
چهارم آنکه مولی امر نماید او را بکسب یا تجارت واجب است اطاعت
او و آنچه بهمرسد جایز است مولی از او بگیرد پنجم آنکه اموالی
که در ید او باشد خواه آنچه مولی باو داده باشد یا بکسب و کار
بهمرسانیده باشد یا دیگری باو بخشیده باشد بی اذن مولی
آنها را بدیگری منتقل نتواند کرد خواه بعوض صلح یا بخشیدن یا بغیر
آنها از تصرفات ناقله زیرا که بنده مالک مالی نمیشود و مال او
مال مولی است بنابراین جایز نیست بدون اذن مولی آن را

آن اموال را بدیگری منتقل سازد **ششم** آنکه اگر آن بنده
کنیز باشد جایز است مولی را که او را بهر دیگری تزویج نماید و بعقد
شخصی در آورد خواه آن شخص آزاد باشد و خواه بنده و در صورتی
که بنده باشد خواه بنده او باشد یا بنده دیگری و درین باب
رضای او منظور نیست پس اگر مولی او را بدون رضای او تزویج
نماید جایز است و درین صورت مهر آن کنیز ملک مولی میشود **هفتم**
آنکه اگر خواهد او را بدیگری تحلیل نماید و مقاربت او را برای آن
شخص حلال میکند خواه آن شخص آزاد باشد و خواه بنده دیگری
و اگر تحلیل کند او را به بنده و غلام خود بعضی از علما گفته اند جایز است
و بعضی گفته اند جایز نیست و در حدیث صحیح وارد شده که جایز نیست
و این احوط است و بدانکه اقوی آنست که صیغه تحلیل را بهر لغتی گوید
جایز مثل آنکه بعبارت فارسی یا ترکی یا بلغت دیگر گوید که حلال کردم از برای
تو مقاربت فلان کنیز را و احوط آنست که بلغت عربی باشد مثل آنکه
مولی بآن مرد گوید احللت لک وطی فلانة یا وکیل مولی
بگوید احللت لک وطی فلانة وکالة عن موکلی
و بجای فلانه در هر دو صیغه نام آن کنیز را بگوید **هشتم** آنکه اگر خواهد
دیدن بدن او را بدیگری حلال نماید خواه دیدن روی او یا دست
و پای او یا گیسوها و سایر اجزای بدن او و از تتبع احادیث معلوم
میشود که ائمه کرام علیهم السلام کنیزان خود را در حضور شیعیان میطلبیده اند

و خدمات

و خدمات میفرمودهاند و اکنون در مجالس شرفای مکه معظمه نیز
شایع است که کنیزان حبشی حاضر میشوند و بعضی را بطلب قهوه میدهند
و اکثر درین تحلیل کافیست قرائنی که دلالت کند برآن مانند آنکه مولی
در حضور دیگری کنیز خود را طلب نماید هر چند صریح نگوید که دیدن او را
بر تو حلال کردم **نهم** آنکه اگر مولی خود خواهد که نظر کند بجمیع او برو
حلال و مباح است و همچنین بهر جزوی از اجزای بدن او حتی بعورت
او جایز است که از دیدن او لذت برد و او را ببوسد و در بر گیرد
و هر چه از آن لذات حقیقی بعقد و صیغه نیست **دهم** آنکه مقاربت
او نیز بدون عقد و صیغه جایز است و این اعظم انتفاعاتیست که
حق تعالی در باب کنیزان قرار داده و حکمت درین آنست چون
مردان محتاج اند بظرفی که دفع شهوت خود بآن کنند والفقر باید
که بنی آدم با تکلف و مشقت باشند و از ایشان اولاد و احفاد
بهم رسد که در زمان حیات خدمت و معاونت ایشان و بعد از وفات
طلب مغفرت بجهت ایشان کنند و سبب آمرزش ایشان باشند و بهمه
ایشان را میسر نیست که زن دائمی بجهت خود خواستگاری نمایند لهذا خداوند
حکیم جل حکمته چنین قرار داده که هر که کنیزی را مالک شود برای او حلال
باشد تا این معنی موجب سهولت امر برای او شود و حجت بر او تمام باشد و هر گاه
با وجود این مرتکب زنا شود در دنیا مستحق حد زنا و در آخرت مستوجب
عقاب گردد نعوذ بالله **اما** در بیان حقوق ممالیک بر مولی پس مذکور میشود

چنانچه مولی را بر بنده حقوق لازم است که ایراد نمودیم همچنین بنده را
نیز بر مولی حقوق بسیار است و باید مولی آنها را مرعی دارد و جهات
متعدده اول آنکه او از فرزندان آدم است و حق تعالی فرموده و لقد
کرمنا بنی آدم یعنی بتحقیق ما گرامی داشتیم همه فرزندان آدم را
دوم آنکه مسلمان شده و در حبالۀ ایمان کشیده و حق تعالی فرموده انما
المؤمنون اخوة یعنی همه مؤمنان با یکدیگر برادرانند سیم
آنکه از آیات کریمه و اخبار و احادیث کثیره مفهوم میشود هدایت
بدین اسلام و اختیار مذهب حق اهل بیت از جانب حق تعالی است
و هر که را نمیخواهد توفیق دین حق نمیدهد از آنها است نماید
والفضا غالب شدن و مغلوب شدن و عزیز شدن و ذلیل گشتن
نیز از جانب خدا است پس لازم است بر مولی که شکر آنکه حق تعالی
او را امیر نموده و مسلم فطری گردانیده و بنده او را مملوک
و مطیع و مغلوب و ذلیل او گردانیده مراعات او نماید و باین
اشاره است آنچه در حدیث وارد شده که عقوبت مکنید
آفریدهای خدا را هر آینه حق تعالی شما را مالک ایشان گردانیده است
و اگر میخواست چنان میکرد که ایشان مالک شما باشند و این
حقوق بر دو نوع است نوع اول حقوق واجبه و آنها چند چیز است
اول آنکه معرفت اصول دین را که بر هر کس واجب است شناختن
آنها و فروع دین که بر او واجب است عمل نمودن بآنها با و تعلیم نماید

بکری

بکری رجوع کند که تعلیم او نماید دوم آنکه اگر خواهد که بجهت غسل
جنابت یا غسل حیض و استحاضه و نفاس بحمام یا امثال حمام از مواضع غسل
رود یا در آنجا غسل کند رد و مانع او نشود و همچنین هر گاه خواهد وضو و نماز
کند و بالجمله هر یک از امور واجبه را که خواهد بجا آورد و در اثناء کار یا
خدمتی مانع از اتیان بآن امر واجب باشد نظر نماید و بگذارد که مشغول
بآن امر واجب شود سیم آنکه هر گاه کنیز حایض باشد مقاربت
او ننماید خواه او راضی باشد یا او را مجبور سازد چهارم آنکه
ماکول و ملبوس او را باو رساند و ضابطه در باب ماکول واجب است
قوت غالب آن شهر باشد و امثال آن مولی یعنی جماعتی در مرتبه
او باشند در پرستاری و توانگری بغلامان و کنیزان خود در آن شهر که او باشد
از نان گندم یا نان جو و نان خورش معمول امثال او باشد در آن
بلد واقعی آن است و واجب است که آنقدر بدو بدهد که سیر شود و بدنش
ضعیف نگردد و اگرچه آن بنده اکول باشد و بیشتر از معمول خورد و بعضی
از علما گفته‌اند زیاده از قدر متعارف واجب نیست هر چند بنظر باشتها
و خواهش او کم باشد و این قول ضعیف است و همچنین ضابطه
در باب ملبوس واجب است آنکه متعارف و معمول امثال او باشد که در آن
شهر غلامان و کنیزان خود میپوشانند از جامهای پنبه و کتان و امثال
آنها از جامهای نفیس و غیر نفیس و بالجمله در هر یک از ماکول و ملبوس در جهت
رعایت معمول و متعارف امثال خود و آن بلد نماید هر چند مولی در مالوک

و ملبوس خود بجهت تجمل وحشمت یا رعایت نفس بکمتر از معمول اکتفا نماید
و باید که در هر فصلی رعایت ماکول و ملبوس آن فصل نماید چنانچه در فصل
میوه بوضع متعارف میوه بایشان دهد و در فصل سردی هوا جامهای
زمستانی بایشان دهد و در فصل سردی هوا جامهای زمستانی بایشان
دهد هرگاه بندگان متعدد داشته باشد اولی آنست که با همه یک
وضع سلوک نماید و اگر کنیزان جمیله را که خاصه او باشند در ماکول و ملبوس
ترجیح دهد جایز است و اما تعلیم **پنجم** آنکه هرگاه مستحق تادیب باشد او را
نزند و اگر تادیب او ضرور شده باشد بقدر ضرورت اکتفا نماید
و بالاتر تادیب او را نزند **نوع دویم** حقوق متعلمان و آنها چند چیز است
اول آنکه اگر او خواهد که تحصیل علوم معارف حقه نماید و بقدر
واجب نماید مانع او نشود بلکه او را ترغیب و تحریص بر کسب آنها نماید خواه
آن علوم متعلق باصول دین باشد یا بفروع دین **دویم** آنکه اگر خواهد
هر عبادت واجبه را در اول وقت در وقت فضیلت آن عبادات
ادا نماید یا نمازهای سنت از نوافل شبانه روزی و غیر آنها بجا آورد
یا تعقیبات و اذکار و ادعیه را که ماثور است بخواند یا تلاوت
قرآن نماید یا روزه سنت بدارد یا بمجلسی برای عبادت و نماز جماعت
رود یا بسفر حج و عمره سنت یا بزیارت رود مانع او نشود بلکه او را
در اینها ترغیب نماید تا در ثواب آن عبادات شریک باشد **سیم**
آنکه اگر خواهد که بدیدن خویشان و اقارب خود یا بدیدن علما و صلحا

وسایر

و مساعدت و برادر ایمانی رود و یا سعی در حوائج ایشان نماید و از پی کارهای
ایشان رود او را منع نماید **چهارم** آنکه اگر مالی که در دست او
خواهد که بفقرا و مساکین بذل نماید یا در صدقات جاریه مانند وقف
یا ساختن پل و رباط و مسجد و مدرسه و امثال آنها صرف نماید او را منع
سازد تا ثواب آنها از برای او حاصل باشد **پنجم** آنکه از طعامی که خود میخورد
باو بخورانند و در حدیث وارد شده که هرگاه یکی از شما خادم
او طعامی برای او بیاورد باید که او را نزد خود بنشاند و با او آن
طعام را تناول نماید و اگر چنین نکند پس لااقل لقمه از آن طعام را
باو بدهد که تناول کند و در روایت دیگر هرگاه یکی از شما بملوک خود
بفرماید که از جهت او طعامی بپزد و او گرمی آتش و کشیدن طعام و مشقت
آن متحمل شود و طبخ نماید و نزد او بیاورد باید او را نزد خود بنشاند
و با او تناول نماید یا لقمه از آن طعام را باو دهد و بگوید که این
را تناول کن و همچنین از جامهائی که خود میپوشد باو بپوشانند و بالجمله
واجب نیست در ماکول و ملبوس معمول متعارف باو دهند
او را با خود شریک گردانند و در سفره خود بنشانند و از طعامهای
خود باو بخورانند خصوصا هرگاه آن بنده برای او آن طعام را پخته باشد
و جامهای خود باشد و همچنین از لباس خود باو بپوشانند **ششم**
آنکه خدمتی هرگاه بر او گران باشد باو نفرماید و تا تواند در خدمات
او تخفیف دهد خصوصا هرگاه اوقات سردی یا گرمی هوا یا اوقات استراحت

باشد مانند وقت خواب و امثال آن و همچنین ماه مبارک رمضان
و امثال آن و بسند صحیح از امام محمد باقر ع منقول است که فرمود
چهار صفت است که در هر که یافت شود حق تعالی او را در اعلی علیین
غرفه‌های شرف ساکن گرداند کسی که پناه دهد یتیم را و متوجه احوال او شود
و نسبت با او بمنزله پدر مهربان باشد و کسی که رحم کند بر ضعیفان و ایشان را
یاری نماید و کسی که مال خود را صرف پدر و مادر کند و با ایشان مدارا
نماید و احسان کند و ایشان را آزرده نکند و کسی که درشتی و سختی
با بنده خود نکند و او را یاری نماید بر چند کاری که میفرماید که کاری
بر او دشوار باشد با او [illegible] باید و در احادیث دیگر وارد شده
که هرگاه در روز با او خدمات فرموده باشند شب او را برای راحت او بگذارد
و در ایام تابستان در وقت قیلوله او را بگذارد که استراحت کند
هفتم آنکه هرگاه مشغول اکل و شرب و امثال آن از امور خود باشد
او را از خدمت معاف دارد چنانکه در حدیث معتبر منقولست که یاسر
خادم از خادمان حضرت امام رضا ع گفت که آنحضرت بما فرموده
میفرمودند که اگر من بر بالای سر شما ایستاده باشم در وقت طعام خوردن
شما برنخیزید تا فارغ شوید و بسیار بود که آنحضرت یکی از ما را طلبید
میگفتند او چیزی میخورد میفرمود بگذارید تا فارغ شود و هرگز ما را
در وقت طعام خوردن خدمت نمیفرمود هشتم آنکه با بنده بدخوئی
نکند و در حدیث وارد شده که حضرت رسول ص فرمود که بدخو داخل

بهشت

بهشت نمی شود و کسی که بد ملکی کند و نه کسی که بد ملکی کند و نه کسی
که بد ملکی کند و نه کسی که خیانت کند و نه کسی که با مملوکان خود بدخوئی
کند نهم آنکه از روی تکبر با او سلوک ننماید و در حدیث وارد شده
که حضرت امام رضا ع چون خلوت میشد و سفره حاضر می آوردند همه غلامان
خود را بر سر خوان می طلبید و همچنین همه ستوربانان خود را حتی دربانان
و خدمتکاران را و بدانکه همچنانکه بوضع تکبر با ایشان سلوک نمودن مذموم است
همچنین با ایشان لعب و بازی کردن نیز مذموم است و در حدیث
وارد شده که مولی باید که با غلام استهزا نکند که وقار او بر طرف
میشود دهم آنکه اگر از او تقصیری یا فروگذاشتی یا بی ادبی صادر شود
و مولی بغضب آید از او عفو نماید و او را بر آنها عقوبت ننماید و نزند
و در حدیث وارد شده که حضرت رسول ص بیعی فرمود که آیا میخواهید
خبر دهم شما را به بدترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود کسی که
تنها سفر کند و عطای خود را از مردم منع نماید و غلام خود را بزند
و در حدیث دیگر فرموده‌اند که ایشان را بقدر عقل ایشان
مورد عقاب سازید و در حدیث دیگر منقولست که حضرت رسول ص
فرموده که هر که شما را عبد دارد از شما سوال خواهند کرد که با رعیت خود
چگونه سلوک نموده اید پس فرمود که حقوق مملوک شما بر شما آنست
در ... که او را بخورانید از طعام خود و جامه خود بپوشانید و تکلیف نکنید
او را امری را که فوق طاقت او باشد و نظر نکنید بخشم بزرگی و تکبر با او و عفو

کمی از نوازش او و هرگاه تقصیری کند و تو بر او غضبناک شوی لعنگر نمائی
در او معصیت خدای خود بسیار کرده است و در حقوق خدا خیانت
نموده است و در طاعت او تقصیر کرده است و قدرت خدا بر او بیشتر است
از قدرت تو بر او چون خشمت بخاطر باد دهیچه قدرت کاملی بر او غضب
نموده است پس بطریق اولی تو با قدرت ضعیفی که بر او داری باید
بر او غضب نکنی و در حدیث دیگر وارد شده که ابو سعید انصاری
گفت که غلام خود را میزدم ناگاه آوازی از پشت سر خود شنیدم
که شخصی دو مرتبه گفت ای ابو سعید بدان پس ملتفت شدم
دیدم که حضرت رسالت صلعم است چون آنحضرت را دیدم تازیانه را
از دست خود افکندم پس آنحضرت فرمود که بدانکه قدرت خدا
بر تو بیشتر است از قدرت تو بر این غلام و در حدیث دیگر
وارد شده که در وصیت آخری که حضرت رسالت ص کردند این بود
که بپرهیزید از خدا در باب مملوکین خود که ایشان را بخورانید
از آنچه خود میخورید و بپوشانید ایشان را از آنچه خود میپوشید و تکلیف
نکنید بایشان از عملی که طاقت آن نداشته باشند و تمامی
باشید از ایشان نگاه دارید و هرگاه ناخوشی داشته باشند
بفروشید و ایشان را آزار مکنید که خدا ایشان را عقوبت میکند بر شکنجه
حقیقت که شما را مالک ایشان کرده است و اگر میخواست ایشان را
مالک شما میکرد و در حدیث دیگر منقولست که مردی آمد

که حضرت

که حضرت آن حضرت و گفت یا رسول الله چند مرتبه باید که ما عفو کنیم
از خدمتکار خود آنحضرت ساکت شد اگفاه فرمود عفو کن از او
هر روز هفتاد مرتبه و در حدیث دیگر منقولست که حضرت امام
زین العابدین ع مملوک خود را دو مرتبه طلبید و او جواب نداد و در مرتبه
سیم جواب داد پس آنحضرت باو فرمود ای فرزند مرا آیا آواز مرا
نشنیدی غلام گفت شنیدم فرمود چرا پس مرا جواب ندادی
گفت بجهت آنکه از تو ایمن بودم آنحضرت چون این سخن را از غلام شنید
فرمود خدا را شکر میکنم که مملوک مرا از من ایمن است و در حدیث
دیگر منقولست که کنیز آنحضرت خواست که آب بر دست مبارک
آنحضرت بریزد بجهت وضو نماز در آن حال ابریقی برو غلبه کرد و ابریق
از دست او افتاد و بر سر مبارک آنحضرت آمد و مجروح شد پس آنحضرت
سر را بسوی او بلند کرد جاریه چون این حالت را دید این آیه را
خواند والکاظمین الغیظ یعنی جماعتی که خشم خود را فرو میخورند
پس آنحضرت فرمود خشم خود را فرو خوردم جاریه گفت والعافین
عن الناس یعنی و جماعتی که عفو میکنند از مردمان آنحضرت
فرمود خدا عفو کند از تقصیر تو کنیز گفت والله یحب المحسنین یعنی خدا
دوست میدارد احسان و نیکی کنندگان را آنحضرت فرمود برو ای
جاریه که ترا آزاد کردم برای رضای خدا و غزالی در احیاء العلوم
نظیر این واقعه حکایتی نقل کرده است و قصه میمون بن مهران که

از زیاد بود و مهمانی داشت جاریه خود را طلبید و گفت زود طعام را بجهة
مهمانان بیاور جاریه بسرعت تمام می آمد و کاسه پر از طعام را می آورد
پای او بلغزید و کاسه را بر سر مهمانان امام افتاد خود ریخت لاکن گفت ای
جاریه چرا سوزانیدی جاریه گفت ای معلم خیر و ادب آموزنده مردمان
رجوع کن درین عمل از فحوای در رشد با آنچه حق تعالی فرموده است لاکن
گفت کدام است آنچه فرموده جاریه گفت فرموده است والکاظمین
الغیظ لاکن گفت پرستی خشم خود را فرو خوردم جاریه گفت
والعافین عن الناس لاکن گفت عفو کردم از تو جاریه گفت
نیز دوره این بکن پرستی حق تعالی میفرماید والله یحب
المحسنین. لاکن گفت ترا آزاد کردم برای رضای خدا و ایضا
نقل فرموده اند که احنف بن قیس گفته است تو حلم را از کی آموختی
گفت از قیس بن عاصم رسیده اند حلم او در چه مرتبه بود گفت
روزی قیس در خانه خود نشسته بود جاریه او تابه پر از آتش آورد
پر از بریان بود ناگاه تابه از دست جاریه افتاد و بر پسر خورد
سال قیس خورد و او را جراحتی که هلاک شد جاریه چون حال
دید بیهوش گردید قیس خوف و دهشت او را دید گفت ترس این
جاریه فرو نشانید مگر با آزادی پس روی بجاریه کرد و گفت ترا آزاد
کردم برای خوشنودی خدا از و که بر تو باکی نیست و ایضا نقل
نموده اند عوف بن عبد الله هرگاه غلام او نافرمانی او میکرد با وی میگفت

چه شبیه است حال تو بحال آقای تو آقای تو معصیت آقای خود میکند و تو معصیت
آقای خود میکنی و روزی غلام او را بغضب آورد و بغلام گفت تو میخواهی
که من ترا آزار برم رو که ترا آزاد کردم و ایضا نقل نموده اند روزی کنیز
ابو الدرداء با وی گفت یک سال است که ترا زهر میخورانم و ترا هیچ در وجود تو
اثر نمیکند ابو الدرداء گفت چرا چنین میکردی جاریه گفت برای
آنکه میخواستم از خدمت تو خلاص شوم ابو الدرداء گفت برو که ترا
آزاد کردم برای رضای خدا و ایضا بطریق عامه از ابن المنذر
روایت کرده که مردی از اصحاب رسول خدا روزی غلام خود را میزد
و غلام فریاد میکرد و میگفت سوال میکنم از تو بحق خدا و بحق خداوند عالمیان
و سوال میکنم از تو برضای حق تعالی و این سخن از آنکه میکرد دعای او
نمی بخشید پس آنحضرت فریاد غلام را شنید و کان بشنوانی روان
چون آمد آنحضرت را دید دست از زدن او برداشت پس آنحضرت
با آن مرد فرمود غلام از تو سوال کرد بحق خدا و تو ترک زدن
او نکردی و چون مرا دیدی دست از و برداشتی آن مرد گفت
یا رسول الله او را آزاد کردم پس آنحضرت فرمود که اگر او را آزاد
نمیکردی هر آینه آتش جهنم روی ترا میسوخت یازدهم آنکه
اگر غلام باشد او را خدمت دهد که زنی برای خود خواستگاری
نماید و مهر آن زن را از مال خود بدهد یا کنیز خود را بعقد او در آورد
و اگر کنیز باشد و خود با او مقاربت نکند او را بشوهر دهد در حدیث

وارد شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند هر که کنیزان
آنقدر نگاه دارد که حیض با آنها مقاربت نماید و ایشان زنا کنند
گناه زنای ایشان بر او خواهد بود دوازدهم آنکه اگر آنها را
فروشند فرزند و پدر و مادر و برادر و خواهر و زن و شوهر را از یکدیگر
جدا نکنند و با هم بفروشند مگر آنکه به جدا شدن از یکدیگر راضی
باشند چنانکه پیشتر بیان نمودیم این است بعضی حقوق که مملوکین را
بر مولی لازم است و حقوق دیگر نیز بسیار است و هر که صاحب هوش
و آگاهی باشد در مقام تحصیل رضای حقیقی الهی و شکر نعمای او باشد
در هر مورد و هر موقع میداند که چه کند و چه طریق با ایشان سلوک
نماید و ایشان را برادران و خواهران ایمانی خود میشمارد و حقوق
اخوت ایمانی را در باب ایشان مرعی میدارد و بلکه ایشان را
اولی میداند برعایت آن حقوق زیرا که بعلاوه حق اخوت
ایمانی که بر مولی دارند حقوق خدمت نیز بر او دارند و بجهة آنکه
حق تعالی ایشان را زیردست مولی کرده‌اند نیز مستحق بودن عنایت
هستند و لهذا در حدیث وارد شده است که حق مملوک
تو بر تو این است که بدانی او آفریده پروردگار تو است و فرزند
پدر و مادر تو یعنی حضرت آدم و حوا علیهما السلام است و گوشت و خون
او را مالک نشده و او را آفریده نباشی بلکه خدا آنها را آفریده است و از عضو
و جوارح او را نیافریده و روزی او را که به او نمیداده بلکه حق تعالی

برای او تو را کفایت کرده که واسطه روزی او باشی و او را مسخر
تو کرده است و تو را در باب او امین کرده و بتو او را بودیعه سپرده نگاه
دارد و از برای تو آنچه بهتر است پس احسان کن با او چنانکه خدا
با تو احسان کند و اگر او را نخواهی بدل کن و تعذیب مکن آفریده
خدا را ولا قوة الا بالله و بعد از اطلاع بر مراتب مزبوره لازم است بعد از
بیان تادیب و سیاسات شرعی بندگان پس میگوییم بدانکه جایز است
زدن بنده بدون تقصیر هر چند کاری کند که موجب غضب مولی شود
و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که غلام یا کنیز خود را بقدر حدی
از حدود الهی بزند بی آنکه جرمی از او صادر شده باشد که بحسب شرعی
مستحق آن حد بوده باشد کفاره او این است که او را آزاد کردن
و اگر تقصیری از او صادر شود آن تقصیر هر چند نوع است و هر یک از آنها حکمی وارد
نوع اول تقصیری که در خدمات کند و بسبب آن تقصیر مستحق ضرب
شود و حکم این تقصیر در اخبار و احادیث مختلف وارد شده چه در حدیث
معتبر منقول است که از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه پرسیدند که بنده
فرمان صاحبش نمیبرد آیا حلال است زدن او فرمودند اگر موافق طبیعت تو
باشد نگاه دارد و اگر نباشد بفروشش یا او را رها کن و یا آزادش کن
و در بعضی احادیث سابقه نیز گذشت که اگر نخواهی بفروشش و تعذیب
مکن آفریده خدا را و در بعضی اخبار دیگر وارد شده از حضرت امام
زین العابدین علیه السلام که غلام خود را یکبار تازیانه زد بجهة آنکه او را بکاری

فرستاده بهتر کرده بهد و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت
چون ماه رمضان میشد بندگان خود را نمیزد و این حدیث اشعاری
دارد باینکه در غیر آن ماه مبارک گاهی ایشان را البته بتقصیرات میزده
باشد و در حدیث دیگر منقولست که از زراره از حضرت صادق ع
پرسید از زدن بنده فرمود که هرگاه چیزی بدون تقصیر از دست او تلف
شود برا و چیزی نیست و اگر نافرمانی تو داشته کند میتوانی زد گفتم چه مقدار
بزنم فرمود سه چوب یا چهار چوب یا پنج چوب و در حدیث دیگر
فرمود که در تادیب اطفال و غلامان و کنیزان پنج تازیانه یا شش تازیانه
بیشتر نزنید و آنرا نیز برفق و هموار بزنید و در حدیث دیگر
وارد شده که اگر تازیانه ده یا بیشتر بزنید در آن قصاص روز قیامت است
و ظاهر جمع میان این احادیث آنست که گوییم که این اختلاف محمول است بر مراتب
خفیف و خفیف ترک ضربست و اگر متعلق در ضرب باشد افضل آنستکه
در اول کند یک تازیانه و بعد از آن سه و بعد از آن چهار و بعد از آن
پنج و بعد از آن چوب تا بشش نوع دوم تقصیر فرار و گریختن و در این نوع جایز است
که او را قیدی که مانع فرار باشد بر پای او نهند چنانچه در حدیث معتبر منقولست که زید
شحام گفت حضرت امام جعفر صادق ع غلامی بود که مکرر گریخته بود وارد و در گریخته
دیگر دیدم اعرابی بود در پیش که از یاران حضرت بود او را قید و زنجیر کند
یا بر گردن او ریسمانی بگذارد فرمود که او بمنزله شتر است که رمیده باشد رم کند
دیگر نیز فرمود که هرگاه چنین باشد او را حکم به بند کن او را اسیر کن

وجماعه

وجماعه او را باو پوشانیدن بیند رسید که چه مقدار باو بگو آنم فرمود که ما ای ایها
لفلان قدر خرما نتوانیم مولف گوید که در بعضی روایات دیگر وارد شده
که پنج نفر بنده دعای ایشان مستجاب نمیشود و در دعای هر حقی که طلاق
بدهد او که اشته و زن او را آزار میکند و قدرت دارد و مهر او را
بدهد و طلاق نگوید و برا او نفرین کند و شخصی که غلام او سه مرتبه گریزد
و او را نفروخته باشد و برو نفرین کند و مرتبه دیگر گریزد و او دعا کند که خدا
او را باو برگرداند و شخصی که از زیر دیوار شکسته بگذرد و تند نگذرد
و دعا کند که دیوار بر سر او نیاید و شخصی که مالی بقرض دهد و گواه نگیرد و دعا
کند که خدا مال او را باو برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته
باشد و در خانه خود نشیند و طلب روزی نکند و دعا کند که خدا
او را روزی دهد و جمع میان این حدیث و حدیث سابق مقتضی آنست
که هرگاه مملوک در نگاه داشتن باشد و بعید نیست متنبه شود
او را نگاه دارد و قید کند و اگر ضبط او فایده نبخشد و مکرر گریزد
او را بفروشد و بهتر آنکه در این صورت باید عیب او را بمشتری اعلام
نماید تا موجب غرور و فریب مشتری نشود نوع سیم تقصیر آنکه
دیگری موجب سیاسات شرعی میشود و آنها چند چیز است اول آنکه اگر
بنده بنده دیگر آن خود را بقتل رساند خواه او و مقتول هر دو
غلام باشند یا هر دو کنیز یا او غلام باشد و مقتول کنیز یا او کنیز
و مقتول غلام و حکم این چهار صورت آنست میان آنکه از تقصیر

او عفو کند یا او را بعوض مقتول قصاص نماید دوم آنکه بنده شخص دیگری را بقتل
رساند و این دو صورت دارد صورت اول آنکه بطریق عمد و دانسته
او را کشته باشد و حکم آن این است که ولی مقتول مخیر است میان آنکه او را قصاص
کند یا به بندگی گیرد و جمعی از علما گفته‌اند هرگاه او را به بندگی گیرد ولی
قاتل قیمت او را دهد و چنین است بتصرف او دهد و این قول محل تامل است
و بعضی را عقیده این است که اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد
ولی قاتل مقتول اختیار قصاص کند و چنین است در تفاوت قیمت را با ولی
قاتل دهد و اگر به بندگی گیرد بمقدار قیمت مقتول با او شریک می‌شود
صورت دوم آنکه بعنوان خطا او را کشته باشد و درین صورت
ولی مقتول اختیار قصاص ندارد بلکه مخیر است میان آنکه عفو کند
یا دیت بگیرد و هرگاه اختیار دیت نماید ولی قاتل را اختیار است آن
است که بنده را با او دهد یا قیمت او را خواه آن مساوی قیمت مقتول
باشد یا بیشتر یا کمتر و بعضی گفته‌اند در صورتیکه قیمت قاتل زیاده باشد
قیمت مقتول را میدهند نه قیمت قاتل سیم آنکه شخص آزادی را بقتل
رساند و این نیز مانند سابق دو صورت دارد و در صورت عمد وارث
مقتول مخیر است میان عفو و قصاص و دیت و هرگاه اختیار دیت
نماید بقول مشهور اقوی او را به بندگی بگیرد و بعضی گفته‌اند بدون
رضای مالک نمی‌تواند گرفت و در صورت خطا مخیر است میان عفو و دیت
و هرگاه دیت گیرد مالک اختیار دارد در دیت مقتول را دهد یا بمقدار

دیت

دیت او را از بنده بگیرند و بعضی گفته‌اند در دیت مقتول در [illegible]
صورتی که کمتر از قیمت قاتل باشد و اگر بیشتر باشد زیاده از قیمت قاتل
را ندهند چهارم آنکه شخص آزادی را بترتیب بقتل رساند
و حکم این صورت موافق مشهور این است که اگر وارث مقتول اول او را
به بندگی گرفته باشد و در تحت ید او مقتول دویم را کشته باشد وارث مقتول
دویم را رسد که او را قصاص کند یا به بندگی گیرد و الا اختیار با وارث
مقتول اول است و هر یک از این دو امر را که خواهد اختیار می‌نماید و بعضی
گفته‌اند مطلق اختیار با وارث مقتول دویم است پنجم آنکه شخص
آزادی را مجروح سازد و این نیز دو صورت دارد اول آنکه بطریق
عمد جراحت زده باشد و حکم آن است که اگر جراحت او قصاص شرعی
دارد مخیر است مجروح میان عفو و قصاص و دیت و هرگاه اختیار قصاص
کند همان جراحت را بر او میزنند و اگر اختیار دیت نماید آقا دیت
جراحت را با او میدهد خواه مساوی قیمت او باشد یا کمتر یا بیشتر و بعضی
گفته‌اند در صورتی که بیشتر باشد قیمت غلام را میدهد و بنا بر هر دو
قول اگر آقا دیت ندهد جایز است مجروح او را به بندگی بگیرد هرگاه
مساوی قیمت یا بیشتر باشد و اگر کمتر باشد با آقا شریک شود به مقدار
دیت از آن بنده یا او را بفروشد و زیاده قیمت را با او دهد دوم
آنکه بطریق خطا جراحت زده باشد و درین صورت مخیر است میان عفو
و دیت و اگر اختیار دیت نماید آقا اختیار دارد که دیت جراحت او را

یا بقدر دیت آن او را در بنده بشکند و بعضی گفته‌اند که اگر دیت
کمتر از قیمت باشد دیت دهد و اگر بیشتر باشد قیمت او را دهد
نه زیادتی دیت برود جهت وایضاً بدانکه بنده چون ملک
مولی است قیمت آن ملک مالی از اموال آقای اوست پس هرگاه کسی
بر او جنایتی کند که بسبب آن معیوب گشته قیمت او کم شود بر او سه
حق از حقوق لازم میگردد و واجب میشود در ذمت جانی ادای آن
حقوق بری سازد اول حق الله که خلاف امر الهی نموده دیگری را حقوق او
بی فرموده ایشان نموده و تدارک آن باستغفار و توبه و انابه میشود در حقیقت
از گناه او در گذرد دوم حق الناس و آن ضرری است که بر بنده کرده
و عضوی از او را ناقص کرده و تدارک آن موقوفست بر استرضای او
نمودن از وی او را راضی سازد که از تقصیر او در گذرد و در او عفو نماید
سیوم حق دیگر از حقوق الناس که ملک مولی را ضایع و ناقص کرده است
و مال او را کم قیمت کرده و تدارک آن تاوان میشود که آن نقص را عوض
دهد و در شرع شریف عوض آن قرار داده و تدارک نماید و آن
عوض را بمولی است و آن عوض را ارش نامیده‌اند و این ارش مختلف
میشود بسبب اختلاف جنایات و ضابطه آن است که جنایتی
بر شخص آزاد واقع میشود دو قسمت اول جنایتی که دیت معینی بجهت
شرع دارد دوم جنایتی که دیت معلومی از برای او وارد نشده
پس جنایت بنده اگر از قسم دویم باشد معلوم نمایند که بدون این

جنایت

جنایت و بیش از حدوث این عیب قیمت او چه قدر بوده و بعد از حدوث
آن چه مقدار است و تفاوت مابین قیمتین ارشی است که آقای بنده
از جنایت کننده اخذ نماید و اگر از قسم اول باشد معلوم کنند که دیت
این جنایت در آزاد چه مقدار است و آنرا با تمام دیت نسبت دهند که
چه نسبت است و چه چند یک است و بهمان نسبت از قیمت بنده
آقای او میگیرد و مثلا هرگاه جنایت بنده بریدن یکدست یا یک پا یا کور
کردن یک چشم او باشد چون دیت هر یک از اینها در شخص آزاد نصف
دیه اوست باید که نصف قیمت بنده را بگیرد و اگر دیت آن جنایت
مساوی تمام دیت باشد مانند آنکه دو دست یا دو پای او را بریده
یا دو پای او را بریده باشد یا آلت تناسل او را قطع نموده باشد و چون
دیت هر یک از اینها در شخص آزاد مساوی تمام دیت است در این صورت
تفاوتی نیست که آقا از او اخذ نماید بلکه مخیرست میان آنکه بنده را
بآن شخص دهد و تمام قیمت او را بگیرد یا نگاه دارد و در صلاح چیزی نگیرد
و بعضی از علما گفته‌اند که این حکم در صورتیست که بنده را آقای او غصب نکرده
باشد پس اگر او را غصب نماید و بعد از غصب جنایتی کاری با او کند
آقا را تسلط این است که بنده معیوب را بسبب غصبی که کرده از او پس گیرد
و قیمت آنرا بسبب جنایتی که نموده بستاند و بعد از آنکه حکم این صورت
اینهم در دیت هرگاه کسی مباشر این جنایت شده باشد
پس اگر شخصی یکدست او را بریده باشد و دیگری دست دیگر او را اگر

علما را عقیده آنست که حاکم را سلطنت دارد که از هر یک نصف قیمت را
بگیرد و بعضی را اعتقاد آنست که بنده را تا ثانی شخص میگذارد و از هر یک نصف
قیمت میگیرد و الله اعلم **باب سیم** در بیان مطلبی چند که ذکر هر یک
از آنها مناسب این مقام است و درین چند فصل است **فصل اول**
در بیان آنکه واجب نیست تفتیش حال مملوکی که بوجه شرعی تا در مستقل
میشود چرا که علما گفته‌اند هر گاه که غلامی یا کنیزی را متصرف باشد و دعوی
نماید که بنده اوست جایز است خریدن او و لازم نیست تفتیش حال آن
مملوک که از چه طایفه و کدام صنف آن طایفه است و در کدام ولایت
بهم رسیده و اسیر گشته و پدر و مادر و خویشان فروخته‌اند و اگر
آن مملوک خود بوصفی گوید و تقریر نماید بر آن تقریر بنده که او حلال
باشد یا بلا خلاف جایز باشد قول او و ادعای او شرعی
مسموع نیست بلکه لفظ شرعی ملک و احکام مالکیت بر وی جاری
شود و هر گاه مملوک کنیز باشد مقاربت او بر مشتری مباح و حلال است
و فرزندی که از او بهم میرسد حلال زاده است هر چند که بعد واقع
از طرفین باشد که آن بنده نشوند و همچنین هر گاه فروشنده غلام
یا کنیز را که فروشد گوید که ملک اوست و او کجا واقع مسلمانی زاده
باشد و بنده که خود باشد یا بنده باشد و آزاد شده باشد
درین صورت نیز جایز است خریدن او و حکم بنده دارد و سخن او بهیچ
وجه درین باب مسموع نیست مگر در صورتی که آن مملوک ثانی دعا آن باشد

دعوی

و دعوی آزادی کند و بینه و گواهان مسلمانی زاده بودن یا آزاد شدن
خود را ثابت نماید و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع میفرمودند که همه مردمان آزادند
مگر بنده که اقرار کند به بندگی خود و بالغ باشد خواه غلام و خواه
کنیز و همچنین ~~بنده که خود و بالغ باشد خواه غلام و خواه کنیز~~ و همچنین
بنده که گواهی دهند گواهان به بنده بودن او خواه صغیر و خواه کبیر
و در حدیث معتبر دیگر منقولست که عیص بن القاسم از حضرت
امام جعفر صادق ع پرسید از مملوکی که ادعا مینماید که آزاد است و بینه
و گواهی ندارد آیا جایز است که بخرم او را فرمودند بلی و در حدیث
دیگر منقولست که حمزة بن حمران با آنحضرت عرض کرد که در بازار میروم
و میخواهم کنیزی بخرم و او میگوید آزادم فرمودند او را بخر مگر آنکه بینه و گواهی
بر آزادی خود داشته باشد و در حدیث دیگر در روایت که علی
بن جعفر عرض کرد بحضرت امام موسی کاظم ع که جمعی کنیز زاده را دزدیده و فروخته
آیا حلال است مقاربت او برای کسی که او را خریده است فرمودند
اگر فروشنده خبر دهد که او را دزدیده است حلال نیست و اگر نگوید
و مشتری نداند باکی نیست مؤلف گوید که از جمع میان این احادیث
و احادیث دیگر که درین باب وارد شده است مفهوم میشود که همه
فرزندان آدم آزادند و حکم به بندگی ایشان نمیتوان نمود مگر در چهار صورت
اول آنکه آن بنده صغیر نباشد و بحد بلوغ رسیده باشد و در تصرف

شخصی باشد که دعوی مالکیت او نماید دوم آنکه بالغ باشد و به بنده که
خود اقرار نماید سیم آنکه بالغ باشد و به بینه و گواهان ثابت شود
بنده بودن او هر چند انکار کند بنده که خود را و اقرار نماید چهارم
آنکه بالغ باشد و شخصی متصرف است و دعوی بندگی او نماید خواه او
بنده که خود اقرار داشته باشد یا مدعی آزادی باشد و به بینه و شهود آزادی
خود را ثابت نماید و در همه این چهار صورت جایز است بحسب ظاهر شرع
خریدن آن بنده هر چند که واقع بنده نباشد زیرا که احکام دین مبین
و شرایع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه مبنی بر ظاهر است و هر که
مالی را متصرف باشد و بلا معارض دعوی مالکیت نماید مصدق است
و حکم مالکیت او می‌نمایند هر چند که واقع چنین نباشد و بدانکه
درین صورتها فرقی نیست میان غلام و کنیز و خواجه سرا و میان آنکه
آن بنده را خریده باشد یا با او بخشیده باشند یا میراث با او رسیده
باشد پس از آنکه چنان فهمیدیم معلوم میگردد و هر گاه که در او آزادی
ثابت نشود جایز است خریدن مملوک و حلالست مقاربت او هر چند
واقع آزاد او باشد و همچنین در صورتیکه ملک دیگری باشد و مشتری نداند
و هر گاه بعد از خریدن معلوم شود که ملک دیگری بوده یا آزاد بوده و مالک
او را دزدیده و فروخته جایز نیست بعد از حصول این علم تصرف در او
بدون انتقال شرعی از مالک او در صورتیکه ملک دیگری بوده و درست که
او را مطلق العنان سازد در صورتی که آزاد بوده و بر همین قیاس این صورت

ابام

بر مالکی که او را فروخته حکمی لازم میشود دلاصورت اول پس حکم آن است
هر مملوکی را که فروخته صغیر و نادان است یا کبیر و دانا و هر گاه کبیر باشد
او را در حالت خواب یا بیهوشی یا امثال این احوال دزدیده یا گرفته
او را دست بسته که و در هیچ یک ازین شقوق ثلثه فروخته حکم سارق
دارد و دست او را می‌برند و اگر در غیر آن احوال و بدون خدعه
گرفته باشد حکم سارق ندارد زیرا که بجهت آنکه بزرگ و دانا قدرت
داشته باشد که خود را حفظ نماید و دستگیر نشود و دستگیر نمودن
چنین کسی حکم سرقت و دزدی ندارد دلاصورت دوم پس آن
بر مذهب جمهور علما حکم سرقت ندارد و دست سارق را نمی‌برند زیرا
که شخص آزاد مالی نیست که او را دزدیده باشند و باعتقاد جمعی دیگر
دست او را می‌برند ولیکن نه باعتبار دزدی بلکه بجهت آنکه فساد در زمین
کرده و اکثر این گروه را عقیده اینست که دست او را در صورتی می‌برند
که صغیر را دزدیده باشد و بعضی گفته‌اند که در کبیر نیز این حکم دارد
اینست اقوال علما درین مسئله و در حدیث وارد شده است عن عبد الله بن طلحة بحدیث صحیح
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که از کسی که مردم را میفروشند
و هر یک از شهری بشهر دیگر میگریزد و این او را و این را میفروشد
و اموال مردم را میدزدند این چه صورت دارد فرمودند است
دست او را میبرند زیرا که بجهت تکرار او اموال مردم را دزدیده اند و در حدیث
دیگر حر دلیته را از آنحضرت پرسیدند که مردی زنی آزاد را دزدیده

دلشنی و زحمت ذمه که در اینجا چهار حد واجب میشود اول آنکه او زدی
کهده است او زانی بزند دوم آنکه اگر با او مقاربت کهده حد زنا بر او
میزنند سیم آنکه مردی ها او را فریبد و اگر دانسته باشد که از دوست
و با او مقاربت کهده باشد او نیز زنا کهده اگر زنهای او زنهای محصن باشد
او را سنگسار میکنند و اگر زنهای غیر محصن باشد او را تازیانه میزنند و اگر
نادانانی مقاربت کهده باشد حدی بر او واجب نمیشود چهارم آنکه آن
زن از او نیز اگر راضی شده باشد بمقاربت او را حد زنا نیز میزنند
و اگر راضی نشده باشد و بجبر با او مقاربت کهده باشد حدی بر او در
نمیشود فصل دوم در بیان آنکه از برای اهل دین و تشرع عین شرعی
مبین در اقوال و اعمال و طریقه سلوک در تکالیف الهی و امتثال
اوامر و نواهی و مسالک است مسلک اول مسلک گروهی که لفظ ظاهر شرعی
عمل مینمایند و تفحص و تجسس امور و تفتیش نمیکنند و متمسک اند در اختیار این
مسلک بانچه در اخبار و احادیث وارد شده از امر لفظ ظاهر و ترک
تفتیش در کثیری از موارد اول طهارت اشیا مانند نان و طعام
اهل بازار و روغن و گوشت و پنیر الوار و اکراد و گوشت
و شکر و مربات اهل هند و امتعه و اقمشه ها و رهنه کار میشه
مینمایند و آنها که در سفر مکه اعراب از چاهها میکشند و امثال
آنها از چیزها که بعد از تفحص علم بنجاست حاصل میشود دوم اموال
ظلمه و متغلبه بعد از تفتیش حرمت آنها معلوم میگردد سیم

اونیا

کوینه

زوجه سنانی که شوهری ندارند یا شوهرشان وفات یافته یا طلاق
گفته و عده منقضی شده چنانچه بسند صحیح منقولست که پرسیده
گفت از حضرت صادق ع پرسیدم که گاه است که زنی را در بیابان
ببینم و کسی در آنجا نیست می پرسم که شوهر داری میگوید نه جایز است
که او را متعه کنم فرمود بلی تصدیق کن او را در آنچه میگوید و بسند
معتبر دیگر مرویست که ابان بن تغلب عرض کرد که بخدمت آنحضرت که گاه
که در اثنای راه زنی صاحب جمالی را می بینم و میترسم از آنکه شوهری
داشته باشد یا زناکار باشد فرمود بر تو لازم نیست که تفحص کنی بلکه
باید که تصدیق کنی او را در آنچه ادعا مینماید و بسند صحیح دیگر از حفص
منقولست که بخدمت آنحضرت عرض کردم که زنی را متعه کرده ام پس بخاطرم
خطور کرد که شاید شوهری داشته باشد تفتیش نمودم معلوم شد که
شوهر دارد فرمود که چرا تفتیش میکردی مولف گوید که یکی از ثقات
نقل نمود از عالم ربانی شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس سره
که میفرموده است که در یکی از اسفار وارد هرات شدم و زنی را
متعه کردم و بعد از آن که مقاربت واقع شد زن گفت که من متعه
شده بودم که متعه شخصی که چند سال قبل از این شده بودم از او
پرسیدم احوال آن شخص را معلوم شد که او والد من شیخ
حسین بن عبد الصمد بوده است پس او را حرف کردم و گفتم تو بر من
حرام بوده و ندانستی با تو مقاربت کرده ام و در بعضی روایات

وارد شده که هرگاه مردی زنی را تزویج نماید پس معلوم شود که آن
زن شوهر داشته است پس مرد را حد بزنند و زن را
سنگسار میکنند و اگر آن مرد را نبرد و تمام بیاورند باید که جمیع
صداق تصدق نمایند و علما این حدیث را بجهة احادیث
سابقه بر این حمل نموده اند که مراد از ظن حاصل نمودن با آنکه شوهر دارد
و با وجود این کار مسامحه نموده و در اثر تزویج که مقارن است
نموده و جهة تمامی علم است که بعضی از موارد را که در اخبار و احادیث
نهی از تجسس واقع شده و موارد دیگر از این قبیل را
در این رساله گنجایش تفصیل آنها ندارد مسلک سیم سالک
اهل ورع و متقیان صحابه است امور واقع نمی نمایند و در وقوع
ضعفای مسلک باطل و حصول ربط کامل بجناب اقدس الهی اجتناب
از شبهات را دخیل میدانند و در اختیار این مسلک تمسک کنند
با دله عقلیه و شواهد نقلیه و اشارات ذوقیه و کثار مجسمه وجوب
تفصیل آن دلایل و استقصای آن شواهد منافی این رساله است
اقتصار مینمائیم بایراد چند شاهد شاهد اول آنکه کسی که شراب را
بگمان آنکه آب است آن را بخورد مست میشود و از معرفت خداوند
غافل میگردد و دلالت دارد که مستی مترتب است بخوردن از وجاهه
میشود شاهد دوم آنکه در حدیث وارد شده که حضرت سلیمان
علیه السلام از جانب خداوند عالمیان مامور بود بتعذیب شیاطین

ودیوان

و دیوان که کافر بودند و چون شروع کرده به بنای بیت المقدس امر
کرد ایشان را که سنگهای گران بردوش گیرند و برای عمارت بیت
المقدس بپای کار آورند در آن حال شیطان علیه اللعنه بنزد ایشان
آمده و پرسید که چه حال دارید گفتند بدترین احوال زیرا که از صبح
تا شام باین مشقت گرفتاریم شیطان گفت مشقت شما سهل است
زیرا که شبها استراحت مینمائید چون این سخن در میان ایشان
گذشت باز دیگر سخن سلیمان همان سؤال و جواب را ایشان شنید
پس سلیمان امر کرد که در شبها نیز کار کنند بار دیگر شیطان
بنزد ایشان آمد و همان سؤال نمود جواب گفتند که حال ما بدتر
شد زیرا که حال مامور شده ایم که شبها نیز کار کنیم شیطان
گفت در وقت رفتن بار گران که بر دوش میگیرید لیکن در وقت
برگشتن بار ندارید راحتی یابید باید این گفتگو را باز
بگوش سلیمان رسانیدند او امر نمود که در هنگام رفتن
سنگ ببرند و در هنگام برگشتن خاک بیاورند و چون
سلیمان کار را بر ایشان سخت گرفت و باین حد تنگ نمود
دولت او بآخر رسید و در آن اوان از دنیا رفت شاهد سیم
آنکه در روایات مذکور است که روزی متوکل عباسی علیه اللعنه
نسبت بفاطمه زهرا علیها صلوات الله دشنام داد منتصر پسر او حاضر
بود و این سخن شنیع را از پدر لعین شنید پس منتصر یکی از اعلای

آن عصر استغفار نمود عالم گفت هر که چنین سخن را بگوش خود شنود
جایز است مرا و را لعنت رساند لیکن فرزندی از پدر را لعنت آورد و بهره
از زندگانی دنیا نمی برد و عمرش کوتاه میشود مستعصم چون قول لعنت را شنید
گفت هرگاه مرا از لعنت او اطاعت امر خدا کرده باشم از کوتاه شدن
عمر خود مضایقه ندارم پس تهدید کرد و در کین پدر تا او را لعنت رساند
و بعد از لعنت پدر هفت ماه زندگانی کرد مؤلف گوید مراد از این نواهی
مفهوم و مستفاد میشود که امور واقعه را نهایت عظیم است و آثار و خواص
آن امور غالبا مترتب میشود هرچند بحسب ظاهر شرعی رعایت آن
امور واجب و لازم نباشد و تحقیق این مطلب آنست که آثار و خواص
اشیا بر دو نوع است نوع اول آثار و خواص طبیعی یعنی خاصیت چند که بر طبیعی
و صور نوعیه اشیا یا امزجه مرکبات مترتب میشود مانند تبرید کافور
و تسخین فلفل و امثال آن دوم آثار و خواص دیگر که حقتعالی از علم
تکلیف نظر بمصلحت نظام عالم آنها را خواص و لوازم افعال و اعمال
چند قرار داده مانند زوال استیلا دولت در خاصیت کفر
بر گروه دیگر است و نقص عمر در خاصیت لعنت پدر است و چنانکه
خواص نوع اول تخلف نمیکند مگر در صورت خرق عادت خواص نوع
ثانی نیز تخلف نمی نماید مگر آنکه حقتعالی در ماده از مواد منع ثبوت آن
خاصیت نماید و بالجمله ارتکاب اموری که بحسب ظاهر شرع جایز و مباح
باشند لیکن بحسب واقع و نفس الامر خواص بد داشته باشد اگرچه بموجب شرع

انّم

٨١

انّم و گناه نیست لایق عادت مستلزم این مفاسده عظیمه است
و اگر حقتعالی در بعضی از مواد ثبوت آن امور بخرق عادت منع نماید آن
آثار بد ظاهر گردد و از این قبیل است نیز تصرف نمودن اموال شبهه ناک و لهذا
در حدیث وارد شده که بپرهیزید از شبهات تا نیفتید در هلکات
و سر این حدیث آنست که اگر کسی اجتناب نکند از اموال شبهه ناک
خود را خوشدل میسازد باینکه این اموال بحسب ظاهر شرع
مباح و حلال است و تناول مینماید چون آن مال جزو بدن او میشود
گوشت و خون حرام زاده در بدن او متکون میشود و بدن آلت
اوست در عبادت و حرکات او بوسیله قوت بدن عبادت
و خدمتی که خدا میکند و معلوم است که قوتی که از مال شبهه ناک بهم رسیده است
و آن قوت خاصیتهای بد داشته باشد آن عبادت خالصانه از او
خالصانه نمیشود زیرا که از حرام زاده خیر و نیکی صادر نمیشود و نطفه
که از آن اموال حاصل شود نیز سعادتمند نخواهد بود منقولست
از یکی از ثقات که در زمان یکی از پادشاهان صفویه شیخی از اتراک
دارای مناصب فرزندان بسیار داشت یکی از فرزندان او در غایت
صلاح و سداد بود و او را هم بیچاره از اهل علم و ورع و تقوی بود و از تیز
فرزندان بسیار داشت و یکی از آن فرزندان جاهل و فاسق و بی سعادت
بود روزی آن ترک با آن مرد صالح گفت که عجب است که از من چنین فرزندی
و از تو چنان فرزندی باهم رسیده مرد صالح گفت عجب نیست زیرا که طعام

را خورده ام و از طعام شبهه ناکی تو نطفه این فرزند بهم رسیده است
و تو طعام حرام خورده و از طعام حلال خود نطفه این فرزند صالح تو بهم
رسیده است و در بعضی مقام بحث لیاقت است و تفصیل آن سخن مناسب
این رساله نیست چون حال این دو مسلک معلوم شد اکنون گوییم
هر یک از این دو طریق معلوم و واضح است هر مسلک ثانی اولی و ارجح است
زیرا که در این مسلک مراعات ظاهر شرع و امور واقعیه هر دو واقع
میشود و ثمرات خیر امور دنیوی و اخروی مترتب میگردد و احتیاط طرفین
مرغوبست بعمل آید و احتراز از شبهات که در اخبار و در آیات
ترغیب آن شده و ثمرات عظیمه است مترتب میشود و بنا بر اینست که
اهل ورع و تقوی و طالبان قرب و رضا و خوشنودی جناب اقدس حق تعالی
از علمای اخیار در ازمنه و اعصار پیوسته صاحب این مسلک بوده اند
و از شبهات اجتناب مینموده اند و مسلک اول را وظیفه عوام
مکلفین میشمرده اند زیرا که خداوند حکیم جلت حکمته در این شریعت
شریف سمحه سهله است بنابر حکمت کامله و مصلحت شامله امور
صعبه و اعمال عسره را بر عامه مکلفان واجب و لازم نکرده و بنده
و در احکام تکلیفیه تسهیل امر را منظور داشته تا شاه راه شریعت
و انقیاد و اطاعت بر ایشان واسع و فراخ باشد و بمخالفت آن
امور صعبه که بر اکثر مکلفان شاق و گران است مستوجب عقاب
و مستحق عقاب نگردند و معلوم است که این حکمت نافعه در باب تکالیف

عامه

عامه و در جمیع احوال ملحوظ و منظور است نه تکالیف خاصه مرغوبه که گروه
خواص و خواهشمندان قرب و اختصاص بانها اتیان مینمایند زیرا
که ادراک سعادت قرب و فوز بدرجه عالیه اختصاص بدون جهد
و تحمل امور شاقه و اتیان بتکالیف خاصه صعبه از برای احدی حاصل نمی
شود چنانچه باینمعنی اشاره است آنکه حق تعالی میفرماید والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و هرگاه معلوم شد که
مسلک دوم اولی و ارجح است معلوم میگردد که هرگاه مولی کنیز خود را
آزاد و بعقد متعه در آورد و مراعات امور واقعیه و فرزندی که
از او بهم رسد بی شبهه خواهد بود **تتمه** بدانکه اختیار طریقه
دوم فایده دیگر نیز دارد و آن اینست که استبرا از او ساقط است و وطی
بی استبرا مقاربت بر او حلال است بخلاف طریقه اول که چون
کنیز بملک او در آمده و از جهت ملک با او مقاربت نماید باید استبرا
کند بر او جایز و حلال نیست و در حدیث وارد شده که زنا
بالجمله گفته است یعنی حکم زنا دارد و لیکن در مرتبه زنا با زن
بیگانه نیست و گناهش از زناهای دیگر کمتر است و استبرا آنست که
بعد از مالک شدن آن کنیز انتظار کشند تا در ملک او حایض شود
و از حیض بیرون آید اگر کنیز زن حیض دیده باشد و تا چهل و پنج
روز از هنگام خریدن او نکند و اگر حیض نه بیند و غرض از استبرا
اینست که معلوم شود که حامله نیست و رحم او بری است از فرزند ما..

مقاربت منی او با منی دیگری مخلوط شود و بدانکه این استبرا که گفتیم
در چند صورت ساقط میشود و بدون استبرا مقاربت جایز است
اول آنکه چون بملک او درآید حایض باشد زیرا که درین صورت
چون از حیض فارغ شود مقاربت او جایز است **دوم** آنکه مالک
کنیز او را از زن بمولی منتقل میشود عادل باشد و خبر دهد که استبرا کرده ام
و در ملک من حایض شده است و بعد از حیض با او مقاربت ننموده ام یا چهل
و پنج روز گذشته است که با او مقاربت نکرده ام و از بعضی احادیث
مفهوم میشود که اگر مالک امین باشد و بر قول او وثوق و اعتمادی
باشد و اخبار کند که استبرا نموده ام استبرا نیز ساقط است اگرچه
عادل نبوده باشد **سیم** آنکه مالک کنیز زنی باشد و از آن زن
بمولی منتقل میشود چه درین صورت نیز بقول مشهور میان علما
استبرا واجب نیست **چهارم** آنکه کنیز یائسه باشد یعنی پنجاه سال از عمر او
گذشته باشد و از حیض مایوس شده باشد یا صغیره باشد و هنوز
حیض ندیده باشد و چون بملک مولی درآید بالغ نشود **پنجم**
آنکه حامله باشد چه مشهور است که درین صورت نیز جایز است مقاربت
او بدون استبرا و بعضی از علما گفته اند که تا وضع حمل او نشود مقاربت
او جایز نیست و این قول احوط است بلکه شهید ثانی شیخ زین
الدین ره و جمعی دیگر از متاخرین علما گفته اند هرگاه استبرا او واجب
شده باشد و مولی خواهد که بدون استبرا مقاربت نماید بچند وجه

رحله

٨٣

حیله شرعی میتوان نمود که استبرا ساقط شود **اول** آنکه زنی را وکیل
کند تا کنیز را از مالک بخرد آنگاه او از آن بخرد یا بعد از آنکه او را از خود
خریده باشد بزنی بفروشد و باز از او بخرد زیرا که درین صورت
چون از زن باو منتقل میشود استبرا واجب نیست **وجه دوم** آنکه کنیز را
بمرد آزاد یا بنده تزویج کند و آن مرد بدون آنکه مقاربت نموده باشد
او را طلاق گوید چه درین صورت مولی بدون استبرا مقاربت نیز میتواند
نمود **وجه سیم** آنکه کنیز را آزاد کند و بعقد دایم یا متعه تزویج نماید چنانکه
بیان نمودیم **خاتمه** در بیان دو مطلب است **مطلب اول** در بیان
چند کنیز که از حرم مطهره ایشان اصداف گوهرهای فاخره بعضی از ائمه طاهرین
گردیده و ذکر بعضی از احوال شریفه ایشان و آنها هفت بزرگوارند
اول مادر حضرت امام زین العابدین یعنی شهربانو رضی الله عنها
دختر یزدجرد پادشاه عجم بود و در زمان خلافت عمر علیه اللعنه او را
اسیر کردند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که
چون دختر یزدجرد را نزد عمر آوردند دختران مدینه برای دیدن او بیرون
برآمدند و چون او را در مسجد درآوردند مسجد از نور روی او روشن
شد پس عمر علیه اللعنه اراده کرد که روی او را ببیند او روی خود را
پنهان کرد و پوشید و گفت پیروز باد هرمز که فرزند او را اسیر نمود
کرد عمر چون این سخن را شنید گفت این کبر زاده مرا دشنام میدهد
و اراده کرد که باو اذیتی کند پس حضرت امیر المومنین ع فرمود ای عمر

او بزرگ زاده است و ترا نمیرسد که با او چنین سلوک نمائی و برده است
دیگر فرموده حضرت رسول ص فرموده است که گرامیان و بزرگان هر گروهی را
گرامی دارید پس فرمود که او را مخیر کن که هر که را از مسلمانان خواهد اختیار
کند و او را بغنیمت آن کس حساب کن عمر بفرموده آنحضرت عمل کرد و او را
مخیر گردانید پس تفحص و تامل نمود بهر یک از گروه حاضرین نظر کرد آنگاه دست
خود را بر سر مبارک حضرت امام حسین ع گذاشت پس حضرت امیر المؤمنین ع
از وی پرسید که چه نام داری گفت جهانشاه حضرت فرمود بلکه باید که نام
تو شهربانویه باشد و بحضرت امام حسین ع فرمود که ای ابو عبد الله از این
دختر از برای تو فرزندی بهم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد پس
حضرت امام زین العابدین از او بهم رسید و باین سبب آنحضرت را
ابن الخیرتین میگفتند زیرا که برگزیده خدا از میان عرب هاشم بود و برگزیده
عجم فارس بود و نسب شریف آنحضرت بهر دو برگزیده میرسد و در حدیث
دیگر آمده که چون دختر یزدجرد آخر پادشاه عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه
کردند دختران مدینه همگی بتماشای حسن و جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه
از شعاع روی آن ماه تابان روشن شد پس عمر اراده کرد که روی او را
ببیند خورشید انور خورشید دار از دیدن جمال با کمال خود مانع
شد و گفت سیاه باد روز هرمز که تو دست بفرزند او دراز میکنی
عمر گفت این کبر زاده مرا دشنام میدهد و خواست که او را آزار کند
پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که سخنی را که نفهمیده چه دانستی که دشنام است

پس

پس عمر امر کرد که منادی در میان مردم ندا کند و او را بفروشند حضرت
فرمود جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند
پس فرمود عرض کن بر او که یکی از مسلمانان را اختیار کند و او را با او
تزویج کن و مهر او را از عطایای بیت المال حساب کن عمر قبول کرد
گفت یکی از اهل مجلس را اختیار کن آن سعادتمند آمد و دست بر دوش
مبارک حضرت امام حسین ع گذاشت مؤلف گوید که ظاهر این روایت
آنستکه فرزندان پادشاهان هرگاه اسیر شوند جایز نیست فروختن آنها
هر چند کافر زاده باشند و مشهور میان علما آنستکه فرقی میان اولاد
پادشاهان و غیر آنها درین باب نیست و ممکن است که منع آنحضرت بنا
برین باشد که در زمان امامت ائمه علیهم السلام جهادی که مسلمانان
میکردند و غنیمتی که از کفار میگرفتند خواه غلام و کنیز و خواه اموال دیگر
آنچه نفایس آنها بود تعلق بامام زمان داشت بانچه آن اسیر که بحسب
نسب و حسن و جمال و کمال ذره یکتا و بی مثل و بی همتا بود تعلق بامام
آن عصر یعنی امیر المؤمنین ع داشت لهذا آنحضرت منع فرمود از فروختن
او و درین صورت ممکنست که آنحضرت او را آزاد کرده باشد و بحضرت
امام حسین ع تزویج نموده باشد و در حدیث دیگر منقولست
که پیش از آنکه لشکر اسلام بر پادشاه عجم روانه شوند شهربانو در خواب
دید که حضرت رسول ص با حضرت امام حسین ع داخل خانه او شدند
و حضرت رسالت او را برای آنحضرت خواستگاری کرد و باو تزویج نمود

فرمود شهربانو گفت چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت
در دل من جا کرده بود و همیشه در خیال آنحضرت بودم چون شب دیگر
بخواب رفتم حضرت فاطمه زهرا را در خواب دیدم که بنزد من آمد
و اسلام بر من عرضه کرد و من در خواب بدست آنحضرت مسلمان
شدم پس فرمود که درین زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب
میشوند و ترا اسیر میکنند و بزودی بفرزندم حسین میرسی
و حق تعالی نمیگذارد که احدی دستی بتو رساند تا وقتی بفرزند من برسی.
پس شهربانو فرمود که خدا مرا حفظ کرد که هیچکس بمن دستی
نرسانید تا آنکه مرا بمدینه آوردند چون امام حسین علیه السلام را
دیدم شناختم که همان بزرگوار است که در خواب با حضرت رسول ص
نزد من آمده بود و آنحضرت مرا بعقد او درآورده بود و باین سبب
او را اختیار کردم دوم مادر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
ام ولدی بود و او را حمیده حمیده بربریه میگفتند و بعضی اندلسیه
گفته اند و در حدیث معتبر وارد شده که ابن عکاشه اسدی
بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد و حضرت امام جعفر صادق ع
در خدمت پدر بزرگوار خود ایستاده بود و آنحضرت او را اعزاز و اکرام
نمود و انگوری برای او طلبید در اثنای سخن ابن عکاشه عرض نمود
یابن رسول الله چرا جعفر را تزویج نمیفرمائی که بحد تزویج رسیده است
و همیان زری نزد آنحضرت گذاشته بود فرمود که درین زودی برده

فروشی

فروشی از اهل بربر می آید و در خانهٔ میمون فرود می آید و از این زر
از برای او کنیزی خواهیم خرید راوی گفت که بعد از چند روز دیگر
بخدمت آنحضرت آمدم فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بآن برده
فروشی اکنون آمده است بروید و باین همیان از او کنیزی بخرید
چون بنزد برده فروش رفتیم گفت کنیزان که داشتم فروخته ام
و دو نفر مانده است نزد من که یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیاور
ایشان را تا ببینیم چون آورد گفتیم آن کنیزی که نیکوتر است بچند میفروشی
گفت قیمت آخرش هفتاد اشرفی است گفتیم با ما نیکی کن و از قیمت
چیزی کم کن گفت هیچ کم نمیکنم گفتیم تا با آنچه درین کیسه است میخریم مرد پیری
سفید ریشی حاضر بود گفت مهر همیان را بشکنید و بشمارید برده
فروش گفت بعبث مشکنید که اگر یک حبه از هفتاد اشرفی کم
باشد نمیفروشم پیر گفت بشکنید و بشمارید چون شمردیم هفتاد
اشرفی بود نه زیاد و نه کم پس آن کنیز را گرفتیم و بخدمت آنحضرت آوردیم
و حضرت امام جعفر ع نزد آنحضرت ایستاده بود پس آنچه میان ما
و برده فروش گذشته بود بعرض رسانیدیم آنحضرت ما را حمد کرد و از جاریه
پرسید که چه نام داری گفت حمیده فرمود که پسندیده در دنیا و ستایش کرده
خواهی بود در آخرت بگو که بکری یا ثیب گفت باکره ام فرمود
چیزی بدست نخاسان نمی آید مگر او را فاسد کنند چگونه شده است که
تو باکره مانده گفت نخاس اراده میکرد چون بنزد من می آمد و اراده

مقاربت مینمود حق تعالی مرد سفید موئی را بر او مسلط ساخت که
طپانچه بر روی او میزد و مانع او میشد و مکرر این روی داد و هر شب
آن مرد سپر مانع او می‌شد پس آنحضرت بفرزند بزرگوار خود حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود ای جعفر این کنیز را متصرف شو که از تو است
و از این فرزندی بهم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد و بروایت
دیگر منقولست که حضرت صادق ع فرمود حمیده پاک و پاکیزه است
از هر چرک و چیزی باشد مثل طلای خالص و پیوسته ملائکه با حرمت خدای تعالی
او را حراست کرده‌اند که دست بیگانه باو نرسید تا بمن رسید از جهت کرامه برای
بزرگوار من و بزرگوار خلق بعد از من و بروایت دیگر حمیده پیش
از آنکه حضرت او را بخرد در خواب دید که ماه در دامن او آمده مولف گوید
در بعضی از علما گفته‌اند که آن مرد سفید مو که مانع مقاربت کنیز میشده جبرئیل
بود و بعضی گفته‌اند که آن مرد جالس سفید که در مجلس بیع حاضر بود و ترغیب
بیع مینمود نیز خضر پیغمبر ع بود و گفته‌اند که حمیده از جمله اشراف و بزرگواران
عجم بوده است سم نام مادر حضرت امام رضا ع که ام ولد بود و او را تکتم
و نجمه و اروی و سکن و سمان و ام البنین می نامیدند و بعضی خیزران
و صقر و شقرا نیز گفته‌اند و بسند معتبر دیگر منقولست که مادر حضرت
امام موسی ع کنیزی خرید و او را تکتم نام کرد و آن جاریه سعادتمند
بهترین زنان بود در عقل و دین و حیا و خاتون خود حمیده را بسیار تعظیم
مینمود و از روزی که او را خریده هرگز نزد او ننشست بجهت تعظیم و اجلال او پس

حمیده

حمیده روزی با حضرت امام موسی علیه السلام گفت ای فرزند گرامی تکتم
جاریه ایست که از او بهتر ندیده‌ام در زیرکی و محاسن اخلاق و میدانم که
هر نسلی که از و بوجود آید پاکیزه و مطهر خواهد بود او را بتو بخشیدم و از تو التماس
میکنم رعایت حرمت او بکنی و چون حضرت امام رضا علیه السلام
از او بوجود آمد او را طاهره مسمی گردانید و حضرت امام رضا علیه السلام
شیر بسیار میخواست روزی طاهره میگفت مرضعه دیگر بهم رسانید
مرا در شیر دادن یاری کند گفتند مگر شیر تو کم است گفت دروغ نمیگویم
گفت نه اینکه شیرم کم است ولیکن نوافل و اوراد بسیار داشتم
و تا بحال عادت کرده بودم بسبب شیر دادن کم شده است و باین سبب معاون
میخواهم که او را دهد را ترک ننمایم و بسند معتبر دیگر منقولست که چون نجمه
نجمه مادر حضرت امام رضا ع را خرید شبی حضرت رسالت ص را در خواب
دید و آن حضرت با او گفت که ای حمیده نجمه را بفرزند خود موسی ببخش
تا که از و فرزندی بهم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد و باین
سبب حمیده نجمه را بآنحضرت بخشید و او باکره بود و بسند معتبر
دیگر از هشام مرویست که گفت روزی حضرت امام موسی علیه السلام
از من پرسید که آیا خبر داری که کسی از برده فروشان مغرب آمده باشد
گفتم نه حضرت فرمود بلکه آمده است بیا تا برویم بنزد او پس حضرت
سوار شد و من در خدمت آنحضرت سوار شدم و چون بمعهود
رسیدیم دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده و کنیزان و غلامان بسیار آورده

حضرت فرمود که کنیزان همه را بر ما عرض کن پس او نه کنیز بیرون آورد
و هر یک را آنحضرت میفرمود که نمیخواهم پس فرمود که دیگر بیاور گفت دیگر کنیز
ندارم حضرت فرمود که داری و باید البته بیاوری گفت که سوگند که ندارم
مگر یک جاریه بیمار حضرت فرمود که او را بیاور چون آن مضایقه کرد
حضرت مراجعت نمود روز دیگر مرا نیز داد و فرستاد و فرمود بهر قیمت که
بگوید آن جاریه بیمار را برای من خریداری کن و نیز دو من آورد و چون نیز او رفتم
و آن کنیز را طلب کردم قیمت بسیار گفت گفتم من او را باین قیمت از تو
خریدم برده فروش گفت من نیز فروختم پس او گفت که مرا خبر ده
که آن مرد که دیروز با تو همراه بود چه کس بود گفتم مردیست از بنی هاشم
گفت از کدام سلسله گفتم بیش ازین نمیدانم گفت بدان که من این
کنیز را از قصای بلاد مغرب خریدم روزی زنی از زنان اهل کتاب این کنیز را
با من دید پرسید که این را از کجا آورده گفتم این را برای خود خریده ام
گفت سزاوار نیست که این نزد مانند تو کسی باشد و می باید که این نزد
بهترین اهل زمین باشد و چنین مدتی نزد او در آید بعد از اندکی زنی
پسری از او بوجود آید که اهل مشرق و مغرب زمین او را اطاعت کنند
پس بعد از اندک وقتی حضرت امام رضا علیه السلام از او بوجود آمد **چهارم**
مادر حضرت امام محمد تقی علیه السلام که او ام ولد بود او را سبیکه میگفتند و بعضی
خیزران و ریحانه و سکینه نیز گفته اند و در حدیث وارد شده که او از اهل
بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا بود در حدیث معتبر منقول است

اجنبی

و چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام متولد شد حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که حقتعالی بمن فرزندی کرامت کرده است که شبیه است بموسی بن عمران که
دریاها را میشکافت و نظیر عیسی بن مریم است که حقتعالی او را
مقدس و مطهر گردانیده بود و مادر او طاهره و مطهره آفریده شده
پنجم مادر حضرت امام علی نقی ام ولد بود که او را سمانه مغربیه
میگفتند **ششم** مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ام
ولد بود و او را حدیث میگفتند و بعضی سوسن و بعضی سلیل گفته اند
و آن عفیفه کریمه در غایت صلاح و نهایت ورع و تقوی بود **هفتم**
مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین
نرجس خاتون رضی الله است بسند معتبر از بشر بن سلیمان برده
فروش که از اولاد ابوایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام
علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایه ایشان در سر من رای بود منقول است
که گفت روزی کافور خادم آنحضرت یعنی امام علی نقی نزد من آمد و مرا
طلب کرد چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود تو از فرزندان
انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما از زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال بوده و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا
اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن فضیلت بر شیعیان
ما سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم
و بخریدن کنیزی میفرستم پس آنحضرت نامه پاکیزه بخط فرنگی و لغت

فرنگی نوشت و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسه زری بیرون آورد که
در آن کیسه دویست و بیست اشرفی بود و فرمود که بگیر این نامه و این
زر را و برو در چاشت فلان روز بر سر فلان جسر حاضر شو و چون
کشتیهای اسیران بساحل رسد کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید
و گروهی از مشتریان از وکلای امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان
عرب را خواهی دید که بر سر آن اسیران جمع شوند در آن حال از دور
نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام آن روز
او را ملاحظه کن تا هنگامی که بیرون آرد برای مشتریان کنیزی را که فلان و
فلان صفت دارد و همه اوصاف آنرا بیان فرمود و آن کنیز دو جامه
حریر کنده پوشیده باشد و ابا و امتناع نماید از نظر کردن مشتریان
و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدائی
بلغت فرنگی از او ظاهر میشود که میگوید وای پرده عصمتم دریده شد پس یکی
از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی بقیمت این کنیز میدهم که هم
و عفتش مرا در خریدن او زیاده رغبت کرده بیشتر کرد پس او بلغت
عربی خواهد گفت اگر بزی حضرت سلیمان برآئی و پادشاهی او را
بیابی ترا رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن در قیمت من پس
برده فروش چون اینسخن را بشنود گوید من چه چاره کنم که بهیچ مشتری
تو راضی نمیشوی و چاره از فروختن تو نیست اگر گوید که البته باید مشتری
بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم

دران وقت

در آنوقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه آورده ام که یکی از بزرگواران
از روی ملاطفت بلغت فرنگی نوشته و کرم و سخاوت و وفاداری
و بزرگی خود را وصف کرده این نامه را باو بده تا بخواند اگر بصاحب این
نامه راضی شود من وکیلم که او را برای صاحب نامه خریداری نمایم بشیر گفت
آنچه آنحضرت خبر داده بود همه را بعمل آوردم چون کنیز در نامه نظر
کرد بسیار گریست و گفت بعمرو مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای
عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با برده فروش
در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا بهمان قیمت راضی شد که حضرت
امام علی نقی علیه السلام بمن داده بود پس زر را دادم و او را گرفتم و او خندان
و شاد با من بحجره که در بغداد گرفته بودم آمد و چون بحجره رسید نامه
امام را بیرون آورده مکرر میبوسید و بر دیدهای خود میچسبانید
و بر روی خود میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب باو گفتم
نامه را میبوسی که صاحبش را نمیشناسی گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی
فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل خود را برای
شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح
کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه فرنگم و مادرم از فرزندان
شمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامر
عجیب بدانکه جدم قیصر خواست مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد
در هنگامیکه من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل

حواریان عیسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر از صاحبان
قدر و منزلت هفتصد کس از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان
سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر پس فرمود که تختی حاضر ساختند
که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن را بر روی
چهل پایه تعبیه کرده و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند
و پسر برادر خود را بر بالای تخت نشانید و چون کشیشان انجیلها
بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین
افتاد و پایه‌های تخت منهدم شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر
ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد در آن حال رنگهای کشیشان
متغیر شد و اعضاشان بلرزید پس بزرگ ایشان به جدم گفت ای پادشاه
ما را معاف دار از این امر که به سبب آن نحوستها روی نمود که دلیل
است که دین مسیحی به زودی زایل شود پس جدم این را به فال بد شمرد
و به علما و کشیشان گفت این تخت را مرتبه دیگر برپا کنید و چلیپاها را
به کار خود قرار دهید و برادر این برگشته روزگار بدبخت را
بیاورید که این دختر را به او تزویج نمایم تا سعادت آن برادر
دفع نحوست این برادر کند چون چنین کردند همان حالت اول
روی نمود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت پسر دوم است
نه از نحوست آن برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمگین
به حرمسرای خود بازگشت نمود چون شب شد در خواب رفتم

در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر
جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی
می‌نمود و در همان موضع نصب کرده همان کرسی را که جدم گذاشته بود
پس حضرت رسالت ص با وصی و داماد خود علی بن ابی طالب ع و جمعی از امامان
و فرزندان ایشان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند و حضرت
مسیح به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآوردند
آنحضرت فرمود ای روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را
برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود
به امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه او را به من دادی پس حضرت
عیسی ع به جانب شمعون نظر کرد و گفت شرف دو جهان به تو روی نموده
پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلوات الله علیهم شمعون گفت کردم پس همگی
بر آن منبر برآمدند و حضرت رسالت ص خطبه انشا فرمود با حضرت
مسیح مرا با امام حسن عسکری عقد بست و فرزندان حضرت رسالت
پناه با حواریان گواه شدند چون از آن خواب سعادت مآب
بیدار شدم از خوف قتل آن خواب را به پدر و جد خود نقل نکردم
و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن
خورشید فلک امامت روز به روز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد
و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد تا به حدی که از خوردن و آشامیدن

بر من حرام گردید و هر روز چهرهٔ من کاهیده میشد و بدنم میگداخت و آثار
عشق نهانی در من ظاهر میگردید پس در شهرهای فرنگ طبیبی نماند مگر آنکه
جدم برای معالجهٔ من او را حاضر کرد و از او دوای درد من سوال نمود و هیچ سود
نبخشید چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من
آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من
درهای فرج را بر خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان
که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را
آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند چون چنین
کرد اندکی صحت از خود ظاهر ساختم و قلیلی طعام تناول نمودم و او خوشحال
و شاد شد پس بعد اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد
از چهار روز شب دیگر در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمهٔ
زهرا بدیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت
در خدمت آنحضرت بودند حضرت مریم بمن گفت که این خاتون
بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری است پس من دامن
مبارک فاطمهٔ زهرا را در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام
حسن بمن جفا میکند و از دیدن من ابا میکند فرمودند فرزند من چگونه
بدیدن تو آید و حال آنکه تو با خدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی
و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو
اگر میخواهی که حقتعالی و حضرت مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و حضرت

امام حسن بدیدن تو آید بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان
ابی محمدا رسول الله چون این کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة
النساء مرا بسینهٔ خود چسبانید و دلداری داد و فرمود اکنون منتظر آمدن
فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم چون بیدار شدم آن کلمهٔ
طیبه را بر زبان جاری میکردم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم
چون شب آینده درآمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع
گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا
از مفارقت جمال خود چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد
تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد
تو خواهم بود تا هنگامی که حقتعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر رساند و این
هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یکشب نگذشته
که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر گفت که چگونه تو در میان
اسیران افتادی گفت حضرت امام حسن در شبی از شبها بمن خبر داد
که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد
و خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران
بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو از فلان
راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر اسلام بما برخوردند و ما را اسیر
کردند آخر کار من این بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو مطلع نشده
که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت بحصهٔ او افتادم از نام

خبر پرسید گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت
عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عرب را نیک میدانی گفت بلی از بس که
جدم بر تعلیم من حرص داشت و میخواست که مرا با دگرفتن آداب حسنه بدارد
زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح
و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری
گردید بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام
علی نقی علیه السلام بردم حضرت با و خطاب فرمودند که چگونه حق تعالی
بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری
محمد و اهل بیت او را گفت چگونه عرض کنم کنیزت ترا ای فرزند رسول
خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا اکرامی
دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا
بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت ابدی را میخواهم و مال نیا
نمیخواهم فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب
عالم شود و زمین را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد گفت این فرزند از کی بهم خواهد رسید فرمود از کسی که حضرت رسالت
ترا برای او خواستگاری نمود پس او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا
بعقد کی در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن فرمود که آیا او را میشناسی
گفت کی از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است
که او بدیدن من نیامده باشد پس آنحضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که

برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه خاتون آمد فرمود که
این همان کنیزی است که میگفتم پس حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش
کرد و خوشحال شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه
خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری است
و مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام **مطلب دوم** در بیان سبب اختیار آن
بزرگواران کنیزان را و ترجیح ایشان را بر آنکه به خویشان خود شرف
انتساب حضرت رسالت پناه و ائمه سابقه سرافرازی دهند بدانکه
در اخبار و احادیث بسیار وارد شده است بمراعات اولاد رسول خدا
یعنی امامزادگان و سادات عالیشان و ترغیب تولد از ایشان که سبب شرافت و نجابت
نموده اند و شواهد عقلیه و دلایل نقلیه بر سرایت شرافت پدر و مادر
بفرزندان بسیار است از آنجمله در حدیث وارد شده که اهل سند و هند
و قندهار نجیب نمیباشند و مکروه است تزویج کردن زنان ایشان و زن
دادن بمردان ایشان و همچنین وارد شده که مکروه است تزویج نمودن
سودان یعنی سیاهان و نیز در حدیث وارد شده که حضرت فرمود که کنیز سیاه را
و اگر ناچار باشی در خریدن آن پس نوبی بخر و بنابرین پس فرزندی که
مادر او مانند پدر نجیب و شریف باشد اشرف است از فرزندی که
مادر او نجیب نبوده باشد و مع ذلک چه جهت آن بزرگواران خواستگاری
زنان از اقارب و خویشان خود را اجتناب بسیار میفرمودند و کنیزان را
اختیار کرده اند پس میگوئیم جواب این سوال ظاهر است از وجوه متعدده اول

پس از جهت آنکه معلوم است که امام را احتیاجی بآبا و شرافت از دیگری
نیست بلکه حقیقی امام هر زمانی و خلیفه هر عصر و اوانی را بمرتبه بزرگواری و شرف
و عالیمقداری گردانیده که فوق آن برتری و بزرگواری متصور نیست و با جمله شرافت
ایشان بمرتبه کمال است بمرتبه که فایق بر آن زیاده نیست یعنی فوق این مرتبه مرتبه
متصور نیست تا از والدین خود کسب زیادتی نمایند بلکه دیگران بواسطه انتساب (ومعقول)
بایشان کسب شرافت میکنند **واما ثانیا** پس ممکن است هرگاه در بین آن
باشند فرزندان امامان معصوم خصوصا شیعیان علیهم السلام که از کنیزان متولد
شوند محل تعییر و سرزنش متوقع باشند چه هرگاه آن بزرگواران که پیشوایان
عالمیانند هرگاه روا باشد مادر از کنیزان باشند چگونه دیگران قابل
ملامت خواهند بود و نظایر این بسیار است که ایشان بجهت بیان جواز
یا بجهت تمهید امر بر امت مرتکب امور خوبی شده اند و تفصیل آن
نظایر مناسب این رساله نیست و ممکن است که در این باب مصلحتهای دیگر نیز
بوده باشد در عقول ناقصه ما از درک آنها قاصر باشد **واما ثالثا** پس از جهت
آنکه امهات ائمه انام اگرچه از سادات عظام و اولاد کرام حضرت رسالت
و ائمه انام علیهم السلام نبوده اند اما هریک کنیز بزرگزاده بوده و کسب اخلاق حمیده
و ادراک جمیله و افعال پسندیده و اعمال صالحه ممتاز بوده اند و جهات
شرافت و امتیاز ایشان از روایات سابقه قدری مفهوم و مستفاد
گردید **اما** حضرت شهربانو دختر خسرو فلان بوده مادر حضرت امام زین العابدین
و حضرت صاحب الامر علیه السلام بجهت آنکه پادشاه زاده بوده نه زیرا که پادشاهانی

هرچند

هرچند کافر باشند باز تعظیم و تکریم را مستحق اند چنانچه در احادیث سابقه
گذشت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حضرت شهربانو رضی فرموده که
او پادشاه زاده است و حضرت رسالت فرموده است که گرامی دارید کریمان هر قوم را
وایضا در حدیث وارد شده که چون حضرت ابراهیم خلیل علی
نبینا و علیه السلام را نمرود لعین از بلاد خود بیرون کرد و حضرت ابراهیم از بلاد
او بیرون رفت داخل ملک پادشاهی شد از قبطیان که او را عراره
میگفتند معجزات عظیمه از ابراهیم مشاهده نمود و بدین جهت محبتی
از ابراهیم در دل او افتاد و او را تعظیم و تکریم بسیار نمود پس باو گفت
تو ایمنی از آنکه من متعرض حرمت تو شوم با چیزی از اموال تو اگر مرا بهر جا
که خواهی برو ولیکن مرا حاجتی بسوی تو هست ابراهیم گفت آن حاجت چیست
گفت میخواهم مرا رخصت دهی که کنیزکی جمیله خوش روی عاقله دانائی
دارم آن را باره زوجه تو بخشم که خدمت او کند ابراهیم رخصت داد پس
پادشاه هاجر را باو بخشید پس ابراهیم با هاجر و اموال خود روانه
شد از شهر او بیرون رود و پادشاه او را مشایعت کرد و از برای
تعظیم و مهابت او در پشت سر او راه میرفت پس حق تعالی باو وحی کرد
بسوی ابراهیم که بایست و از پیش روی پادشاه جباری که تسلط بر تو داری راه
مرو و او را مقدم دار و از عقب او برو و تعظیم او بکن بدرستیکه او سلطان
و ناچار است روی زمین از پادشاهی که در زمین باشد نیکوکار یا بد
کردار پس ابراهیم ایستاد و به پادشاه گفت پیش برو که خدای عزّ و جلّ در این

ساعت هم وحی فرمود که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه
بروم برای اجلال و بزرگی تو پادشاه چون این سخن را شنید گفت که
خدای تو چنین وحی نمود ابراهیم گفت بلی پادشاه گفت شهادت میدهم
خدای تو صاحب رفق و مدارا و بردبار و کریم است و مرا داخل کرد در دین
بدین خود پس پادشاه ابراهیم را وداع کرد و ابراهیم رفت و چون هاجر
همراه ابراهیم را سارا فرزند نمیشد ساره گفت اگر خواهی هاجر را
بخر تو فروشش باید و در حقیقت بخر از و فرزندی که است کند او خلف ما باشد
و هاجر را ساره بخرید و با او مقاربت کرد و اسمعیل از او بوجود آمد
مولف گوید که سر انتقال و حکمت درین باب که پادشاهان هر چند
کافر باشند باید او را گرامی و محترم باشند دقیق است و بیان آن موقوف
بر تنقیح بعضی از مسائل قضا و قدر و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در تفصیل آن
در کتاب ارشاد الجاهلین مذکور شد **واما حمیده** مادر حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام بجهت آنکه حضرت امام محمد باقر ع شخصی را ببرده
تا برده فروشی او را بیاورد و این عکاشه را فرستاد که خریدن او و چون
او را بخدمت آنحضرت آورد و از نام او سوال کرد فرمود او سنیه
در دنیا و ستایش کرده خواهی شد در آخرت و ایضا پیش گذشت
هرگاه کسی میخواست که با او نزدیکی کند حرد سفیده موئی مانع او میشد
از آن امر و حضرت صادق ع فرموده حمیده پاک و پاکیزه است از چرک
و عیب مانند شمش طلای خالص و پیوسته ملائکه با مر خدا او را حراست میکردند

ادب

دوست یگانه با و رسید تا به دست خرآمد برای بزرگواری من و بزرگواری
حجت بعد از من **واما طاهره** مادر حضرت امام رضا ع حضرت کاظم طلب او
بنزد برده فروش رفت و نه کنیز را بخدمت آنحضرت حاضر کرد هیچیک را
قبول نفرمود پس روز دیگر هشام را فرستاد و فرموده بهر قیمت که
بگوید او را بخر و ایضا ع کاتب نقل نموده زنی از اهل کتاب او را دید
و گفت سزاوار نیست این نزد مثل تو کسی باشد بلکه باید که نزد بهترین
اهل زمین باشد و چون بتصرف او در آید بعد از اندک زمانی پسری
از و بوجود آید او اهل مشرق و مغرب او را اطاعت کنند **واما سبیکه**
مادر حضرت امام محمد تقی ع با نجابت که او از اهل بیت ماریه است مادر ابراهیم
فرزند حضرت رسول صلعم و حضرت امام رضا در حق او فرموده او طاهره
و مطهره آفریده شده بود **واما سمانه** مادر حضرت امام علی نقی و حدیث
مادر حضرت امام حسن عسکری ع بانجابت و اینان نیز موافق روایات
در غایت بزرگی و صلاح و نجابت و ورع و تقوی بوده **واما از ابعا**
پس از جهت آنکه دانستی اگر همه بنی آدم مساوی اند در اعزاز و اکرام
نزد حقتعالی و کسی با جانب امر است قرابت و خویشی اشته موجب زیادتی
اعزاز و اکرام شود و در میان سایر موجودات اعزاز و اکرام
و شرف و فضل کرده بلکه اعزاز و اکرام از جانب الهیت است کما قال
ولقد کرمنا بنی آدم و امثال هیچیک از ایشان بواسطه امور خارجه
در اطاعت خدا و رسول باشند بهم رسیده کما قال الله تعالی ان اکرمکم

عند الله اتقیکم و قوله تعالی انما المؤمنون اخوة و قوله ع
السلمان منا اهل البیت و آنچه منقولست از لقمن که بنده
حبشی سیاه و صمغ ذلک بود از جمله انبیا مقرب درگاه خدای تبارک
و از احادیث سابقه نیز مفهوم شده که تفاوت انسان بواسطه درجات
اسلام و ایمانست پس هرکه بسا زنی نوع که در مرتبه اعلی درجه ایمان
و ایقان که مرتبه حق الیقین است مثل انبیا و اولیا و اصفیا بود اشرف
و اکرم از مالکست بنده که مرتبه عین الیقین است او را باشد و علی هذا القیاس
پس هرکس که در مرتبه اسفل که مرتبه ظاهر مؤمن و مشکک است باشد اخس
و ادون باید باشد و سابقا بیان شد نیز آنکه موافق اخبار و احادیث
بسیار که هدایت دین اسلام و اختیار مذهب حق و غالب بودن
و مغلوب شدن و عزیز بودن و ذلیل بودن جمعی از جانب حق تعالی است
هرکه را میخواهد و قابل دین حق میداند آن کس را بالهام ربانی هدایت
نماید و شرافت و کرامت با وعطا میفرماید و از اینجا ظاهر شد
در احادیثی که دلالت بر عدم کتابت اهل سند و هند و قندهار و سودان
داشته و نهی از تزویج کردن با ایشان و بیع و شری اسیران کرده
و حکم بکراهت آن فرموده منافاتی نداشته بلکه حکم بر اغلب فرموده چه
جهت منافی از آنکه بعضی از ایشان بجهات چندی رجحان بر بسیاری از خلقان
بهم رسانیده باشد اولاد بعضی از ائمه طاهرین ص گردیده و بحباله نکاح در آمده
باشند و یا بملک یمین بوده‌اند و از روایات سابقه که در نکاح احوال

والایقان

الثان

ایشان مذکور شده قابل چند احتمال است **احتمال اول** آنکه همگی آنها بعقد نکاح
آن بزرگواران در آمده باشند چه در احادیثی که پیش گذشت مذکور است
در حضرت رسالت پناه شهربانو را بحضرت امام حسین ع و نرجس خاتون را
بحضرت امام حسن عسکری ع تزویج نمود و این تزویج اگرچه مطابق وضع ظاهر
نبود لیکن احکام متولیان دین و ولی الاحکام سایر مؤمنین است و احیاء
و اموات ایشان در یک حکم اند و خواب و بیداری ایشان از یک عالم است
و حکمت که بحسب ظاهر نیز عقدی شده باشد و مؤید است آنکه در واقعه
شهربانو گذشت که حضرت امیر المؤمنین ع بعمر فرمودند که هر که او را اختیار کند
بنکاح او در آید در یکجای دیگر نیز عقد نکاح ع امام با منقطع واقع شده
باشد و در روایاتی که بما رسیده است مذکور نباشد و ایضا مؤید
این احتمالست وجوه ترجیح عقد بر ملک یمین **احتمال دوم** آنکه بملک
یمین باقی باشد چه در اخبار و احادیث ترغیب و تحریص بملک یمین
بسیار واقع شده چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست
که فرمود در شما با دختران زیرا که در رحمهای ایشان برکت است و در روایت
دیگر فرموده طلب کنید فرزند را از کنیزان زیرا که در ارحام ایشان برکت است
و در حدیث دیگر منقولست که شخصی شکایت کرد بحضرت امام جعفر
صادق ع از زیادتی بلغم فرمود که کنیزکی داری گفت بلی فرمود
که بهرسانید او را از لوث قطع بلغم میکند و در روایت دیگر فرموده که در یمه
چیز ایشانست باشد مگر در زنان زیرا که حقتعالی فرموده است و انکحوا ما طاب

لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع یعنی نکاح کنید آنچه
طیب و پاکیزه باشد از برای شما از زنان دو دو و سه سه و چهار چهار
و باز فرموده واحل لکم ما وراء ذلکم یعنی حلالست از برای شما سوای
زنان یعنی کنیزان هر چند بسیار باشد و در حدیث دیگر وارد شده
که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام در یک قصر سیصد زن مهریه داشت
و هفت صد کنیز خاصه و در حدیث دیگر آنکه حضرت امام موسی کاظم ع
فرموده که سه چیز است هر که لذت آنها را بداند هرگز ترک نمیکند
اول ازاله موهای زیادی بدن دوم تشمیر جامه سیم مباشرت
کنیزان و بروایت دیگر حضرت صادق ع فرموده سه چیز است هر که عادت
بآنها کرد هرگز ترک نمیکند شعر گفتن و تشمیر جامه و مباشرت کنیزان مولف
گوید که تشمیر جامه درین حدیث دو احتمال دارد دامان بر کمر زدن
یا آنکه جامه بزمین نرسد و از نجاسات محفوظ ماند و کوتاه کردن
جامه و این هر دو خوبست و در احادیث امر بآنها واقع شده است
و در حدیث دیگر وارد شده که راوی گفت که جمعی دیگر در خدمت
حضرت امام موسی ع در مسجد مدینه نشسته بودیم و در باب زنان سخن
میگفتیم و بسیار حرف زدیم و آنحضرت ساکت بود و تا ما حرف میگفتیم
حرفی نمیفرمود و چون ساکت شدیم فرمود زنهای آزاد را پیش من نام
مبرید ولیکن بیاد آرید بهترین کنیزان آن کنیزی است که تو او را
دوست داری و صاحب عقل و ادب باشد و بامر و نهی تو متوجه باشد

و از د

و از دوست ترین کنیزها است که او را دوست داری و ادب نداشته باشد
و باید که او را پیوسته امر و نهی نمائی و از دو زبون ترین کنیز نیست که او را
دوست داری و نه عقل داشته باشد و نه ادب و چون او را دوست
میداری صبر میکنی بر آنچه میکند و آن کنیزی که او را نخواهی و عقل داشته
باشد و نه ادب پس میانه او و خود فاصله کن دریای اخضر و احادیث
در باب کنیزان خاصه بسیار است **فصل سیم** آنکه بطریق تحلیل باشد و هر یک
از آنها ملک امام پیش باشد و مقاربت او را برای امام تحلیل حلال کرده
باشد این است احتمالات محتمله درین باب و محتمل است نیز بعضی بطریق
نکاح و بعضی بطریق ملک یمین و بعضی بطریق تحلیل بوده باشند

تمت تمام فی تاریخ عشر شهر صفر بید اقل عباد میرزا بابای
[illegible] مبتلا بکربت فی یوم [illegible]
١٢٥١

[illegible] سال [illegible] بود که این نسخه [illegible] و [illegible]
[illegible] ١٣١٢ [illegible]
[illegible] در طهران [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه ٢٣ [illegible] ١٣١٣ [illegible]
[illegible]
[illegible]

۹۵ برگ

۹۵ برگ

[illegible]

[illegible]